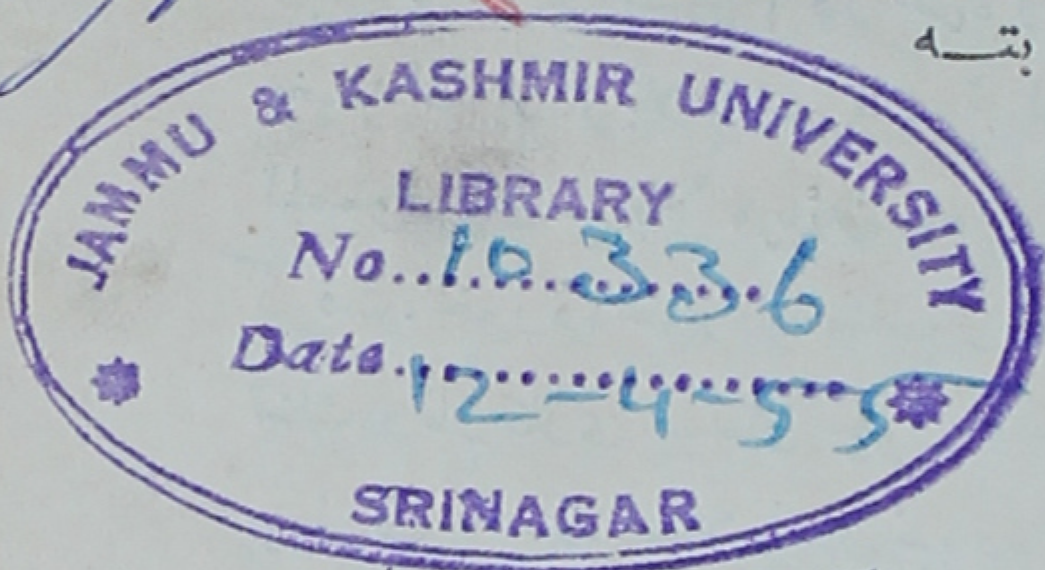
بمنه تعالی

گفتارخوش

(یارقلی)

بقلم مبارك شیخ فقید مرحوم یتیمة الدهر
خلاصة الوقت نادرة الزمان جناب
(الشیخ محمد) المحلاتی الغروی
طاب تربته



***

بسعی واهتمام جناب مستطاب اجل آقای « آقاسید محمود » دام عزه

نجف اشرف در مطبعه مبارکهٔ علویه طبع گردید

سنه ۱۳۴۵

گفتار خوش
یارقلی

بسم الله الرحمن الرحیم

بهتر چیزی که روح انسانی وحیات جاودانی بدوست ثنا وستایش حضرت پرود کاراست پس ازان صلوات وسلام بر بزرکترین اولیاء او حضرت خاتم الانبیاء واوصیاء ان بزرگوارست ؟ خداوندامارا بدوستی ایشان بمیران وزنده کن والصلوة والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته ؛ [وبعد] در غرهٔ ربیع الاول سنهٔ ۱۳۳۳ بعزم مسافرت بغداد از کربلا کاری نشستهٔ اول طلیعهٔ فجر براه افتادیم ؛ حسب المعمول در سربالا وپائین سعه وضیق جا فیما بین اهل کاری صحبت در گرفت، خورده خورده مطلب از حد سخن بدائرهٔ عمل جلوه گرشد ؛ فضای تنک وتار کاری میدان چوب وچماق وشلاق گردید ؛ من بیچاره بیطرف باآینکه اصلا داخل نبودم ودر آخرین نقطهٔ کاری خزیده بودم ولی مانند بیطرفی دولت ایران حصهٔ یمین ویسار ملک تنم میدان جنک دول همجوار بود ، واز هر طرف که چوبی بلند میشد بشانه وکتف من نزول اجلال میفرمود ؛ این حال اسف اشتمال بدین منوال بود تا کاری ما بعون رسید ؛ برای ادای فریضهٔ صبح وزیارت مختصری از جناب عون توقف نمود ، این توقف قهری چون زمهریر اروب

باعث فتور جنك شده طرفین هم خسته ومانده منتظر بهانه مقدم
اورا تبریك گفته هریك از طرفی پیاده بانجام وظیفهٔ شخصی خود
پرداختند ؛ من زودتر ازهمه سوار شدم اسبابهای کاری رامرتب
نمودم که مبانی نشستنگاه همکی را وسعتی نصیب شد رفقایك یك
آمدند بجای خود نشستند ازگشادی وراحت قرارگاه خود تعجب
نموده ؛ ولی هیچکدام از فرط غضب بدیگری نگاه نمیکنند ، اوائل
طلوع آفتاب افق سمت مشرق معاینهٔ صفحهٔ بیابان لهستان خونین
اشعهٔ روشنائی آفتاب ازمنتهاالیه افق حسی نمایند ؛ هوادر منتهاء
درجهٔ اعتدال نه گرم است نه سرد نه ابراست ونه خورشید نه باداست
ونه گرد ، فسحهٔ میانهٔ عون ومسیب هم خیلی صاف وهموار سیر
کاری هم در این فسحه بسیار نرم وبی تزلزل ولی تمام خوشیها یك
طرف فساد اخلاق رفقا یك طرف ؟ که باالتفات اینکه سه ساعة
بغروب مانده تمامی متفرق میشوند چنان باهم کمان کشیده که خیال
میکنی هرکدام دراین نقطهٔ کاری صد سال خواهند زیست ؟ من
بفکر این افتادم که حضرات را ازضیق جنك وجدال بمنطقهٔ صلح
وسلامت منتقل سازم ، یك دفعه فریاد زدم کاریچی کاریچی کاریچی
تند تند تند دزد دزد آقایان بس بس ، این فریاد موحش وابلاغ
مدهش آب سردی بود که بخزانهٔ جوش حضرات یك دفعه ریخت
، علی الفور نفسها برید رنگهسا پرید قلبها طپید ؛ هرکدام باکمال
وحشت بطرفی نگاه میکنند ازقضا سواد گله های گاو وگوسفند
(سیدقاسم) رشتی ازدور درچشم وحشت‌زده تامدتی بجای شبح
دستهٔ آدمی کارگر بود ، کاریچی هم سرپا ایستاده شلاق زنان اسبهارا
میراند قدری مسافت بهمین حال ترس وسکوت وسرعت سیر

نمودیم سواد کله‌ها خورده خورده معلوم شد ، حال ترس واضطراب رفته رفته بقرار وراحت مبدل گردید سرعت کاری هم کم کم بسنگینی میل نمود ؟ پرسیدند شمارا بنظر چه آمد ؛ عرض کردم آقایان از برای تبدیل حال جنك وجدال شما بصلح وسلامت خواستم یك دفعه خواطر محبت مظاهر همگی را از نشئه میشومه گیرودار بعالمی دیگر متوجه سازم ، واین میدان جنك موهومی را بیك انجمن اخوان الصفای روحانی مبدل فرمائید ؛ تا از این اجتماع موقتی لذتی بریم ؛ واز گفتار دربار هم مستفیض شویم ، شما که مثل دول متمدنه . . . . . قصد ملك گیری واعدام سیادت یکدیگررا ندارید که وقت عزیز ومال عزیز وجان عزیز خود وملت خودرا درپای این هوای مالیخولیائی تمام کنید ، قدری فکر نمائید برفرض که هریك دریك نقطهٔ بهر طوری که دلخواه اواست قرار گرفت شش ساعت دیگر انجارا وداع خواهد گفت وهمه متفرق وهریك بگوشهٔ رود که شاید دیگری را تا آخر عمر نبیند ؛ پس چه ضرور این قدر بیهوده بجان هم افتاده عرض وناموس که اعز واشرف کل علایق بشری است درمجرای سیل فحش گذارده برایگان ازدست میدهد ، آقایان عمر گرانمایه است ووقت عزیز است عرایض خالصانه من در پیشگاه حضرات بحسن قبول تلقی شد ؛ حال انقباض وگرفتگی بانبساط وسرور مبدل گشت ؛ یکدفعه بچشم رضا ومرحمت درمن نگریسته گفتند هرچه شما بفرمائید همان را بجا می آوریم ؛ عرض کردم مرا چه رسد که بجناب‌ها نعالی جسارتی کنم ، هریك ازشما بزرگواران لقمان عصر وسلیمان ساحت بدن خود خواهید بود ؛ امیدمند چنانم که ازاین محضر کسب فیض نموده ازهریك رشحهٔ

لطف علم و عملی باین ذرهٔ بیمقدار ترشح نماید ؛

ولی برحسب نظر قاصر بهتر چنان است که اول هریك از ماها معرفی اسم و دین و دولت و مذهب و وطن و کسب و کار خود را نماید تا هریك از این اعضای انجمن اخوان الصفا چندساعتی بحال هم شناسا باشند

اولی گفت اما من محمدجواد دین اسلام مذهب شیعهٔ اثنی عشری دولتم ایران وطنم شیراز ؛

دومی مشهدی جعفر دین اسلام مذهب صلح کل دولت ایران وطنم تبریز شغلم فرش فروشی ؛

سومی حاجی رضاعلی دین اسلام مذهب شیعهٔ شش امامی دولت ایران وطنم قاینات خراسان مسکنم بمبیٔ شغلم مجاورت مقبرهٔ آقاخان محلاتی

چهارم حاجی محمدحسین دین اسلام مذهب شیخی دولت ایران وطنم کرمان شغلم غالی بافی ؛

پنجم اسم میرزا کریم دین اسلام مذهب اهل سنت وجماعت دولت ایران وطن سنه کردستان شغلم توتون فروشی ؛

ششم میرزا عبدالباقی دین و مذهب بهائی دولت ایران وطن اصفهان مسکنم طهران شغلم اجزاچی ؛

هفتم سیدحسین دین اسلام مذهب ملاسلطان علی دولت ایران وطنم خونسار شغلم قاشوق سازی ؛

هشتم اسم یارقلی وطن پدر و مادری کویر حوض سلطان شغل سرگردانی ؛ ولی خدمت آقایان عرض معذرت تقدیم میدارم که کمترین سالهاست ازدین مذهب خود استعفا گفته پناه دینی و سیاسی برای خود اختیار نکرده‌ام خاصه درسفر که دین و مذهب همواره تابع رفیق مسافر من است ؛

ازاین معرفی عجیب همهٔ آقایان در شگفت مانده . آن اسم و آن وطن و آن شغل انهم استعفاء . چشم حیرت ونگرانی همگی بجانب اودوخته ؟ شیرازی میگوید عجب آدم تازهٔ ؟ تبریزی میگوید عجب تحفهٔ نوظهوری ؟ قائینی واه واه چه آدمی ؟ خونساری بجدم شوخی را کنار گذاشته حقیقتا بفرمائید به بینم استعفاء ازدین ودولت ومذهب یعنی چه گذشتیم ازاینکه کویر حوض سلطان قابل سکونت نیست شغل سرگردانی یعنی چه ؟ استعفاء ازاین دوامر فطری طبیعی کلیهٔ نژاد آدم خیلی غریب است ؟

(یارقلی) کمترین هم ازاثبات اینکه این وطن واین شغل بحسب اقتضای آب وخاك مملکت بهترین اوطان واشغالست گذشتم ، شوخیرا هم بسیار بد دارم . حضرات آقایان کرام که هریك ازبرای خوددین ومذهب ودولتی اختیار کرده‌اند ؟ بفرمائید به بینم اختیاردین ومذهب ودولت ازبرای شخص آدمی چه ضرور ؟ شما بچه سبب دین مخصوص ومذهب مخصوص ودولت مخصوصی برای خوداختیار کرده‌اید ؟

قائینی شش امامی — کلیهٔ بنی نوع بشر از اختیار دین ومذهب ودولت ناچار ومجبوراست شما که برخلاف کل برادران نوعی خود طریق مخصوصی اختیار کرده اید بیان سبب اول باشما است وما مدعی شما هستیم ؟

(یارقلی) در تمام محاکمات دنیا اقامهٔ دلیل بعهدهٔ مدعی است

— شیرازی اثناعشری — دراین زمینه شما مدعی نوع بشر هستید

(یارقلی) حق است ، ومن محض اینکه خاطرشمارا آزرده نکنم سبب استعفای (یارقلی) ازتابعیت دولت مخصوصی خودرا عرضه

میداد والبته برخاطر محبت مظاهر همگی بکمال خوبی مشهود است که
دولت عبارت است از یکدستـهٔ اشخاص عاقل عالم کار آگاه امینی
که از طرف عموم ملت برای نظم و ترتیب هیئت اجتماعیه یك ملك و ملت
معین میشوند ، بدیهی است که اولین فریضهٔ حتمیه انها حراست
وحفظ حدود وحقوق ملت از گرگان خارجه وداخله است ، این بنده
از سنهٔ ۱۲۰۷ هجری که تاکنون بیست وپنج سال تمام است بقاعده
سرد وگرم دنیارا ملتفت وبکنه خیلی از امور واقفم ، بسیاری از
ملل ودول دنیارا بسیاحت یامطالعه" درجغرافیای طبیعی وسیاسی
واقتصادی وتجارتی انها دیده‌ام بخوبی دانسته‌ام هیئت دولت ایران
یکمشت مردمانی هستند که اولین فریضـهٔ حتمیهٔ خودرا هضم
حقوق رعیت بیچاره وسازش باگرگان خارجه میدانند ،

درسنهٔ ۱۳۲۷ هجری که از بمبیٔ به بصره آمدم برای سیاحت
مختصری از بنادر خلیج دوکشتی تجارتی سوار شده دوازده روز
دربوشهر بودم وضع خدا دادهٔ خلیج بطوری است که هرگاه پنج
عدد توب دریائی درنقاط معینه‌این بندر بزرك وجزیرهٔ هرمز بترتیب
هندسهٔ جنك نصب کنند البته ۳۵ فرسخ حدود مملکت ما ازحملهٔ
جهازات جنگی مصون ومحفوظ خواهند ماند ، شبی درمنزل یکی از
وطن پرستان بدرد دل سوزی برای خرابی این حدود وبیحسی اهالی
جنوب مشغول راز ونیاز بودیم ؛ یك دفعه آهی کشید وگفت آقا
درست اینقول پیغمبر است (الناس علی دین ملوکهم) آقا

[ماهی ازسر گنده گردد نی زدم]

یکی ازسرداران غیور وطن پرست که چندسال درمدرسهٔ نظامی
(برلن) تحصیل کرده بود ؛ بانتظام مواقع جنگی خلیج مامور شد

پس ازورود باکمال دقت علمی نقاط بری و بحری جزائر وبنادر خلیج را درتحت مداقه گذارده ، ساختن پنج قلعهٔ نظامی و نصب ۲۰ توب دریائی درنقاط معینه مخصوص بهیئت دولت پیشنهاد کرد تاسه ماه کهاصلا جواب نیامد ؛ پس از ۱۱ تلگراف مطالبهٔ جواب ازصدارت عظمی امر آمدباریئس بانك شاهنشاهی (مسیوچرچیل) درخصوص مواقع واوضـاع قلاع وتوبها مشورت کرده نتیجهٔ شوررا اعلام نمائید ؛ بیچاره سردار غیور مات ومتحیر ومبهوت عریضهٔ تلگرافی نمود ؛ [والاحضرتا مامورین ساختن قلاع جنگی ومواقع نظامی بطوری محرمانه وسری هستند کهدر آلمان خیلی ازعمله‌جات وبنادرهمان قلاع تاآخر عمر توقیف میشوند برای اینکه مبادا بیگانه مطلع شود ؛ حضرت صـدارت عظمی یکی ازمامورین پولتیکی انگلیس را مامورمشاوره‌درساختن قلاع جنگی درحدود مجاورهٔ انگلیس میفرمائید] ؟

من بطور عجب گفـتم یعنی چه شخص اول دولت وملت ایران ازچنین امر بدیهی غفلت کند والتفات ننماید ؟

دانشمند میزبان گفت آقای آقا جان مطالب خیلی از اینهـا بالاتراست ، چند سال قبل اهالی بم ونرماشـیر کرمان تلگرافی درشکایه ازحکومت به‌بندگان صدارت عظمی مخابره نمودندبرای حکومت بوشهر جواب آمد ازاهالی بمبئی به‌پیشگاه حضرت اشرف ماتلـگراف شکایت آمیزی رسیده خیلی عجب است ملتفت نیستند بمبئی جزء حکومهٔ هندوستان است شما مطلبرا بانها حالی کنید (توخود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل) (بم) که یکی ازنقاط مهمه بین حکومت کرمان وبلوچستان است ودرتمام خرائط

جغرافیا ثبت است صدارت مملکت با وجاهل است بااینکه شهدالله
این صدارت درامانت وصداقت ودرایت بهترین صدارتهای ایام سابقه است

آقایان شما همین نقاط عراق عرب را ملاحظه کنید هر نقطه
که مامورین ایرانی نیستند رفاهیت وآسایش مجاور ومسافرین ایرانی
دران نقطه بصد درجه بیش از انجااست که مامور باشد ماموایران
که شبان ایرانیان است بدتر ازگرگ گرسنه تابستان گوسفند ان بی
صاحب ایرانی را مالا حالا می هضمد

آقایان جرائد امروزهٔ پایتخترا بخوانید به بینید منتهی درجهٔ
تعریف یك وزیر این است که اثاثهٔ وزارتخانه درزمان وزارت او
حیف ومیل نشده . . .

در این صورت انسان باوجدان ازتابعیت این چنین دولت
بیزار است ، لهذا تاکنون تذکرهٔ تابعیت ازاین دولت نگرفته‌ام
، سیر اجمالی در حال سائر دول خارجه کرده‌ام انهارا هم بهمین
نهج یافتم منتهی اینکه انها عالمند آباد کنندهٔ مملکتند

ولی بیك نظر عمیق که نگاه میکنی می بینی جز خرابی حال
ملت وبرباد دادن حیثیت رعیت واضمحلال ملل ضعیفه همتی ندارند
. مثل یك تاجر ورشکسته میمانند که مرض جوع ومیکروب
مالیخولیای حرص درمزاج او غلبه کرده هرچه هرجا به بیند فوراً میبلعد
وازدهان ملت بیرون کشیده خود فرو میدهد طرفداران عالم بشریت
وهواداران عائله انسانیت این چنین دولت را روباه طبیعت ودزد
صفحهٔ کره وصاعقه ملل ضعیفه میشمارند اگرچه او خودرا مادر
تمدن وحارس حقوق بشری بداند وزراء نامی دول ورجال تاریخی
ملل امروزه که مجسمهٔ انها زیب معابر وعکس انها زینت دفاتر سر

گذشت ایام خواهد بود ، کسانی هستند که بحدت فکر ریشهٔ حیات ملتیرا قطعه قطعه سازند ، یابرای افنای نوع خود آلت اختراع کنند که دقیقهٔ هزار جان دار عزیزرا معدوم نماید ؛ اگر بخواهم درمضار تمدن وعلمیت امروزهٔ دنیارا شرحی عرض کنم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) ؟

اکنون فطرت انسان سلیم النفس چگونه تحمل این بیشرفیرا نماید که خودرا منسوب به تابعیت یك هیئت دزدغدار خون خوار عالم یاجاهل نماید ؟

خونساری ملاسلطان غلی ؛ پس اگر شمارا نزاع ومشاجره دست دهد ازبرای احقاق حق خود چه میکنید ؟

(یارقلی) هرکس که بحقوق خود قانع وبه پیش آمدروزکار راضی وشاکر باشدوچشم طمع ومرض حرص وخیسانه نسبت بحقوق دیگری نداشته باشد وبداند که پیمانهٔ نصیب هرکس را پیش ازخلقت او پر کرده اند وبه او می رسد هرگز مشاجره ونزاعی باکسی نخواهد داشت ، ستیزکی نژاد آدم باهم نتیجهٔ جوش دیك شهوت وغضبست هرکس این دوقوهٔ طاغیه را درچنکال سلسلهٔ حکومت عقل اسیر کند ازحاکمیت بنده کان حلقه بگوش شهوت وغضب بی نیاز خواهد بود ؛ حالابیا وبه بین وبشنو که چگونه حضرات مات ومتحیر ومبهوت واله وحیران ؛ شش دانك حواس خودرا به بیانات (یارقلی) داده اند حرکات سخت گاوپرا دربلندیها وپستیها اصلاملتفت نیستند ، ازسرگاری تند یا کند بالمره غافل ، چشمها دهنها گوشها بسمت (یارقلی) دوخته شده ، حالت سکرسماع غریبی بحضرات دست داده ؛ یك مرتبه دیدیم کاری ایستاده همهمه بانداست نگاه کردیم مسیاب است ، مدتی است

اسبهای گاری راوا کرده‌اند گاریهای دیگر سه ربع ساعت پیش رفته‌اند
بعجله هرچه تمامتر پیاده شده دوان دوان به آن جانب رفتیم وکیل عربانه
درحال غرغر فرصت خوردن آب گرمی بما نداد فوراً سوار شده راه
افتادیم حضرات رفقا خصوصاً عبدالباقی بهائی ورضاعلی شش امامی
بنای مدح وثنا از (یارقلی) گذاشتند ، وبراین مقدار ازوقت که در
جنك وجدال ونزاع صرف کرده بودند تاسف میخوردند ؛ ازباغات
مسیب گذشتیم همهٔ رفقا به کلمهٔ واحده از (یارقلی) خواهش نمودند ؟
سبب استعفای ازدین ومذهبرا بیان نما ؛ سید ملاسلطانعلی خندید و گفت
(گراین تیر از ترکش رستمی است § نه بر مرد برزنده باید گریست)
اگراین بیان ازاین لسان بهمین حلاوت وظرافت که هردعوی بابرهان
منطقی قرین است البته همه ازدین استعفا گفته وبرگذشته‌های خود
غصه خواهیم خورد ؟

(یارقلی) المامور معذور ؛ حسب الامر آقایان سبب استعفای
خود را ازدین ومذهب عرضه میدارم ، مهیای شروع بکلام شده ونشده
یکدفعه غز تیر تفنك بسمت گاری دررفت ازپهلوی راست اسب اول
تاپهلوی چپ اسب آخر بخط مستقیم سیر نمود وبیرون شد ، هرچهار
اسب بخون خود غلطیدند رنك لب ودندان وعارض وگونه همگی یکرنك
قلبها طپید گاری‌چی مات ومبهوت مثل چوب خشك درجای خود ایستاده ؟

شیعه شیرازی یاامام رضا یاصاحب الزمان ، تبریزی صلح کلی
یاارواح مکرمهٔ عالم انسانیت یاارواح مکرمه ، قائنی آقاخانی یاآقا یاآقا
یاشاه محمدشاه ، کرمانی شیخی یاروح خان یاباطن شیخ ، اصفهانی بهائی
یابهی الابهی یابهی الابها ، سیدخونساری ملاسلطانی یاجد ایاجد ایاملا
یاملا ؛ سنی گردستانی یاچهاریار نبی یاعبدالقادر (یارقلی) بیچاره که بناه

کاه‌دین ومذهبی ندارد به‌پیش آمد طبیعت تسلیم شده درحال حضرات واذکار وارواح مختلفه که‌باو توسل جسته‌اند باکمال دقت سیر میکنند ، وضع عجیبی است عالم غریبی است ، پس ازچند دقیقه پنجاه سوار عرب نمایان وبسمت کاری دوانند بکاری رسیدند گارچی را پیاده کرده سر اوراگوش تاگوش بریدند؛ ازمیان این پنجاه سوار زنی موی کنان مویه کنان خاك زمین رابسر می‌ریزد . وازسوز جگر فریاد میکشد ، چون مرغ نیم بسمل افتان وخیزان آمد وآمد تابسر بدن بی سر گاریچی رسید ، سیخی بقلب او فرو برد وبیرون کشید ؛ دهن خود رابجای او گذارد از خون او مکید ومکید ومکید تابیهوش گردید چون چوب خشك بزمین غلطید ! اعراب تمام ایستاده میگریند ماهم از کثرت تراکم این همه وقایع مدهشه عجیبه بهمان زده ؟ بطوری متحیریم که‌نمیدانیم سیاحت کنیم یا گریه ، اعراب ان عفریت را در عبائی پیچیده بردند وعا توجه نمودند مجسمه‌های بیروح را از گاری پیاده کرده اسبابهای هریك را مشخص نموده بدستش دادند وگاری را تنها آتش زده سوختند وبرفتند ؟ قوهٔ عاقله وحیثیت روحیه هریك ازمابانداره گرفتار وپریشان است که‌بالمره ازاعمال عمل خود استعفای قهری داده ، کلیهٔ حواس ظاهره وباطنهٔ ما ازکار افتاده حقیقت ، (وتری الناس سکاری وماهم بسکاری ولکن عذاب الله شدید (درماصادق آمده ، راستی راستی این منظرهٔ هولناك که‌جز درعالم خیال مجالی ندارد ، سلسلهٔ خیالرا درهم نمود که‌یکدفعه (یارقلی) زدبزیر خنده ؟ حالا نخد وکی بخند ؟ کردستانی سفی این خنده مشت درپیزیست این جاچه جای خنده است ؟ (یارقلی) خنـدهٔ من برحال اسف اشتمال شما رفقااست که‌همه مقر ومعترفید که‌بایدیك نفس مکرم وروح محترمی درکلیهٔ ادوار واعصار قرون

باشد برای اینکه زمان مهام کلیه امور روحیه وجسمیه در کف قدرت او وکافه موجودات از رشح فیوضات او مستفیض کردند ؛ ولی هیچکدام فکر نمیکنید که آیا میشود این نفس مکرم بعدد مسالك و مذاهب موجوده متعدد باشد ؟ همه خیر خیر خیر

(یارقلی) آیا مذهب حق ومسلك حق یکی بیشتر است ؟ همه خیر خیر خیر ؟ پس شما هفت نفر چطور هر کدام دست توسل بدامان یك نفر دراز کرده اید که دیگری قبول ندارد . . . همگی سکوت (عبدالباقی بهاء) پس چه باید ؟ (یارقلی) البته بدانید که سرنوشت امروز ما در این بیابان هرچه باشد بد یا خوب در مهد امن وامان یا چهار موجهٔ ترس واضطراب بشما میرسد ترس واضطراب هرچند لازمهٔ طبیعی این گونه وقایع هائله است ، لیك پس از اندك تأملی ورجوع به پیشگاه عقل دور بین زائل میشود ، پس بهتر همان که رضا بداده بدهیم ؛ وز جبین گره بگشائیم ، همین جا با کمال اطمینان بزم چای وقلیان ونهار را برپا نمائیم وفرض کنیم که ما هشت نفر از قبل حکومت وجدان در این بیابان هولناك ماموریم که از روی انصاف تفتیش نمائیم که ضرورت دین ومذهب از چه راه ومذهب حق کدام است ؟ وهرچه باتفاق آراء محکوم گردید مطاع ومتبع گردد ، شاید در این بین هم دست صاحب دولت حق از غیب برون آید ، وکاری بکنند ومارا از بحبوحهٔ بلا برهاند حضرات باهم نگاهی کرده گفتند فی الحقیقه راست است هرچه باید بشود میشود ، بترسیم یا نترسیم ، ادارهٔ تقدیر آسمانی اسیر پنجهٔ تدبیر انسانی نبوده و نیست ونخواهد بود ، شیرازی ، کاکا مرتضی علی قسم هم شهری خودمان خوب گفته

(در رو زتنگدستی § درعیش کوش ومستی)

(کین کیمیای هستی § قارون کند گدارا)

خونساری ؛ من که الآن دهان رفقارا به گز خونسار شیرین میکنم
میرزا کریم من حلوای خیلی خوب پاکیزه دارم ، میرزا عبد الباقی
شاید چند دانه به خیلی خوب از اصفهان در بقچهٔ ماهم باشد حاجی
محمد حسین قدری خرمای جهرم در خرجین ماهم هست (یارقلی)
البته معلوم است ، ولی تهیهٔ لوازم تعیش اینجا مادام که هستیم بعهدهٔ همگی
است ، ولی هیچ کدام از اینها در رفع خستگی بسماور و قلیان نمیرسد
باید هر کدام بحسب بنیه و قوهٔ خود شرکت کنند تا یکی بزحمت تمام و دیگری
در راحت تمام نباشد ، میرزا کریم بحق چهار یار نبی عجب رائی است
و من بنمایندگی از طرف همهٔ رفقا از شما خواهش دارم که مدیر ادارهٔ ما
خود شما باشید و هر کس برای هر کار که میدانید انتخاب نمائید
(همگی) نمایندگی میرزا مسلم و قبول است (یارقلی) تبریز
و خراسان در امر طبخ از سایر ایالات ایران گوی سبقت ربوده اند
بعهدهٔ این کمترین ادارهٔ مطبخ بعهدهٔ مشهدی جعفر تبریزی و حاجی
رضاعلی قائینی ، اهالی شیراز و اصفهان مخصوصا در مجلس آرائی
معروف و مشهورند ؛ ادارهٔ قلیان و چائی بعهدهٔ آقا احمد جواد و میرزا
عبد الباقی ، ادارهٔ تنظیفات و جمع و بسط اسباب بعهدهٔ ما چهار نفر
این بنده یارقلی ، آقا میرزا کریم ، آقا سید حسین ، حاجی محمد حسین
همگی سمعاً و طاعةً ، پس از چند دقیقه قلقل سماور غلغل غلیان بقبق
دیگ جزجز روغن فضای ان بیابان را پر نمود ، اشخاصی که نیم ساعت
قبل مجسمه های بیروح بودند الآن بیا و ببین چطور خوش حال
و مسرور گل از گل شان شکفته ، باکمال امنیت نشسته مثل اینکه هریک
بالای ملک موروثی پدری خود تخم گذارده (یارقلی) ستاره

دمباله دارد که سه سال قبل طلوع نمود، یکی از علمای معتبر هیئت در فرانسه
که در خصوص استکشافات علوی ملجأ ومقتدای کلیهٔ جامعه علمیهٔ
امریك واروپ بود اعلان نمود که در فلان ساعت معین ازشب مخصوص
هیجدهم اپریل سنهٔ ۱۹۱۰ میلادی منتهی الیه ذنب این ستاره با کرهٔ
زمین تصادف مینماید ، وچون این ستارهٔ عجیب چندین مرتبه از کرهٔ
زمین بزرگتر است ، البته این تصادف میشوم همان وانهدام کرهٔ زمین
همان است ؛ واز انجا که مقدمات علمیه اورانوع علمای عصر اذعان وتسلیم
داشتند این اعلان درقلوب عامهٔ اوروپائیان بمنزلهٔ یك وحی آسمانی
وابلاغ یزدانی کارگرشد ، زمان موعود هرچه نزدیکتر میشد
فرنگیهای متمدن بیشترمهیای اعدام میشدند ، سوءتاثیر این اعلان
باندازه بازار تعیش متمدنین امروزه را برهم زد که مدار قصر پاپ مطاف
وسجده گاه صدهزار مسیحی شد ؛ تاانتقال ازاین نشانه بان نشانه در
مقدس ترین احوال جسمانی صورت پذیرد ، آقاشیخ محمدتقی نجل
حجة الاسلام طهرانی قدس سره گفتند . تزلزل اروپا ان شب چندان
بی موقع نبوده ؛ الطف انجا است که در طهران تمام فرنگی ما بها دست
اززندگی شسته بودند ، حتی انکه ان شب مخصوص درخانهٔ یکی ازاقایان
موعود بودم ، عصرروز قبل فرستاد معذرت خواست که امشب حال
مستقری ندارم وتخت خواب خودرا بردم دروسط باغ که زیر سقف
نباشد اگر جانی بدر بردیم فرداشب ، در (رم) که پایتخت ایطالی است
جوانی ازطبقات پست مدتها تیرعشق یکی از اشراف زادگان بجگرش
نشسته واصلا مجال وصال جز درعالم خیال برای او ممکن نبود ، اول
مغرب شب موعود یکسره داخل قصر معشوقه گردید ، بیچاره معشوقه
دارید دست ازدنیا فانی شسته بارسفر اعدام بسته ؛ حاضر پذیرائی مقدم

عزرائیل نشسته گفت صنما یکصد و نود و پنج دقیقه و ۲۸ ثانیه را تمام کرده منعدم و من و تو و کل اهل عالم بدیار نیستی رهسپار خواهد شد ؛ آیا وجدان این پری پیکر که در صفا با عارض گل گونت از یك پستان شیر خورده‌اند رضا میدهد که جگر من بدبخت از آتش عشق وصلت سوخته ؛ و دلبر من شیشهٔ آب حیات جاودانی سربسته بمدیر وادی نیستی تسلیم کند ؛ بهتر اینکه این چند دقیقهٔ باقی مانده‌را بذل لطف فرموده ، کام تشنه روانم را از زلال لعل ابت سیراب کنی ؛ فنای کره‌را فراق ما علاج نکند ، دست تقدیر هرچه باید بکند میکند ، دنیا پس مرك ماچه کلشن چه خراب ؛ مادام تأملی نموده دیدراست میگوید ؛ صلای وصل را درداد ، دست در گردن مشغول عیش و نوش درخاب ناز رفتند ، ظهر گذشته ازخواب برخاستند دیدند هرکسی بکار خود مشغول ، نه کره‌را فنائی نه عالم‌را زوالی ، اکنون معاینهٔ حال ماست ، ستارهٔ دنباله‌دار بخت ما بان اندازه از سیر کره که در تعیش امروزی ما نصیب شده تصادم نموده ؛ حال مارا باین وضع تباه کشانیده ، و بر حسب این پیش آمد امروز آخر عمر ماست اگر این پیش آمد مقدر باشد اضطراب تغییر کارگاه تقدیر نتواند ، اگر هم نباشد اضطراب لغو و بیهوده‌است ؛ پس خوشتر انکه این فرمان قضا جریان الهی را نصب العین خاطر خود کنیم ، (قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا وعلی الله فالیتوکل المتوکلون) بنشینیم و دنباله کار خیش گیریم ؛

آمحمد جواد گرچه‌من ازخود خبر ندارم ولی بقرینه حال باید همهٔ رفقا با من شریك باشند ، حلاوت بیانات جناب (یارقلی) زنك خوف و بیم ازدل وقلب وجان ما شست ، البته هرچه باید بشود میشود رضا بقضاء الله وتسلیما لامره ؛ لیك باید خودرا بصحبتی

سرگرم کنیم ان صحبت چه باشد ؛ حاجی رضا علی هیچ صحبتی شیرین تر از رشتیه صحبت سابق نیست که جناب (یارقلی) سبب استغنای از دین ومذهبرا بیان کنند ؛ حاجی محمد حسین الحق عجب صحبت شیرینی است ؛ همه بله بله بله بسم الله جناب یارقلی مستفیض فرمائید

(یارقلی) این مسئلة مثل سابق نیست ؛ آزادی از قید تابعیت سیاسی مطلی است نوظهور که از خصایص من بشمار است ، ولی استنکاف از قبول دیانت امری است رائج ودر ملل عالم شریك خیلی دارم ، مدعی لزوم دین ومذهب باید علاوه از اثبات لزوم دین ومذهب کلیه حقانیت دین ومذهب خاصی را که اختیار کرده اند ثابت نمایند ؛ مشهدی جعفر تبریزی مذهب من صلح کل است ؛ یعنی هر دینی وهر مذهبی وهر ملتیرا دین حق ومذهب حق وملت حق میدانم وتمام ارباب ادیان ومذاهب واسالك الی الحق میشناسم وتا کنون که پنجاه ودو سال از عمر من رفته بهر دری سری کشیده ودر هر آشی جوشیده اهل هر مذهبی دیده وسنجیده ام یك معنای محصل معقولی از هر کدام فهمیده ام ؛ هر چند قابل رد وایراد باشد ؛ ولی با فرقهٔ بابیه هر چه آمیزش نموده عشرتها کرده چیز صحیحی دستگیرم نشده بین خود ووجدان خود نمیدانم نفهمیده ام که اینها چه میگویند حرف حسابی اینها چیست ؛ خودرا یکی از فرق وشعب اسلام میدانند یا دین علی حده ومذهب علی حدهٔ قائلند ؟

اگر از شعب اسلامند پس کتاب تازه وقانون تازه ومذهب تازه ومظهر تازه وبعض ترتیبات تازه که میگویند مناقض ومنافی با اصول وفروع اسلام است ؟ واگر دین علی حدهٔ قائلند از روی چه اساس عقلی زیر بار این دین رفته اند وبباب گرویده اند واز

چه راه عقل خودرا باخته‌اند ؟ حقیقت این دین واین مذهب یك معمای لاینحل غریبی است ؟ باهر کدام ازانها که طرف صحبت شده‌ام جز طراری درسخن وزبان بازی وشعر خوانی چیز دیگر ندیده‌ام ؟ اگر رفقا بااین کمترین مساعدت فرمایند از جناب میرزا عبدالباقی استدعا نمایند که ایشان مرحمت فرموده بدو کلمه ساده ومختصر مفید بیان کنند که دعوای بهائیان چیست ؟

آخوند جواد ، اگر سر صبری داشتیم بد نبود باجناب عالی هم دست وپنجه نرم میکردیم که صلح کل را بفهمم ولی چون من هم سالها بهمین آرزو بوده‌ام که ازروی راستی نه چشم بندی بفهمم که بابیها چه میگویند ؟ لذا بااین پیشنهاد شما کمال مساعدترا دارم ؟

(یارقلی) کمترین التزام میدهیم که اگر جناب میرزاعبدالباقی بطور درستی که دو پیشگاه وجدان پسند افتد تقریر اصول دین باب را نمودند البته ورقهٔ استعفای خودرا پس میگیرم وبه‌همان دین ومذهب باب متدین خواهم شد ؟ همگی گفتند چه ازاین بهتر ؟ جناب میرزا عبدالباقی پس بفرمائید مستفیض کنید ؟

میرزا عبد الباقی ، مافرقهٔ بهائیه میگوئیم شاهد زیبای غیبی درظلمت جمال لاریبی نقاب استتار ازچهره برافکند آفتاب عالمتاب رخسارهٔ جانان در وسط السماء جسم وجان نقطهٔ اولی بنحوکلیه تابان شد پیمانهٔ ظلم وجور ازصفحهٔ کرهٔ زمین ازبهر یمن مقدم قدوم حضرات مظهر ذات وصفات قدیم قدم پر ازعدل وداد گردید ؟ فرقهٔ بابیه میگویند (ای اهل عالم چشم دل باز کن که جان بینی ؟ انچه نادیدنی است ان بینی) ای اهل عالم به بینید ! یاربی پرده ازدر ودیوار ؛ درتجلی است یااولی الابصار ! فرقهٔ بابیه میگویند

بهاء جانها وروشنی دلها در هیکل زیبای ازلی وقامت روح افزای سرمدی عبدالبها مجسم وپدیدار شد ! چشم روشن بینائی خواهد که باشد شه شناس ! تاشناسد شاهرا درهر لباس ! فرقهٔ بهائیه دست به بنا گوشت گذارده به آواز بلند جلی که گوش تمام اهل عالمرا پر کنند فریاد میکنند که ای ارباب ادیان ومذاهب بیائید انرا که کور کورانه میخواهید پس عیان وپیدا واشکار به بینید ؟

(یارقلی) به بهانه انکه دندانش درد میکند دستمال در دهن گذارده می خندد ؟ آقا محمد جعفر چشمهارا تیز کرده گوشهارا کشیده منتظر است که آخر این دلنطه زبان بازی به کجا میکشد ؟

حاجی ... انگشت بلب گزیده مات ومتحیر ومبهوت مانده که محصله این همه هیاهو چه خواهد بود ؟ حاجی رضا علی بسر وابرو واب اشاره میکند که چیزی نفهمیدم ؟ آسید حسین بجدم یك کلمه نفهمیدم (یارقلی) جناب میرزا شعر هاتف خواندن سخنوری کردن کار درویشی ومعرکه است تقریر دعوی بابرا بفرمائید

عبدالباقی دعوی باب همان دعوی همهٔ صاحب دلان وصاحبان ادیان است (یارقلی) بنده هنوز عشق بازی نکرده ام دل بکسی نداده ام نمیدانم صاحبان ادیان چه میگویند ؛

میرزا عبدالباقی باب همانرا میگوید که صاحب دین اسلام میگوید

(یارقلی) قاه قاه قاه بنده عرض کردم خبر از جائی ندارم تازه میخواهم بهدایهٔ شما از چاه ضلالت رخت خودرا بشاهراه سعادت رسانم ؟ دعوی باب چیست وشما صحت دعوی اورا از کجا فهمیدید

عبدالباقی هر چه باداباد حق را بی پرده باید گفت ؛ باب میگوید من نقطهٔ اولی ومظهر اولم مسند نشین صدر دائرهٔ ابداع

ومدیر ادارهٔ اختراعم ؟ دلداده‌گان بادهٔ الست بیایند اززلال وصل سیراب شوند باب هم محمد مصطفی وهم علی مرتضی هم صاحب الزماناست ، باب هم عیسی مسیح هم موسی کلیم هم اسمعیل ذبیح هم ابراهیم خلیل هم نوح نبی است هم آدم صفی ؟

تو خود هر چه خواهی بخوانش که من ندانم چه هست هرچه هست او بود

(یارقلی) امیرزا مایك خدا یك پیغمبر یك امام بیشتر نداریم باب کدام یك از اینها است ؟

میرزا عبدالباقی ، جان بقربانش باب میگوید ایوب را درمان منم ، یعقوب را جانان منم ، هم حکمت لقمان منم ، هم یونس یحی ستم ، یوسف منم ، عیسی منم ، موسی منم شعیاستم ، هم احمد وحیدر منم هم بادهٔ حمراستم ، درعرش ودرکرسی منم ؛ والاصل لایحطی منم ، باحاملان عرش گو من پیش ازاین برخواستم . . .

آمحمدجواد ؛ بنظرم مغز میرزا قدری تکان خورده ؟ آمحمدجعفر دور نیست ، آسید زین العابدین شاید ؟ میرزا کریم جناب میرزا باب میگوید هم خدا هستم هم پیغمبر هم رعیت هستم هم امام ؟

میرزا عبدالباقی ، گرچه در طریقت هرچه پیش سالك آید خیراوست من خیلی مفتخرم که درحوزه دیوانگان محسوبم نمایند جان بقربان دهانش شاعر میگوید ؟

بگو بعقل قدم درحریم عشق منه که عشق درصف دیوانگان سپهدار است

لیکن ماز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود انچه ما پنداشتیم

ازصاحبان این اذهان منیره وافکار بلند باآن کثرت مراحم والتفاتی که باین کمترین دارند هرگز متوقع نبودم که باین بیان دلکش مطالبهٔ دلیل نمایند ؛ یقین داشتم که فورا بحکم انصاف ووجدان خود

درجرکهٔ ماداخل شوند ویکدنیا بهائیان را غریق امتنان سازند ؟
خیلی عجب است که امروز تمام سیاحان قطب شمال وجنوب تمام دریانوردان بالتیك واتلانتیك بشرف قبول آئین باب مشرف شده‌اند عنقریب مذهب رسمی تمام متمدنین عالم آئین باب خواهدشد ؛ باز مطالبهٔ دلیل مینمایند ؛ خواهش دارم عالم وجدان را ازاین مطالبهٔ بیموقع شرمنده نکنید ، جان بقربانش میگوید .
آفتی نبود بتر از ناشناخت § تو بر یار وندانی عشق باخت
یارقلی ؛ بروان دام برمرغ دگرنه ، وامثال این الفاظ نخودی بیموقع دهانی های ساده لوح فریدن رجب آباد وابادهرا گول میزند دربساط عقلها برهان تقلب ودزدی است ، شما اگر بالتیك واتلانتیکی شنیده‌اید دیگر ان مساحت سطح کره مقدار عمق دریا وعدد کشتیها شمارهٔ مسافرین مصرف برق وبخار سیمهای تلگرافات اصناف حیوانات را میدانند ، شما اگر سیاحت قطب شمال وجنوبی شنیده‌اید دیگران آحاد آحاد سیاحهای قطبیرا باتفصیل همهٔ خصوصیات سیاحتی که کرده‌اند میشناسند ، شما اگر لفظ متمدن شنیدهٔ مردم درحقیقت تمدن امروزه ومضار ومنافع آن دفترها نوشته‌اند ، شما اگر اشعار دیگران حافظید دیگران صد شعر کر بخواهی بادر وحکایت بسازند ، این ترهات ربطی بصحبت دینی ندارد مسئله دین رفاقت بردار نیست وریشخند برنمیدارد ، توبمیری مرك من جان سبیلات برای بردن مال وراندن شهوت است نه‌دادن دین ، این کچلك بازیهای شاعرانه‌را رها کرده ازدروغ ولاف وگزاف وبافتن دست برداشته دوکلمهٔ حسابی ساده مختصر بفرمائید باب چه میگوید وبر صدق مطلب خود چه دارد ؟

عبدالباقی (زهر از قبل تو نوشدارو است) (فحش از دهن تو طیبات است) اگر جسارت نباشد از وجدان مقدس حضرت تعالی یك سؤال میکنم امیدوار از التفات ان جناب چنانم که بچشم لطف دراو نگریسته به بینند عرض من حق است یا خیر ؟

(یارقلی) اگر از مطلب ما خارج است ملتزم بجواب نیستم والا عرض یك سؤال ده سؤال باشد بدیده منت دارم ؟

عبد الباقی ، دیدهٔ مبارك شما سلامت باشد بسر مبارك حضرت عالی خارج نیست کمال وبطرا دارد ؟

(یارقلی) بفرمائید ؟ بشرط انکه در صد هفتاد و پنج تعارف ولاف نباشد ؟

عبدالباقی ؟ خیر خیر اینها چه فرمایش است ، سؤال بندهٔ کمترین این است که آیا میشود وعقل قبول میکند که انسان باشرف شخص با وجدان یك مطلبی را بدون دلیل و برهان دندان شکن قبول نماید خاصه مثلی فرقه بابیه که عمق نظرشان صد درجه از چاههای ارتیزن بیشتر است و تمام افرادشان دقیق وموشکافند بلکه میتوانم بطور جرأت عرض کنم و حضرت مستطاب عالی بطور یقین قبول کنید که از کره زمین گذشته تمام چیز فهمها و موشکافهای کرهٔ مریخ هم قطعا بهائی هستند

(یارقلی) قاه قاه قاه عجب خواهش من نتیجه بعکس داد در صد دویست و پنجاه اضافه شد کرهٔ مریخی که هنوز مسکون بودن انرا علماء هیئت اختلاف دارند مذهب انهارا فهمیدیم ، ولی اشکالی که هست اینست ، اگر مقیاس عمق نظر و موشکافی بابیها چاه ارتیزن باشد بردن ان مقیاس در کرهٔ مریخ خالی از صعوبت نیست بعلاوه مخابرات

بابیها کرهٔ مریخ با کرهٔ زمین بچه وسیله است معلوم نیست ؟ قاه قاه ؟ باسقاط این حواشی قالب زده جواب متن سؤال بدیهی است ؟ انسان تمام معلوماتش یا از مجرای حس است یا دلیل ، و همین اصرار بنده باشما در مطالبه دلیل است ؟

عبدالباقی ؟ درست فرمودی جان بقربان دهانت ای عزیز ؛ اکنون قدری خاموش نشسته رجوع بعقل دوربین خودتان فرموده به بینید ؛ آیا عقل روا میدارد فرقهٔ بابیه بدون دلیل و برهان به باب گرویده باشند محال است بنده کمترین هرگز باور نمیکنم ؛

(یارقلی) حضرت عالی باور نمیکنید مطلبی است ؛ ولی عقل میگوید من از غیر دیدهٔ دلیل هیچ چیز را درك نمیکنم شاید این فرقه را اصلا دین و مذهبی نباشد و با تمام ادیان و مذاهب طرفند ، شیوهٔ مباحی مذهبان را اساس مسلك خود قرار داده اند ، و بهمین دروغ قالب زدن الفاظ نخودی زنجیر کردن رطب و یابس بافتن شعر دلکش خواندن کرهٔ مریخ را بزمین چسباندن چاه را تیزاب مقیاس نهر قرار دادن در اذهان بیچاره عوام ساده لوح رخنه میکنند و اعتبار از دین خود بیرون میبرند ،

عبدالباقی ، این نظر بی مرحمتی از حضرت مستطاب عالی است ، والا فرقهٔ بابیه هرگز از عقل این توقع را ندارند ، و هرگز عقل این کم لطفی را نسبت بانها نداشته ، بذل مراحم ملوکانهٔ اعلیحضرت شاهنشاه عقل دربارهٔ فرقهٔ بابیه مسلم تمام ذرات فضاء است ؛ بلکه میتوانم بنمایندگی از قبل تمام افراد بابیه بسرکار اطمینان کامل دهم که عقل هیچ فرقه را غیر از بابیه برسمیت نمیشناسند ،

(یارقلی) برادر عزیز ؛ یك مرتبه دو مرتبه سه مرتبه

زنجیره کردن الفاظ مسلسل بی ربط تا کی پراندن کلمات بیمعنی مشعشع تا چند ؛ مراحم ملوکانهٔ اعلیحضرت شاهنشاه عقل یعنی چه ؟ بنماینده کی ازقبل افرادبابیهٔ اطمینان دادن کدام است ؟ رسمیت شناختن عقل چه معنی دارد ؟ خودترا مسخره دیگران را مسخره کرده ، از گفتن حلوا دهان شیرین نمیشود ؛ از رطب و یابس بافتن مذهب درست نمیشود چشم از تمام اینها پوشیدیم گذشتیم ، فرض میکنیم که این اغلغهٔ طمطراق زبان بازی صحیح است ، وَ بعلاوه تمام بزرکان جمادات هم از قبیل کوه سراندیب و دماوند بابی هستند ؛ ولی لابدیك اساس محکم متینی است که در جمادات اثر کرده ؛ خود حضرت عالی بااعتقاد بمذهب باب ازمادر متولد نشده اید بعد که بعقل وشعور رسیدی لابد یك چیزی بخیالت رسیده که آئین باب را قبول دنبال فهم ان چیزم من جستجوی ان اساس را میکنم شما بطور ساده واختصار همان را بیان کنید ؟

میرزا عبدالباقی ؛ انصاف و مروت صفا و فتوت وفا و رفاقت اول ودیعه است که در نهاد فرقهٔ بابیه گذاشته شده واین بنده گوی سبقت از همکنان ربوده ام ؛ گر چه تمام سالکان راه حقیقت همین مسلك را پیموده اند ؟ اولین شرطی را که بجان خریده اند این است که باهر کس یك لقمه نان و نمك خورده اند ، رعایت حقوق وبجا آوردن لوازم انسانیت را دربارهٔ او فریضهٔ ذمهٔ خود میشمارند ، لهذا اگر تمام گوشت تن مرا باقیچی بچینی عوض اینکه آخ کنم دست مبارکترا ببوسم ؟ اینها چه فرمایش است حقیقت انسانیت رفاقت است پاس داشتن نان و نمك است ، عرضه داشتن برهان آئین باب که سهل است سروجان در قدمت اندازیم ؟ اینها چه فرمایشی است

خیلی تعجب است که حضرت عالی امتحان رفاقت بنده را باین جزئی نالایق میفرمائید ؟

(یارقلی) برادر عزیز باین شاخ ان شاخ تاکی ، مسئله امتحان رفاقت درکار نیست سر وجان شما عقیدهٔ دینی مرا درست نمیکند ، اگراین فتوت جوانمردی پاس حقوق مراعات نان ونمك که گفتی راست است ترا قسم میدهم بفتوت باب بجوانمردی باب بنان ونمك باب بهمه چیز باب که مدعای باب چه بود برهان صدق او چه بود

عبد الباقی) قربان هزار وهفت صد وپنجاه وهفت ملیون وسیصد شصت وهشت هزار ونهصد وچهل ویك نفر اهالی امریکا درظرف ۹۵ ساعت و ۳۸ دقیقه و ۹ ثانیه قبل از انتقال شمس ببرج حمل درسال اوت ایل مطابق زیج بهادرخان وسال جلال شاه رومی آئین باب را قبول وبشرف ایمان باب مشرف کشتند برهان ازاین واضحتر حاشا محال است جان بقربانش ؟

(یارقلی) راستی راستی خودت هم تصور کردهٔ چه میگوئی اولا هیچ یك ازعلمای جغرافیا جمعیت تمام کره را بیش از این مقدار ننوشته‌اند ، ثانیا سر شماری نفوس درمملکتی مثل انکلیس که جمعیت سکنهٔ ان ۳۸ الی ۴۰ ملیون است باان دفاتر مضبوط بااین تحریرات علمی باان مباشرین بلدیه ازموده اقلاشش ماه طول میکشد واکر درمدت شش ماه هم مباشرین ازعهدهٔ خدمت برایند البته درپیشگاه هیئت دولت وسران ملت موقع تحسین وشایستهٔ خلعت وانعام وترفیع رتبه خواهند شد ، ثالثا هیچ کس ازدین خود بزودی دست برنمیدارد ، مگرانکه درادیان خارجه سیری نموده ودین خود را بانها عرضه کند هرکدام بنظرش حق باشد باو متدین گردد واین خود

اقلا یک سال وقت میخواهد دراین صورت این جمعیت در کمتر از چهار روز چه طور تعقل میشود که تغییر دیانت دهند ، آخر دروغ حدی لاف اندازهٔ گزاف قالی دارد و بر فرض تسلیم این مطلب دروغ اندر دروغ ، بنده همان برهان باب ودعوی بابرا میخواهم بشنوم ؟

عبد الباقی ، عجب همین این که مطلبی نیست از فدا کاریهای محیر العقولی که بهائیان در دین خود کرده اند ؟ سؤال کنید از اقدامات شگفت انگیزی که از این فعالهای صفحهٔ کره در امریک بظهور پیوسته بپرسید از استکشافات علمهٔ عجیبهٔ که در علمیات عصر جدید ببرکت آئین باب نموده اند ، جویا شوید از خدمات فوق الطاقه که از برای استراحت و آسایش عالم انسانیت کرده و میکنند ؟ استفسار فرمائید برهان دعوی باب گفتن و مذاکرهٔ وجه صحت دعوی باب از بس جزئی و مختصر است بنظر این بنده تضییع عمر خواهد بود ؟

قدری چشم باز کرده عطف توجه فرموده به بینید دنیا چه خبر است امروز تمام جرائد معتبرهٔ عالم از اعلانات کشفیات بهائیان مشحون است ، این ملت معدود تمام پارلمانهای دول انجمن های ملل انظار ممالک را بخود متوجه ساخته اند ، در کلهٔ هیچ اروپائی در دهان هیچ امریکائی در بزم هیچ آسیائی خیالی وردی صحبتی جز باب وبابیان نباشد ، شما که خبر از جائی ندارید غافلید باین چیزهای جزئی سهل لا یعنی میخواهید عمر خود را صرف نمائید ؟

(یارقلی) لازم شد که از خودم معرفی نمایم تا باین جسارت بامن صحبت نشود ، در همین هیکلی که هستم متمول ترین اهل روی زمینم ۱۷۵ منشی ۲۴۲۰ معاون علی الدوام در تجار تخانه ام مشغولند شعبهٔ تجارتم در تمام بنادر دریائی عالم وکل پای تختهای دنیا و جمیع

شهرهای والی نشین کرهٔ زمین دائر و برقرار است ، ۹ شعبهٔ خط آهن
در ممالک معمورهٔ دنیا که کوتاه ترین انها یکصد هزار کیلو که معادل
با بیست و پنج هزار فرسنک است ، مخصوص کمپانی شخص من است
یازده هزار جهازات برقی و بخاری من علی الدام سطح آبهای دنیا را سیر
میکنند ؟ سیصد و هفتاد کارخانهٔ پارچه بافی کاغذ سازی آهن ریزی
قند ریزی شیمی فیزیک در ملک من موجود است که کمتر از ده هزار
و بیشتر از چهل و هشت هزار عمله کارگر ندارم ؟ عده جمعیت کار
گران من از عملهٔ خطوط آهن و جهازات دریائی کارخانجات کمپانی
تجارات و و و ۱٤ ملیونند تمام دول معتبرهٔ عالم در زیر بار من
مقروضند ؟ انکلیس ۱۱ ملیار فرانسه ۱۸ ملیار المان ۱۲ ملیار
امریک ۹ ملیار باید به من بپردازند ، منابع عایدات انها تماما در قبضهٔ
وکلاء مرهون است ؟ اعجب از همه که مرا در خور است و بس اینکه در
هر نقطه و هر مملکت که هستم در تمام علوم و فنون ان ملک و ملت
شخص اول محسوبم حل مشکلات هر فنی در هر ملتی از خصائص
شخص من بشمار است همان اندازه که ادارهٔ ثروت من صندوق پست
و تلگراف دول را مشغول میکنند همان قدر بلکه بیشتر مراجعات
علمیه ملل به من اشغال مینماید در بیشتر زبانهای عالم خطیم اختراعات
شخص من در فنون ریاضی و طبیعی عائدات بسیار بزرک از هیئت
جامعهٔ بشری دفع کرده مجسمهٔ من در تمام نقاط معتبر بلاد پای
تخت اروپ و امریک برپاست (عبدالباقی) اسم حضرت عالیچه باشد

(یارقلی) اقلا هر روز صد مرتبه باید نفر از اسم و رسم
من مذاکره میفرمائید

(عبدالباقی) بسر مبارک در نظر ندارم

(یارقلی) شما بطور قطع بدانید که اول اسم معروف ونام مشهور هرشخص درهرصنعت وکمال که باشد همان اسم اسم من وهمان شخص شخص من خواهد بود

(عبدالباقی) مثلا دراصفهان قبل ازدوره مشروطیت از سلسلهٔ اعیان ظل السلطان واز علماء آقا نجفی ازتجار حاجی ملک التجار اول شخص معروف ان مرزوبوم بوده‌اند بطوری که هر غریبی درهرنقطه اصفهان که وارد میشد اول کلمه که بگوشش می خورد یکی ازاین سه اسم بود اکنون باین ترتیبی که می فرمائید شمائی که الآن پیش ما نشسته‌اید وباما مشغول صحبتید هم ظل سلطان هم آقا نجفی هم حاجی ملک هم اول صاحب اسم هرنقطه بوده‌اید وهستید وخواهید بود

(یارقلی) بله بله بله جان بقربانش مگر نشنیدید که میگوید
سه نکردد بریشم ازاو § پرنیان خوانی وحریر وپرند

(عبدالباقی) چراولی شعرهاتف مرحوم هرچند دادشاعری داده لیك یك نفررادونفر نمیکند تاچه رسد بصد هزار (یارقلی) عجب درصورتی که بزبان بازی وشعر ودروغ یك نفر مثل میرزاعلی محمدشیرازی پسر سیدرضای بزازشیرازی هم خداست هم بنده هم پیغبراست وهم امام هم همه چیزباکی نیست که مثل یك نفی یارقلی حوض سلطانی هم بزبان بازی وشعر ودروغ اول همه چیز روی زمین باشد ان خالق عجیب وغریب دروغ یك همچه بندهٔ عجیب وغریبی لازم دارد مطلبی نیست مسئله ما وشما حکایت همان مسافر خوش مزه است مسافر ازعجائب راه می گفت من جمله ازمزرعهٔ که زردك کاشته بودند گذشتیم طول هرزردك ازاین منزل است تاان منزل وبعض دانهاهم تاهشت

فرسخ قدکشیده بود خوش مزهٔ گفت اعجب ازاین دیکی که بنده در
هفت سال قبل ازاین بین راه اصفهان وکاشان دیدم هشت هزار مسکر
مشغول ساختن او بودند درحالتیکه صدای چکش هیچیك بگوش
دیگری نمیرسید مسافر اظهار عجب نمود خوش مزهٔ گفت عجب
نیست ان زردك مناسب این دیك است اگر یك فرسخ ازان زردك
کم شود صد مسکر از ساختن دیك کم میشوند

عبد الباقی واقعا این قصهٔ پرخنده ایست هرگز نشنیده بودم الحق
شماهم درطراری دست مارا بسته اید ولی بندهٔ کمترین عرض نکرده ام
که باب مدعی خدائی است حضرت نقطهٔ اولی می فرمایند دراین
عصر آخر الزمان ازقبل خلاق متعال برای اصلاح عالم مبعوثم
سعادت دارین انهارا ضامنم ، عتبهٔ من ملجاء و پناه گاه همهٔ اهل
عالم است وهمهٔ ادیان ومذاهبرا نسخ کردم ، (یارقلی) چون فی الحقیقه
میخواهم مطلب بفرنج عجیب معلوم شود ودر مقام جدال نیستم
والا میگفتم ان بیان شما الآن بابیان پیش شما سازش نداره ولی
ازاین خورده گیری چشم میپوشیم وبهمین بیان الآن شما توجه
میکنیم ومیگوئیم ، اگر برهان برصحت این دعوی نسخ همان برهان
برخدائی بابست پس مثل مثل بابان همه اسم ورسم درتمام روی زمین
وزمان امت او خواهم بود ،

عبد الباقی ، خیر خیر عرایض سابق بنده هم مقداری مبنی برشوخی
بود ونمیخواستم حقیقت مطلبرا پوست کنده بگویم ، ولی فعلا
با کمال احترام وجدیت عرضه میدارم که باب برصحت دعوی خودشان
معجزات بیشمار دارند که هریك ازبرای کل اهل عالم کافی است وبهتر
وبالاتر ازهمهٔ بیان است درزبان عربی چنانچه پیغمبر اسلام قرآنرا

درزبان عربی معجزه اساسی خود قرار داد ،

(یارقلی) بسیار خوب خیلی خیلی ممنونم حالا میخواهد مطلبی دست گیر شود چیزی بفهمیم ، اگر از اول برادر عزیز همین دو کلمه‌را میگفتی که باب مدعی پیغمبری‌است و کتاب بیان درعربی معجزهٔ او است ، تاحال بجائی رسیده بودیم ، ولی خوش مزه اینکه تقلید وهم چشمی درحیدر ونعمتی دردسته جات الوار وداش مشدیهای گود زورخانه وسرمحله شنیده ودیده بودیم ، ولی درپیشوایان دینی ومدعی نماینده‌گی ازقبل حق تصور نمیکردیم که چون معجزهٔ پیغمبر اسلام قرآن بزبان عربی بود معجزهٔ باب هم بیان‌را بزبان عربی آورده ، والا درشهر شیراز ومیدان زبان فرس که اصلا عربی نمیدانند بچه‌مناسبت زبان عربی معجزه میشود ، عبدالباقی حضرت عالی درهرچه که‌راجع به‌بنده‌باشد مختار هستید ولی نسبت بحضرت نقطهٔ اولی هرگز حاظر نیستم یك کلمه توهین وجسارتی نمائید ، واگر درمعجزهٔ دندان شکن حضرتش بخواهید خدشهٔ کنید من هزار خدشه در معجزات سایر انبیاء خاصه در قرآن میکنم وبخه خودرا پاره میکنم که‌شما این‌قدر دررفاقت بامن حاضرنباشید که معجزهٔ باب‌را برای خاطرمن قبول نمائید

(یارقلی) اولا رفیق توهین وجسارتی بباب دربین‌نبود ، ثانیا صدهزار خدشه درمعجزات انبیاء ربطی بخرابی معجزهٔ باب ندارد ، ثالثا من که باتو طرف صحبتم وکالت ونماینده‌گی ازسایر ارباب‌ادیان ومذاهب ندارم ملتزم صحت وفسادانها نیستم تازه‌میخواهم بتوسط شما درحوزهٔ‌دیانت داخل‌شوم باهیچ دین‌ومذهبی آشنائی ندارم ؟ رابعاً شما یخهٔ خودرا پاره میکنید عقل‌وناموس خودرا پاره نخواهید کرد

خامسا اگر ملاحظهٔ رفاقت وهم سفری درکار نبود همان دفعهٔ اول که تقریر دعوی باب نمودید چپول میزدیم ومیخندیدیم مسخره ات میکردیم لحاظ رفاقت درکار بود وهست که اینقدر باشما مساعدت وهمراهی میکنم والا اینمطلب قابل شنیدن است که شخصی درپاریس ولندن دعوی پیغمبری کند وبگوید که برهان من این است که ترکی خوب حرف میزنم ، یادراسلامبول دعوی نماید وبگوید برهان من این است که اسان اردورا بلدم ؟ آیا مردم باو نمی خندند دیوانه اش نمیخوانند هیچ فرقی هست معجزه قراردادن زبان اردورا دراسلامبول وترکی درپاریس ولندن بازبان عربی درشیراز وملك وملت ایران ؛ والا بنده هم پیغمبرم ومعجزه ام اینست زبان چین را بلدم ؛ رفقا همه قاه قاه

میرزا عبدالباقی مات ومتحیر ومبهوت آقامیرزا کریم (آقایارقلی) (یارقلی) بله (میرزا کریم) جان من اسم یارقلی که بااین تراوشهای شیرین هیچ مناسبتی ندارد (یارقلی) گفتاررا قیمت است نه گوینده اسم من هرچه هست هست حرف من حق است یانه بزرگان گفته اند انظر الی ماقال ولاتنظر الی من قال (آمحمد جواد) برای پااندازحقانیت فرمایشات عالی دراین بربیابان هوالناك چای لازم است ، (یارقلی) ماهم باکمال امتنان برای پذیرفتن حاضریم (آمحمدجواد) یك دوره جائی باکمال نظافت وادب در نزد رفقا گذاشت (میرزاعبدالباقی) لب باستکان گذاشت وبرداشت به به به عجب چاهیست این چاهی مال خود روس است جائی بااین عطر وبااین مزه درطهران قوطی یکتومان بچنك همه کس نمیاید ؟ هرگز تصور نمیکردم که در این بیابان پرشر وشور پیداشود (آمحمدجواد) ازکجا ذخیره کردهٔ (آمحمدجواد) جان من زود استکان راخالی کن اگر خیال کردهٔ که مرابااین شعبده باخودت

هم مسلك کنی مرك خودت بخود خیال کردهٔ نفسی تازه کن جواب یارقلیرا بده ، دست ازاین کچلك بازیها بردار این چائی از ان چائی های پست عراق عرب است که در تمام قهوه خانه ها معمول است چائی قره است سیر خودمان که هفده مثقال و نیم است بسه ورکه ثلث قران است میدهند ارزان تر ازاو چائی نیست (میرزا عبد الباقی) بحضرت عبد البها قسم چندسال در عشق آباد که بودم کمتر چائی باین خوبی گیرم امده ، در طهران منزل بعض اجزاء وزارت خارجه که بهائی هستند دوسه مرتبه این رقم چائیرا خورده ام وانها هم میگفتند که از سفارت خانهٔ روس برای ما تحفه اورده اند و الا در بازار نیست ، (یارقلی) هر دو راست میگوئید زراعت چای در تمام دنیا مخصوص ملك وملت چین است چند سالی است که انکلیس در بعض اراضی بنکال مختصر زراعتی از چائی بکار برده ودر تمام قلمرو مملکت روسیه یك وجب زراعت چائی نیست ، ولی لطف این جاست که ملت روس از چین همین چائیرا خروار خروار ازقرار هزار مثقالی بچهار قران میخرد وبعد در همین قوطی های پرزرق وبرق مقرون بیك وسیله سیاسی شیرین در بازار ایران منی پنجاه تومان بفروش میرساند ، میرزا کریم ، ان وسیلهٔ شیرین کدام است

(یارقلی) درزمانی است که اوروپائیان بخوبی حال ایران را دیده وسنجیده اند والحق خوش دیده وحق سنجیده اند که حس وذائقهٔ ملت ایران درسوراخ گوش وسیاهی چشمشان مدفون است هر رنگیرا که در بازار اجانب دیدند وهر خوبیرا که از دهان اجانب شنیدند البته خوب ودر طباع ملت ایران به کمال محبوب ومرغوب خواهد بود ، از این رو سفیر روس یك ورقهٔ کارت پستال الوان منقشی برای فلان

وزیر مینویسد که مخصوصا از الطاف ان دوستدار امیدمندم عصری کلبهٔ امپراطوریرا بقدوم میمنت لزوم مشرف ساخته از فیض درر بار گفتار شیرین مستفیضم فرمایند ، واز برای تهیهٔ تشریف فرمائی انجناب بهترین جائی های عالم را که دولت وملت نجیبهٔ روس پس از امتحانات بسیار از تمام جائی های دنیا انتخاب کرده اند ، ودر این پوسته وزیر تجارت ما که باهم درمدسه همکلاس وهم میز بوده ایم پنج قوطی بضمیمهٔ یك ورقه در کیفیت طبخ اونوشته وارسال داشته اشت ، دیروز شخصا درقوری وسماور مخصوص خودم بطبخ او پرداختم استکان اول راکه خوردم بالاتر از یك گیلاس شراب خلر وکونیاکهای اروپا تاثیر نمود ، لهذا دیدم منتهی درجهٔ جفا وبی حقوقی است که این شربت عال العالرا بدون ان دوست خالص یکانه خود صرف کنم ، رجامند چنان است که درساعت سه ازظهر گذشته این دوستداررا ازانتظار بیرون آورده تا ازاین جائی بدست خودم شیرین کامتان نمایم ،

این کارت پستال مفصل عجیب موهومی بدست این وزیر موهوم پرست که می افتد دین ودل وعقل وهوش موهومی خود را حقیقت چنان می بازد که درپوست خود نمیگنجد تاعصر که در سفارتخانه میرود سفیر پولتیکی نادرست میهمان عزیز ساده لوح را پذیرائی کامل نموده ودر ظرف سه ساعت طول مجلس سه استکان ازین چاهی بخورد اوداده درصورتی که تمام این مدترا درنظر این بیچارهٔ ساده لوح در خدمت طبخ وشرح ووصف این چاهی صرف نموده ، پس ازفراغت مجلس وزیر بایك حالت سرگرمی عجیب بمنزل بر گشته هرکس را که می بیند از شرح حال این جائی دیوانه وار سخن

میگوید ، فردا صبح سفیر یك قوطی ازاین چای باآب وتاب فروان درمیان سینی میگذارد ، وسر پوشی روی اومیکشد بایك پاکت مفصلی در باب طبخ چای به پیش خدمت مخصوص خود میدهد برای وزیر موهومی میفرستد ، پس ازانکه بوزیر رسید مبلغ قابلی هم به آورنده انعام میدهد دوعدد قالیچه هم که قیمت انها یك صد و پنجاه تومان است خدمت خود سفیر میفرستد ، پس از ان بیا وببین که این وزیر در میان وزراء واعیان چه گونه داد سخن وتعریف وتوصیف این چای خواهد داد که همچه چای باین تفصیل برای او فرستاده شده ، نوع وزرا هم بموجب این تعریفات طالب میشوند تجار بزرك وسایر اعیان هم منزل وزراء که میروند این هیاهو را میبینند خریدار میشوند باندك زمانی درعموم مردم نشر میکنند یکدفعه میبینی بهیچ وبوچ چای روسی درطهران قوطی یك تومان پیدا نمیشود وحال ان که درعراق عرب مثلا درنجف اشرف باسم چای قره بقیمت پست ترین چائی ها فروش میرود ، مرحوم میرزا عبدالله اردبیلی پسر مرحوم حاجی میرزا محسن آقای مجتهد که چندسال قبل برای تحصیل علم بنجف اشرف آمده بود حکایت کرد که ایامی که نجف بودم بعضی ازتجار اردبیل بزیارت آمده بودند منزل من آمدند ازاین چای قره برای انها دم کردیم پس ازخوردن ازانها پرسیدم این چای بنظر شما چه چای است گفتند چای روسی است مگر مانمیشناسیم گفتم شاید چای دیگری باشد ازروی کمال تعجب گفتند آقا چرا کم لطفی میکنی یعنی اینقدر نفهمیم که چای روسی که خوراك شب وروز ماست نشناسیم

گفتم این چاهی قره است که در بازار نجف از همهٔ جائی ها ارزانتر بفروش میرسد ، زیاده ازحد مبهوت شدند ، پس ازان مقدار قابلی خریدند وباخود بردند بعد ازان ازتبریز مینوشتند من حقه حقه برای انها میخریدم ومیفرستادم ،

(میرزا کریم) این فرمایشات شما زیاده ازحد موجب حیرت وتعجب است ازیك طرف مقام حضرت عالی نه مقامی است که در بارهٔ او احتمال بافنده کی ودروغ رود ، ازیك طرف دیگر چه گونه میشود یك مملکت مردم این قدر بی حس وبی شعور باشند که محض حرف وصرف هوهو براین مطلب بی پروباوبی اصل باین نحو اتفاق کنند ؟ مگر آدم هم گوسفنداست که یکی ازانها که ازسر جوب پرید همه انها بپرند

(یارقلی) اگر جسارت نباشد تعجب ازشما است که باوجود که این قدرها جوان نیستی هنوز بفلسفه حال مردم برنخوردی و خیال میکنی مردم فی الحقیقه انسانند وازانها توقع انسانیت تامهٔ کامله داری آقا این حال مردمان سطحی صوراست نه مردمان رسیدهٔ سنجیده کارآگاه پیش انها واضح وهویدا است که سواد اعظم واین جمهور خلق که می بینی زیاده برحیوان مستقیم القامه چیزدیگر نیستند فقط حس وشعور انها در ترتیب امور زندگی خود ازحیوانات غیر مستقیم بیشتراست ازاین جهت است که در جلب منافع ودفع مضار معیشت خود مقدماتی مرتب میکنند که حس حیوان وفابانها نمکنند لکن ازقوهٔ عاقله که کار ان رسیده کی بهر چیزاست از روی معرفت صحیح وبصیرت تامه و اینکه هر چیزی را بموازین صحیحه تامه موازنه کنند اگر مطابق این موازین

دیدند قبول کنند واگر نه اسقاطش نمایند پس هزاریك از مردم
ازاین قوه بی خبرند ، دربعضی از کلمات شخص دوم اسلام علی بن
ابی طالب که عقول عقلای بزرك عالم ولو که درتحت هیچ مذهبی
نباشد ازکمال حکمت اودرحیرتند دربارهٔ این جور مردم بدین
عبارت میفرماید ، (همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح)
هیچ حکیم کاملی بهتر ازاین نتواند در حق این مردم عبارتی ادا
کند ، همج عبارت ازپشه‌های ریزه‌است که بچشم وروی گوسفند
والاغ می نشینند وبفضلات ورطوبات انها تغذی میکنند ، ورعاع
مردمان پستند وناعق صوت شبان است که عقب گوسفند بلند میکند
؟ وحاصل مفاد این کلام این است که مردم ازپستی چون پشه‌هائی
باشند که برروی الاغ وگوسفندوچشم انهابنشینند وغیرازخوردن
فضلات انها همی ندارند بهر بادی متحرك وبهر صوتی چون
گوسفند تابع شوند ، واین قوهٔ عاقله که کمال انسان وانسانیت بدواست
اگرچه بالفطره درهرکسی علی التفاوة ثابت است لیکن محتاج بتکمیل
وتربیت است واگر تربیت نشد کم کم ضعیف وخورده خورده از
بین میرود چنانچه درجمهور خلق است وکسیکه درست تربیت
شده باشد گوگرداحمر است ، وازاین جهت است که هرکسی هرجنس
فاسدی را بصورت ظاهری که پسند انظار عامه باشد درآرد باندك
زمانی درمابین مردم بمحض هیاهو نشرمیکند وهرکسی بطرف ان
میدود ؟ نمی بینی جنسهای دروغی اروبا بصورت ظاهری زنانه
پسند چگونه هرروز توی بازار کرورها بمصرف میرسد وبارهای
طلا ونقرهٔ این مملکت خرابرا بطرف اروپا میکشاند وازاین قبیل
است هردعوی باطل وهرمذهب بی اصلیکه بدان شکل گه‌باب

مردم است بر آورده شود وصاحب ان نبض عامه خلق دستش
باشد و برطبق حرکت نبض انها حرکت کند رواج میگیرد ، مثلا
کاکا شیرازی هوس میکند که رئیس مذهبی شود واختراع دینی
کند می بیند اهل این مملکت چون مسلمانند نبی انها عرب و کتابی
که آورده عربی واخباری که از او واوصیاء او در مردم منقول است عربی
است وبدین سبب مانوس شده اند که مطالب دینی بزبان عربی برانها
وارد شود وازمبادی اولیه که برای مردم نقل شود بزبان عربی باشد
، لهذا این باباهم زبان دین اختراعی خودرا عربی قرار میدهد کتابش را
عربی می آورد ومردم هم بحسب ان انسی که دارند اخذ میکنند
ویك آدم فهمیده توی انها پیدا نمیشود که فریاد بزند ای بی شعور مردم
این پیغمبر جدید که اهل فارس تشریف دارند قومی هم که طرف
خطاب اویند فارسی زبانند ؟ پس بچه مناسبت بایست کتاب او عربی
باشد لوائح عربی وکلمات مفرده عربی با مردمان نجف آباد و فریدن
وَ آباده وغیره چه مناسبت دارد که از طرف بهاء یا پسرش عباس برای
انها وارد میشود این بدبخت ها که زبان طبیعی انها الفاظ شکسته دهاتی
است فارسی را هم درست نمیفهمند چه جای عربی حالا که میخواهی
بزبان خارجه بانها گفتگو کنی ترکی هندی فرانسوی وغیره چرا
حرف نمیزنی نه آنست که می بینی این بی چاره های بدبخت اخبار و آیاتی
که از جانب نبی انها واوصیای او بانها رسیده عربی است وخوانده
میشود توهم میخواهی باین حمقا حالی کنی که من هم مثل انها هستم
چنانچه برای انها ازمبدء غیب عربی سخن گفته میشد برای من هم
عربی گفته میشود وبشما برطبق ان القاء میکنم ؟ ای ظهور رب
ذات غیب الغیوبی که تو خودرا مظهر او میخوانی که هر زبانی میداند

وسابق براین در ادوار گذشته که رسم او این بود که هر فرستاده بهر قومی میفرستاد بلسان خود انها بتوسط او به انها حرف میزد چنانچه در قرآن شریف خود او میفرماید (ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه) یعنی هیچ رسولی نفرستادیم مگر بلسان قوم خودش چنانچه میبینی زردشت که بلسان گبرها پیغمبر ایرانی است کتاب او بزبان قدیم ایران است موسی وعیسی توریة وانجیلشان بزبان قومشان بوده وهکذا در هر دوری از ادوار گذشته چه شد که در این دوره اخیره که نوبت نبوت بشیراز رسید زبان خود انها ساقط واز درجهٔ اعتبار افتاد وبزبان خارجه با انها خطاب شد انهم بعربی ، نکتهٔ دیگری هم در بین است غیر از اینکه گفتیم که انس بمذاق عامه اقتضا کرد که این دین اختراعی لسانش عربی باشد برطبق دین اسلام ، وان این است که علیمحمد اولا ادعای استقلال نکرد وخودرا صاحب دین مستقل نخواند بلکه ادعا کرد که من نایب صاحب الزمان وباب او هستم که شخصاً اورا ملاقات میکنم وبرای شما خبر میاورم پس از ان ترقی کرد وگفت من خود اویم ودر لسان شیعه جاری ودائر است که قرآن تمام که هیچ نقصی در او نیست خدمت ان حضرت است که پس از ظهور انرا ظاهر خواهد کرد وحضرت آقا هم پس از انکه بکسوت صاحب الزمانی در آمدند بایست ان قرآن را که تکمیل قرآن موجود است بمردم بنماید لهذا کتاب ایشان عربی وتکمیل قرآن گردید ، وپس از انکه از این مرتبه هم ترقی کردند وکسوت افضلیت از حضرت ختمی مرتبت را دربر نمودند اگرچه مناسب بود که کتاب خودرا هم ترقی بدهند لکن اجل مهلت نداد ودر تبریز نشانه گلولهٔ توپ شد وخلفاء او بطریقهٔ او باقی ماندند ولسان دینی انها از روی نکتهٔ اولی که گفتیم بعربیت باقی

ماند ، (میرزا عبدالباقی) جناب یارقلی واستی شما آدم غریبی هستید
دهن که باز میکنید آسمان وا بزمین می دوزید از مهارت در زبان بازی
حسن را قبیح کمال را نقص زیبا را زشت بخرج میدهید حقیقتا بایست
بشما ای والله گفت آقاجان انصاف بدهید وجدل را کنار بگذارید
چطور شد که در مکه که مسکن دستهٔ از اعراب بی سواد بوده پیغمبر که
ظاهر میشود کتاب عربی می آورد عیب ندارد بلکه کمال است حتی
اینکه تابعین او هرادوار بعد باو افتخار و مفاخره میکنند ؟ اما در شیراز
که شهری است معدن فضل و کمال هرگاه پیغمبری کتاب عربی بیاورد
عیب و نقص است (یارقلی) کتاب آوردن پیغمبر بر دو قسم است
یکی آنکه غرض از ان کتاب صرف این باشد که قوم خود را ارشاد و دلالت
کند بمطالب ان کتاب و اینکه انها مطالب حکمت آمیز ان کتاب را که
موجب سعادت دین و دنیای انها است بفهمند وازان استفاده کنند تا عمل
نمایند ، چنانچه مبنی توریة وانجیل وزبور وغیران از کتب انبیاء
سلف براین بوده ؟ دویم انکه نه غرض صرف تفهیم و تفهم باشد بلکه
زیاده براین بران کتاب تحدی کنند وانرا اعجاز خود قرار دهد وبگوید
این ترکیب از طاقت بشر بیرون است بلکه از مقام فوق الطبیعهٔ بمن
القا شده تا نشانه باشد که من ازان طرف رسولم واین پیغام اوست که
بعبارت خودش بتوسط من برای شما فرستاده وشاهد براین ان که
شما نتوانید مثل ان بیاورید اگرچه جن وانس باهم متفق شوید
واگر کتاب ازاین قسم وازاین قبیل شد ومورد اعجاز گردید باید کسانی
که طرف مخاطبه ان کتابند مردمانی باشند که در قواعد لسانی که
ان کتاب بان لسان است نه فقط کمال معرفت داشته بلکه اقتدار واستیلاء
هم بر انشاء وایجاد بر هر نحو کلام فصیح و بلیغ دران لسان داشته باشد

وقوۂ بشری انها در این باب بکمال باشد تا صحیح باشد که ان رسول بانها بگوید شما نمیتوانید مثل ان بیاورید والا اگر کمال معرفت بقواعد ان لسان نداشتند و صحیح و فاسد انرا از یکدیگر تمیز ندهند و قدرت بر انشاء و ایجاد عبارات عالیۂ نداشته باشند این مخاطبه با انها غلط خواهد بود چرا که نه عارفند بقواعد لسان تا علو مقام ان کتاب را بفهمند ونه قادر بر ایجاد عبارات عالیۂ تا انکه عجز انها دلیل شود براینکه این کتاب فوق طبیعة البشر واز عالم غیب است چنانچه واضح است وپس از فراغت از بیان این مطلب که بر هر صاحب وجدان سلیم واضح است بایست دست میرزا عبد الباقی را که از من انصاف میطلبد و بجدل و جدال متهم میدارد بگیریم وسری بشیراز که معدن فضل وکمال است بزنیم بلکه یك چشمی هم بتمام مملکت ایران خاصه شهرهای بزرك ان چون طهران واصفهان وغیره بیندازیم ، برادر عزیز شیراز شما یا ایران درچند هزار نفر یك نفر گویا عربی نداند ودر هر شهری چند نفر آخوند وملا یا بعضی از میرزاها ومنشی ها فی الجملة عربی میدانند ، لکن همین قدر هست که واضحات وکان یکون انرا بفهمند در بقیۂ لغات ان بزور صحاح وقاموس آیا چیزی بفهمند یا نه دیگر قابل این باشند که خود انها بتوانند انشاء فصیحی در مقابل انشا آت فصیحۂ عربیه بیاورند حاشا وکلا معدودی هم اگر باشند که گاه گاهی بهزار زحمت شعر عربی یا عبارت عربی از خود بگویند به کمال خنکی وسردی که انگشت نمای هر عرب خواهد بود چنانچه بر هر کس که در این عوالم است اوضح واضحات است دراین صورت حضرت ظهور شیرازی بکه میگوید نتوانید مثل کتاب من بیاورید باین اشخاص اینجور خطاب غلط نیست ؟ کاش میگفت مثل کتاب من نمیتوانید بیاورید میگوید مثل حرفی از حروف ان قادر

نیستید بیاورید وعین عبارت ان این است وان الله قد انزل له بقدرته من عنده والناس لایقدرون بحرفه علی المثل دون المثل تشبیرا حضرت آقا همهٔ کلمات مرکبند از حروف هجا ومادهٔ همه یکی است وحروف کتاب بیان حضرت مستطاب وسائر کتاب ها ولو هر کتاب مهملی باشد هم یکی است پس قادر نیستند یك حرف از حروف ان بیاورید یعنی چه تشبیرا که در این عبارت میگوید بایست که معنای وجب باشد والا معنای دیگر ندارد پس قدرت بحرفی از ان ندارید تشبیرا یعنی چه اگر مراد این باشد که یکوجب نتوانید مثل حرف او بیاورید چه معنی دارد اگر جسارت نباشد هر کس بزبان عربی ولغهٔ عرب مانوس است از عبارت این آیه بواضحی میابد که صاحب ان کسی است که از لسان عربی بهرهٔ ندارد فقط مفردات الفاظ عربیرا بطرز عجمی خنکی ترکیب کرده که هیچ عربی رغبت شنیدن انرا نمیکند وخود این آیه عجز وقصور شرا از اینکه بتواند بطرز عربی فصیح درستی حرف بزند اظهر من الشمس نمایش میدهد در این صورت گفتن اینکه مثل کلمات من نتوانید بیاورید یعنی چه این کلمات تو که غیر از عیب ونقص کمالی در ان نیست تا کسی بتواند مثل ان بیاورد یا نیاورد ، بلی هر کسی نتواند باین مهملی عربی بگوید مهمل بافی هم قوهٔ میخواهد هر کسی مرد میدان ان نیست لکن باز هم نه اینکه هیچ کس نتواند آدم هست که مهمل تر از این حرف میزند وپس از انکه از سر کشی بفارس وایران ومختصری از حالت کتاب بیان فراغت یافتیم بایست سفری بطرف حجاز کنیم واز حالت مکه که بقول میرزا عبدالباقی مسکن دستهٔ از اعراب بیسواد بوده خبری بگیریم ؟ ای بیچاره توکه از تاریخ عالم خبر نداری اگر سواد داشتی اقلا ببعض از کتب که در همین دوره در تاریخ لغهٔ عرب

وترقیات وتنزلاتیکه برای ان بحسب ادوار گذشته قبل الاسلام
وبعدالاسلام واقع شد رجوع میکردی مثل کتاب تاریخ اللغة العربیه
تالیف (جرجی زیدان) مدیر مجلة الهلال وغیره وغیره میدیدی که
درجزیرة العرب که مکه ام القری ومطاف انها بوده چه هنگامهٔ
غریبی درداد سخن وری وسخن سرائی درمابین اعراب در کار بوده
شعرا وخطبا وبلغاء هر قبیله درمقابل یکدیگر درنهایت جد وجهد
که لسان او فائق باشد بر دیگری بمفاخره واشاعهٔ محاسن خود وقبیله‌اش
درمجامع عامه واسواق عرب بعبارات دقیقه درمختصر رجال ونساء
درغایت سرگرمی اشتغال داشتند وعموم حضار حتی اطفال ممیز در
مقام رد وقبول انها ازروی موازین فصاحت وبلاغت بوده‌اند خاصه
دربازار عکاظ که اسم محلی بوده که ده میل ازطایف دوری داشته واز
بزرگترین بازار عرب است که ازاول ذی قعده تابیستم ماه دائر بوده وخیمهٔ
عالی برای بزرك شعراء چون نابغهٔ ذبیانی که اورا اشعر عرب میگفتند
برپا میداشتند وازهر قبیله وطایفهٔ خطبا وبلغا وشعرا خطب وقصاید
وانشاءات خود دران محضر میخواندند وجرح وتعدیل هرچه نتیجه
ان مجمع بوده درتمام عرب انتشار می یافت ومطرح مذاکره میشد
ونه فقط بازار عکاظ است اسواق عرب زیاد واین تنور درهمه جا گرم
بوده بشدتی مغالبه ومعارضه درسخن وری دایر بوده که گویا صحرای
عربستان گود زورخانهٔ سخنوران است درهیچ امتی وهیچ دورهٔ
همچه چیزی اتفاق نیفتاده وهیچ تاریخی درهیچ ملت متمدنی نگفته
چه جای مردمان وحشی داد سخنوری درعامهٔ عرب نه بحدی بوده
که بتوان درانموقع شرح داد حواله شما بتاریخ است همین قدر بدانکه
مسئلهٔ سخندانی عرب یکی ازغرایب وعجایب مافی الکون محسوبست

قومیکه مسکن انها بیابانهای ریك زار وصحرای قفر وسیر انها فقط
در تلال وجبال وانس انها بشتر ومواشی واغنام خلاصه مردمان
وحشی بیابانی محض بیش که نوع انها بلکه میتوان گفت هریك بحسب
خود این همه اقتدار واستیلا دارند بر معانی دقیقه ولطائف بدیعه
بعبارات رائقه که از تحت تحدید بیرون است بی انکه تعلیم وتعلم واخذ
واکتسابی از ارباب فضل وکمال در بین باشد در تمام جهات تعیش
ولوازم زندکی وحشی وبیابانی صرفند خورا کشان سوسمار وبر این
قیاس سایر امور انها حتی انکه انو شیروان عادل دران موقع که
نعمان المنذر که پادشاه حیره است در محضر او عرب را بر همه امم ترجیح
داد در وقتیکه سفرای روم وچین وهند دران دیار عدالت شعار حضور
یافته بودند واین مطلب برخاطر معدلت ماثر کسروی که اقتصار دارد
که هرکس قدر خود بشناسد وپا از کلیم خود دراز نکند کران آمد
لهذا پس از مدح هریك از امم از هند وروم وچین بحسب انچه مقام
هریك اقتضا داشت در مقام نکوهش وذم عرب بر آمد واز جمله گفت
(سکناهم مع الوحوش النافرة والطير الطائرة يقتلون اولادهم من الفاقة
وياكل بعضهم بعضا من الحاجه قد خرجوا من مطاعم الدنيا وملابسها
ومشاربها ولهوها ولذاتها حتى ان افضل طعام ظفر به ناعمهم لحوم الابل
التي يعافها كثير من السباع لثقلها وسوء هضمها وخوف دائها الى اخر ما
يقول) وحاصل ترجمه انکه عرب در سکنای با وحوش ومرغان صحرا شریکند
اولاد خود را از شدت فقر میکشند گوشت یکدیگر را از شدت حاجت
میخورند وبهترین خوراکی که بزرکان انها به آن سرخوشند گوشت
شتر است که کثیری از وحوش وسباع بجهة ثقل وسوء هضم وخوف
درد از ان دوری کنند در خطبهٔ حضرت صديقهٔ طاهره که در مسجد

مدینه درمحضر عموم مهاجر وانصار درمطالبه فدك انشاء فرموده در بیان حالت عرب قبل الاسلام بدانها خطاب کند (تشربون الطرق وتقتاتون الورق) ودربعضی ازنسخ تقتاتون القد یعنی شرب شما قبل الاسلام از آب باران بود که درگودالها جمع شود وشترها دران بول کنند وسرگین گذاوند وبرك درخت را قطعه قطعه میگردید وبجای نان میخوردید ومعنای نسخهٔ دویم انکه پوست حیوانات را پیش ازانکه دباغت کنند قطعه قطعه کرده میخوردند ودرحدیث دیگراست که این قطعاترا ازمدینه بمکه تحفه میفرستادند زیاده براین از توحش عرب سخن گفتن ازمقصد خارج است مختصر ازقومی بدین توحش چه توقع کمالی میتوان داشت باوجود این بلسان انها که نکاه میکنی درغایت تمدن ونهایت ترقی ومنتهای اقتدار واستیلاء برانشاء کلمات ومحاسن اشعار وهر جور خطب وعبارات بامعانی دقیقه ونکات بدیعه بحدی که ملت اروپا پس ازانکه پابدائرهٔ تمدن گذاردند وازان جمله درمقام اصلاح مفاسد لسانشان برآمدند سرمشق ازلسان عرب گرفتند وتنوعات انحاء واقسام عبارات انهارا مقیاس کارخود قرار دادند اگر باور نداری اقلا بکتاب (تاریخ علم الادب عند الافرنج والعرب) و (مدینة فی الجاهلیة والاسلام) وکتاب (المنتخب فی تاریخ آداب العرب) که هرسه مطبوع مصرند وغیره وغیره رجوع کن پس ازانکه حال سخن وانی عرب را قبل الاسلام گوشزد جناب میرزا عبدالباقی کردیم بایست بطرف قرآن نظری بیندازیم که چگونه براین اعراب ورود کرد وچه تاثیراتی درمزاج انها نمود ؟

(میرزا کریم) جناب یارقلی شما حقیقة آدم غریبی هستید همچه کسی ماتابحال ندیده ایم این بیانات باین شیرینی را تابحال ازکسی

نشنیده‌ایم جناب شما باکه مجالست فرموده‌اید ودرچه مدرسه
تحصیل کرده‌اید گویی حوض سلطان همچه نتیجه‌ها نمیدهد که سهل
است این مدرسه‌ها واین آدمها که ما دیده‌ایم مصدراین جور تربیت
نمیشوند خوب است مرحمت نموده مبدء این کلمات خودرا که از کجا
است برای ما بیان فرمائید ومنت گذارده مارا از حیرت بیرون بیاورید
(یارقلی) البته معلوم است تاشخص با بزرگتر از خودش نه نشیند
ونفس سرکش خودرا درفشار تربیت قرارندهد چیزی نخواهد
شد مگر گلستان سعدیرا که کتابی است مجهول القدر نخوانده‌ئید واین
شعر که درانجا است یادنداری (گلی خوش بوی درحمام روزی)
(رسید ازدست محبوبی بدستم) (بدو گفتم که مشکی یاعبیری)
(که ازبوی دلاویز تومستم) (بگفتا من گلی ناچیز بودم)
(ولکن مدتی با گل نشستم) (کمال هم نشین درمن اثرکرد)
(وگرنه من همان خاکم که هستم) البته معلوم است یارقلی از شکم مادر
باخود چیزی نیاورده مگر نفس قابل تربیت که فقط این قابلیترا
باخود آورده انهم خداوند باو عنایت فرموده ودرخمیره طینت او
بید قدرت تخمیر نمود پس ازان هرچه فعلیت تحصیل کرده باشد
بزحمت اکتساب وتحصیل است که انهم بتوفیق الهی اخذ نموده
واگر چیزی داشته باشد نه از خوداواست از بزرگان است لکن کجا
وکی وچه برای شما فایده ندارد حالا حواس مارا پرت نکن بگذار
به بینم با میرزا عبدالباقی کارمان بکجا میرسد وکار عربهای سخن ور
سخن دان باقران بکجا میرسد وقران درانها چه تاثیراتی کرد
البته معلوم است ملتی که دراستیلاء براقسام تکلمات بدان مشابه که
دانستی هرگاه کسی مابین انها سربلند کند که من از جانب خدایم واول

دلیل من ایاتی است که بتدریج درموقع حاجت برمن ورود کند
چرا که تلفیق وترکیب ان بقدرت کامله الهیه است که بهمان هیئة برمن
نازل شود وقوهٔ بشری کوتاه تراز ان است که بتواند مثل انهارا
بیاورد وشما بااین قدرتی که براقسام سخن دارید اگر اتفاق کنید
که سهل است هرگاه تمام جن وانس را باخود شریك کنید نتوانید
مثل یك آیه ازانها بیاورید البته ان حرف را که شنیدند وباندك وقتی
در تمام جزیرة العرب انتشار یافت اولا حمل برخرافت وسفاهت کنند
کسانیکه بپامیایستند وببدیهة بدون فکر ورویه قصیده ها وخطبه ها
بهر نوع وهر نحو میخوانند که ازهر طرف مورد ثنا وتحسین است واز
کمال قدرت واستیلاء که برهر نحوی ازانحاء تکلمات دارند شب وروز
بانها بازی میکنند بانها بگوئی من کلماتی دارم که همه شما بلکه جن
وانس ازان عاجزند، اولا این حرف را مهمل شمرند وجزء مالی
خولیائی محسوب دارند تاانکه این دعوی که قراری گرفت ودیدند
بافسانه نمیماند ان وقت درغایت حیرت وتعجب ازهر طرف بدو متوجه
شوند وچشمها بادوخته شود که این آیات چگونه است که صاحب
ان میگوید نتوانید مثل انها بیاورید یکی یکی ودسته دسته آمدند
چشمشان بدان آیات که افتاد باندك ملاحظهٔ پس پس رفتند مگرچه
دیدند کلماتی بگوششان آمد که هرگز نمرهٔ انها تعقل نکرده بودند حالا
هم که دیدند وفهمیدند که این جور کلام هم تعقل میشود که گفته
شود بطرف انها حرکت میکنند که دست قوه وقدرت خودرا بامثال
انها برسانند تادر مقام معارضه روسفید شوند ودروغ صاحب این
دعوی را ظاهر نمایند خودرا بزمین وان آیه هارا به آسمان می بینند از
قبیل شاعر کم قوه که هرچه میخواهد مثل اشعار سعدی بان سلاست

وروانی وبی تکلفی بگوید نمیشود ازیکطرف می بینند مواد این کلمات مفرده است که درزبان همه حق اطفال شب وروز ساری وجاری است ترکیب وتوفیق ان مفردات هم که بزبان لغة است که برهمه معلوم است پس بایست همه بتوانند ، ازطرف دیگر میبینند که هریك از آنها بحسب خود مشتمل است برمحاسنیکه درکلام بایست مراعات کرده باوجود این بیك سلاست وسهولت وبی تکلفی ترکیب شده که عقل دران مات ومبهوت است وهرچه تامل میکنند که باین سلاست وبی تکلفی باهمهٔ محاسن لفظیه ومعنویه جمله بگویند نمیشود مثال اخرسی که هرچهٔ زبانش را حرکت میدهد وحلقش را میفشارد که حرف بزند نمیشود یا کسی که تصویر پریدن میکند وهرچه خودرا حرکت میدهد که بپرد صورت نمیگیرد ، جناب میرزا عبدالباقی تو که ازتفاضل کلمات وترجیح بعضی بربعض سررشته نداری اگرانجمن شعرا رفته بودی که اشعاری که هریك گفته اند میخوانند وموازنه میکنند که کدام یك ازدیگری بالاتراست میدیدیکه گاهی میشود شعری بااینکه صاحب ان خیلی زحمت کشیده وبهزار تکلف انرا ترکیب کرده وهزارجور محسنات دران کاربرده باوجود این مقابل شعردیگرمیکنند آری می بینی که اصلا بافق ان نمیرسد باانکه صاحب ان اصلا زحمتی در ان نکشیده وازوضع شعرمعلوم میشود که بالبداهه ودرکمال بی اعتنائی انرا گفته لکن از روی کمال استیلاء اداء کرده که کمال اقتدار واستیلای ان ازخود ان کاً نه ظاهروهویداست وهرچه بیشتر ازروی اقتدار واستیلاء وقوه وقدرت باشد حسن ان شعر وپختگی ان بیشتراست ونه فقط اینمطلب مختص بشعر است هرصنعتی که ازروی کمال استیلاء واقتدار صورت گرفته باشد حسن ورونق آن بهمان اندازه زیادتر وبالاتراست ازانکه به ان استیلاء

واقتدار نباشد ولو اینکه هزار نکته‌های دقیق بکار برده باشند ، می بینی میرزا احمد تبریزی خوش نویس معروف یك قطعهٔ نسخ نوشته با اینکه بقلم اندازی وکمال بی اعتنائی نوشته باشد چون از روی کمال اقتدار وقوة دست وتسلط نوشته حلاوت وملاحت پختگی ان انسانرا از نگاه بان سیر نمیکند برعکس خطی که خوش نویس دیگر بدون این اقتدار وتسلط نوشته باشد اگر در ان خیلی سعی کرده باشد ونکات ریزه ریزه در ان بکار برده باشد بدان مشابه نخواهد بود وازاین قبیل است نقشی که نقاش کشیده باشد وغیره وغیره وازاین جهة است که کسیکه اقتدار واستیلای او در صنعتی کمتر است ولو که استاد باشد ونکات ان صنعترا خوب بداند وخوب هم بکار برد با وجود این بصنعت کسیکه در قدرت واستیلاء از او بالاتر است نخواهد رسید ومحالست به پختگی ورونق وصفا وبهاء ان برسد واز خود ان صنعت میزان قوه واقتدار صاحب اثار در اعمال این صنعت میتوان فهمید که از روی چه اندازه از تسلط واقتدار انرا ایجاد کرده چنانچه بر کسانیکه اهل این مطالب وداخل در این امورند بخوبی واضح وظاهر است ، جناب میرزا حال فصحاء عرب واساتید سخن را درمقابل آیات قرآنی همین طور بدان بحس وعیان از روی خبرویت ومهارتی که در سخن دانی دارند افق این آیاترا بمراتب فوق افق کلمات خودشان می بینند وتقابل اشعار با قرآن چون تقابل آسمان وریسمان میدانند وبالعیان می بینند که بافق قرآن نمیرسد وقوهٔ انها طاقت طیران تاان حد ندارد من هم این مطلبرا بواضحی احساس میکنم چندین سال است در لغهٔ عرب وکتب عربیه غوطه میخورم اگر مذاق لغة عرب را ندانم تفاضل مابین عبارات عربیه را بریکدیگر احساس نکنم بایست افساری بکردن

من انداخت خود پیغمبر (ص) که صاحب قرآن و حامل او است کلمات
او را که نگاه میکنی چه خطب چه کلمات مفرده که از او ماثور است بمراتب
شتی فوق کلمات عرب است و هیچ سخن ور عربی باو نمیرسد حتی
امیر المؤمنین که خطب و کلمات او چشمهای بلغاء و ادبا را خیره کرده با فوق
کلمات آن جناب نمیرسد با وجود این پیش آیات قرآن که میگذاری بالمثل
مثل کلمات طفل است که مقابل کلام حکیم کامل بزرگی گذارده باشی
میگوئی نه این گوی و این میدان فهم پیدا کن ، پس از آن در کلام عرب
مقداری ممارست کن تا معرفت این امور را پیدا کنی آنوقت ببین اینطور
است که من میگویم و هر کوری که چشم پیدا کند میفهمد یا نه تو و اکثر
مردم هم اینطورند میخواهید بخورید و بخوابید و متصل بنشمید
آنوقت در این جور معقولات بزنکهم که دست هر کس بدامن او
نمیرسد تصرف کنید هیهات تضرب فی حدید بارد
از تن بجان نیامده جانانت آرزو است § ناگشته مور ملک سلیمانت آرزو است
کسی روی بروی جانان نشیند § که چون زلف عمری پریشان نشیند
کسی را رسد سیر دریای وصالش § که چون موج بر روی طوفان نشیند
و بهمین مطلب که افق تکلمات حامل قرآن از آیات قرآن پست تر است
در خود قرآن اشاره میکند در سوره یونس فرماید (ولو شاء الله
ماتلوته علیکم ولا ادریکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون)
حاصل مفاد آیه اینکه اگر خدا نمیخواست این آیات را من بشما نمیخواندم
و شما را بآن مطلع نمیکردم یعنی بمن القاء نمیکرد که من بر شما بخوانم
من که عمری مابین شما زندگی کرده ام مثلا چهل سال با شما بزرگ شده ام
معیار قوه و قدرة مرا بر کلام میدانید و حد تکلمات من از سر تا پا جلو
چشم شما است می بینید این کلمات از من نیست و قوه و قدرة من بآنها نمیرسد

بلکه از جای دیگر هم القا میشود که بر شما بخوانم و اگر کمی نظر را وسعت بدهید و از مبدأ حدوث لسان عرب تا زمان حاضر را روی هم رفته ملاحظه کنید و هر چه خطبه و شعر و سایر منشآت عربی است روی هم بریزید در مقابل قرآن ملاحظه نمائید خواهید دید که همان نسبت برتری کلام قرآنی بر سایر سخنهای مردم عرب در تمام اعصار محفوظ است و لهذا اینست که در هر دوره هر شاعری هر خطیبی از عرب مسلمان یا غیر مسلمان بخواهد خطابه و شعر خود را رونقی بسزا دهد و زینتی بکمال فزاید یکجمله از قرآن مجید را بالمناسبه با سخن خود تلفیق میکنند و بالحس و العیان هویدا است که این جمله که از قرآن است مثل ستاره در زنجیرهٔ کلام او میدرخشد

، جناب میرزا ، این مجملی است از حال قرآن یقین خسته شدی سخن دراز شد لکن تقصیر تو است اگر هوس پیوند با بزرگان نمیکردی و تا بیان تو ایرادی میکردند زودی بقرآن نمیچسبیدی ما را بزحمت نمی انداختی که تاریخ عرب و زمینه حال قرآن را ذکر کنیم تا فرق میان بیان تو و قرآن خدا معلوم شود اگر چه این همه صحبت مجانی بود در رفاقت خواستم چیزی حالی تو کنم و الا نقض بقرآن در مقابل کسی که از هر مذهب استمفا میدهد غلط است هزار ایراد بر قرآن وارد باشد یا نباشد هم چه ایراد بر قرآن برای من بیطرف صحت بیان تو را درست نمیکند عیب انرا در نمیکند اگر یك نفر بودائی هند و مجوس نصاری از تو ادعای بابرا بپرسد و حجهٔ صدق او را مطالبه کنند تو بگوئی دلیل او بیان است بزبان عربی او بیربطی زبان عربی را در شیراز و ایران ایراد کنند آیا نقض بقرآن که انهم عربی است او را ساکت میکنند و تصحیح بی ربطی معجزه باب را مینماید یا غیر از اینکه بخندهٔ و دو بحبوحه حیرت فرو رود که

این مذهب عجیب یکی از غرائب دورهٔ جدیده است نتیجه نخواهد داد اگر
رئیس انجمن بین المللی دنیا از شما بپرسد که در بازار فرس شهر شیراز
معجزهٔ عربی چه مناسبت دارد جواب میگوئید چون قرآن که معجزهٔ پیغمبر
اسلام است زبان عربی است معجزهٔ باب هم زبان عربی است اگر بپرسد
که در این زمانها که برعکس دورهٔ نبی اسلام لغت رانی و سخن شناسی
در قوم عرب کار زنها و اطفال بود چه رسد بفوق انها نوع مردم و سواد
اعظم در لسان خود خبرویتی ندارند که فصیح انرا از غیر فصیح
تمیز دهند پس چه جای تحدی بلسان است انهم بزبان عربی برای عجمها
جواب میگوئید چون معجزه پیغمبر اسلام لسان است ان هم بعربی معجزهٔ
باب هم لسان است بزبان عربی در این صورت البته معلوم است که رئیس
زنك تنفس تواخته اعضارا رخصت تفرج میدهد که باید باین فرقه و این
پیشوا و این کتاب و این اعجاز قدری بخندیم لهذا خوب است فکری
کنید و اگر مذهب صحیحی اختیار نمیکنید لااقل از این مایهٔ ننك که بر
طبق اصول عقلی نیست استعفاء گوئید ، میرزا عبدالباقی ، آقاجان من
سرور من (ای فدای تو هم دل و هم جان) (وی نثار رهت هم
این و هم آن) (زهر از قبل تو نوشدارو است) (فحش از دهن تو
طیبات است) برادری برابری مساوات مواسات از شؤن انسانیت است
بنده و سرکار مرد و اهل خاك پاك ایرانیم ما و اهل هندو و مجوس و یهود
و نصرانی چه کار ما را با انجمن بین المللی چه کار ما از خودمان حرف میزنیم
برادر عزیز من تمثیل و تشبیه لنگر کلام هر آدمی است ، صورت زیبارا
بیوسف ، عارض سیمین را بماه ، موی سیاه را بعنبر ، قد رسا را بسرو
چشم شوخ را بنرگس تشبیه میکنند بندهٔ حقیر عبد ذلیل حضرت تعالی
بیان را دو عالم تشبیه بقرآن تشبیه کرده ام ، این همه صحبتهای خارجه منافات

بابرادری دارد از مثل تو زبانی اینطور گفتگو خیلی عجب است (یارقلی) جناب میرزا من ازدهاتیهای فریدن و آباده نیستم که زبان بازی شعرهاتف خواندن خودرا گم کنم باانکه خیال فرموده اید محکمهٔ وجدان وقضاوتهای عقل مثل بعض قضات دورهٔ عتیق ومحاکم عصر جدیداست که بلغلغهٔ اسمان گول میخورد باچاپلوسی طراری حقرا باطل میکند بسیار اشتباه فرموده اید عزیزمن البته تشبیه ومثال اساس محاورهٔ بشریست ولی ازدورهٔ که تاریخ نشان ازنطفه آدمی میدهد این طور نشان نداده که تشبیه بی مشبه مثال بی مثل باشد البته حسن یوسف صورتی ماه آسمان عارضی سروبارو وقامتی عنبرسیاه گیسوی سحر سامری دیده میخواهد والا درمشبه به که حسن یوسف ماه سروعنبر باشد کسی حرف ندارد جان مطلب درمشبه که لیاقت تشبیه داردیانه قرآن مجید که محل گفتگو ومورد اعتراض من وشما نبوده ونیست ازاول تابحال حرف ما دربیان باب است که لیاقت تشبیه وتمثیل باسایر معجزات خواصه قرآن مجیددار دیانه ومعلوم شد که ندارد . میرزا کریم خدایا بخیر بگردان این غبار ازدور باداست یاسواد جمعیت است ازصحبت صرف نظر کرده دیدیم جمعیت زیادی سواره وپیاده ازطرف محمودیه بسمت مسیب رواند خورده خورده معلوم شد عسکر زیادی هستند قومندان عسکر ازدیدن حال ما چند نفر که این بیابان لم یزرع راوطن خود ساخته ایم ودرکمال آسایش رحل اقامت افکنده ایم تعجب زیادی نمود تفصیل را بحضرتش عرضه کردیم اسامی مارا پرسید به یارقلی که رسید نگاه خودرا تند کرده درسیمای یارقلی انداخت یکدفعه ازجاجست دست درگردن یارقلی انداخت هی بوسید وبوئید بفارسی بسیار ملیح شیرینی که (ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند) بنا کرد ازیارقلی

احوال پرسی کردن وچطور کشش از هردو جانب سخت بازو بیزان محبت همترازو دست بدست داده‌اند اشك از چشمان ریزان قوماندان اردوی عثمانی بایارقلی ، یامجنون ولیلی ، وامق وعذرا ، فرهاد وشیرین ، ایاز ومحمود ، دست از هرچه هست شسته اند ، باهم نشسته اند گهی از جان بیان راز کردن § که از مژگان خطاب آغاز کردن نزدیك است روح از بدن هردو مفارقت کند ، بهرجهت پس از همهٔ ملاطفتها قوماندان بایارقلی در کالسکه مخصوص سوار شده یك عربانه برای ما مهیا نموده بمسیب برگشتیم رفقا در عربانه از کثرت خصوصیت قوماندان بایارقلی باین شدت بهتشان زده که یارقلی حوض سلطان باقوماندان اردوی عثمانی چه مناسبت دارد حرفها در بارهٔ یارقلی خیلی زده شد تا بمسیب رسیدیم ، قرارگاه اردو درسمت غربی شط طرف کربلا معلی است پیاده شدیم ، میرزا کریم اگر پشت گوشمان را دیدیم یارقلی را دوباره خواهیم دید ، آسید زین العابدین خیر خوابی بود دیدیم ، آمحمد جواد راستی نفهیدیم این که بود وچه بود وچه شد ، آمحمد جعفر عجب شخص خوش صحبت مطلع باانصاف خوش اخلاقی بود ، حاجی محمد حسین واقا میرزا عبدالباقی را بصحبتهای اسامی صحیح خیلی پاکیزه جواب داد آقایان شهر هرگز باین قشنگی از عهده بر نمی آیند میرزا عبدالباقی انصاف را از دست نباید داد اگر در هر شهری از مسلمانها پنج نفر این طور آدم با اخلاق باشد هیچ کس راهی جز اسلام نپوید یکدفعه دیگر اورا امیدیدیم صحبت خودمارا بااو بانجام میرسانیدیم خوب بود ، درا ثنائیکه در این حیص وبیص گفتگو بودند یکدفعه یارقلی از دور پیداشد سلام داد از جدائی این چندساعت معذرت خواست اظهار نمود که من بمفارقت این دوست عزیز دیرینه یکساعت راضی

نبودم ولی نظر باینکه در حال رنج و محنت باشما بودم خلاف حقوق
طبیعة بشریه دیدم که در وقت راحت و آسایش باشما نباشم وشخص
قوماندان هم باهمهٔ التفات ودوستی رضایت باین مطلب نداد لهذا موقتا
رخصت خواسته منزلی برای شما تهیه نموده بالاخانه باصفائی است که رو
بشط نکاه میکند ازاین وفاو پاس حقوق یارقلی ستایش کردیم بمحل معهود
رفتیم لدی الوصول آمحمد جواد ازهمان چای کذائی بار گذاشته باکمال
اطمینان نشستیم شکر آلهی را بجا آوردیم که ازان گرداب مرك باین
ساحل حیات رسیدیم ، آقا سید زین العابدین جناب یارقلی استدعا جمعی
انکه اگر ممکن است سابقهٔ آشنائی خود تان را بااین قوماندان که هیچ
برادری باین خصوصیت ندیدیم بیان فرمائید و اکرام دربار
خودتان را دربارهٔ این جمع عزیز بیان گفتار اتمام کنید
(یارقلی) اگر موجب تصدیع نباشد ، همه خیر خیر بجان منت داریم
(یارقلی) بیان این آشنائی محتاج است به بیان یك مقدمه تاریخی ،
همه بفرمائید بفرمائید (یارقلی) پس ازانکه کلمهٔ علیای اسلام در سیر
قوس نزول رسید و ازچندین ممالك و ملل حبهٔ مستقله صاحب سکه
وخطبه مسلمانان جز دولت ترك وایران تماما در تحت سیطرهٔ خارجه
رفتند این باقی مانده هم باقی نمانده ازانها مگرهمان اسم تنها والمسلمون
فی بحایح الغفلة تائهون ، اولین کسیکه ازمسلمانان ساحت اروپا و اسیاحت
و بعالم اسلام عطف توجه نمود و در فکر بیداری انها افتاد ، حکیم
اسلام فخر مسلمین سید جمال الدین همدانی اسد آبادی بود تمام ملل
ممالك اسلامیه را ازمصر وتونس والجزائر مراکش هند افغان ایران
ممالك عثمانی گردش نمود ، در جوامع و مجامع و مجالس تمام طبقات
انها بالقاء خطب ومواعظ جانسوز منتهی الیه سیر این غافله خواب

رفقه‌را مجسم وراه‌تعالی وترقی‌را برهمه پیشنهاد فرمود ، از ششصد
کرور نفوس مسلمانان کرهٔ زمین کسیکه دعوت حیات بخش
حضرتش را لبیك اجابت گفت شیخ محمد عبده مفتی دیار مصریه بود
جذبهٔ الهیه سید شیخ را از اهل وعیال وعز وجاه ربود ، ملازمت خدمت
سید را بجان خریده چندسال درخدمت سید فلسفهٔ قدیم اسلام وعلم
کلام وفقه واصول بانضمام فلسفه جدید واصول مقتضیات عصر کنونیرا
بکمال تعلم گرفت چندسفر درخدمت سید استاد سیاحت اروپارا
نمود ، دوسنهٔ ۱۳۰۰ هجری از برای استخلاص عالم اسلام جریدهٔ
عروة الوثقی را درپاریس تاسیس نمودند ، درآن جریده شیخ مفتی بمنصب
محرر اول نائل گردید ، جریدهٔ عروة الوثق ، یانفخهٔ صوراسرافیل
، چنان ولوله حس وزلزله حیات واستقلال وقریحه سعادت دراجساد
مردهٔ مسلمانان دنیا انداخت که دول استعماریه اروپ
عموما ازخوف نهضهٔ مستعمرات اسلامیه متزلزل وارکان سیاستشان
مظطرب گردید ، لهذا ازطرف دولت دخول این جریدهٔ بمطلق
متصرفاف انکلیس ممنوع شد ، وازطرف افرانسه هم درباطن تایید شد
تاانکه کوکب جریدهٔ عروة الوثقی دربرج هیجدهم غروب نمود ،
پس ازغروب این آفتاب هدایت بمصر مراجعت نمودند ، سید موسی
کف عیسی دم تاسیس یك انجمنی موسوم بمحفل وطنی عزیمت فرمود
نونهالان تازه رودنیاله که از عین فیوضات عرشیه این نزرکوار بجای
خارمغیلان جهل وکسالت درکانون قلبشان شاخه طوبای عشق کلمهٔ
مبارکه توحید رویان ودرتمام عروق وشریانشان شاخ وبرك وریشه
دوانده حیات وممات ملك وملت اسلام‌را بالحس والعیان در امتثال
فرمان سید دیده این عزیمت فرخنده‌را بجان خریده دعوت حقه اشرا

لبیك اجابت گفته عضویت انجمن را پذیرفته مفتاح سعادت شش کرور
نفوس اسلامی در جامعه محفل وطنی قاهرهٔ مصر بدستور و ریاست سید جمال
الدین افتتاح گردید این انجمن انجمن عجیبی است هیچ شباهتی بانجمنهای
دورهٔ مشروطیت ما ندارد بابها مفتوحة للداخلین نباشد فحاش و متقلب
دزد در انجا راه نداشت حب شهرت تخلق باخلاق خارجه بافتن رطب
و یابس در این انجمن غدغن فطری بود این انجمن میدان صرافی ایکانه
ممیز فرد اسلامیت و انسانیت سید استاد و شیخ مفتی است مکرر در مکرر
صفحه قلوب و دفتر اعمال این اعضا بمحك این نقاد علیم تجربه شده ،
آئینهٔ ذهن این اعضاء به تیزاب نظر و بیان این استاد بصیر صیقل زده از لوث
آلایش اخلاق فاسده و ملکه خبیثه مخصوصهٔ خود خواهی خود بینی خود
پسندی پاك و منزه و از برای اقدام در هر گونه فداکاری نسبت بعالم اسلام
و مسلمین بجان حاضرند ، عدهٔ این اعضاء دو عدد ٤٠ ختم شد ،
و در اغلب این اعضاء گذشته از قدامت ذاتی شرافت حسبی و نسبی هم
ملحوظ بود ، پس از تکمیل و تتمیم اعضاء شروع بمذاکرات شد
که فلسفهٔ تعالی و ترقی اسلام چه بود و سر طبیعی انحطاط چیست ، اتفاق
آراء پس از بحث و جرح و تعدیل و قیل و قال بحکم وجدان بران قرار
گرفت که دین اسلام و قرآن مجید من اوله الی آخره تساعد و راهنمائی
و ترقی روحی و جسمی طبیعت انسانی است و تا وقتیکه اسلاف ما علماً
و عملاً متمسك و متشبث بحقیقة او بودند در منتهی درجهٔ قوس سعود
رسیدند ، و پس از انکه اخلاف از این راهنمائی الهی دور شدند و میزان
علم و عمل انها کلیه بر نقض مواد مقدسهٔ قرآن قرار گرفت باین حال نزول
رسیدند ، قال الله تعالی و تقدس (ان الله لا یغیر مابقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم) پس در موضوع انحطاط مسلمین بکای شکوه از مظالم

اوروپائیان کردن از جهل بفلسفه انحطاط است خرابی حال مسلمین
از اخلاط فاسده درونی خود مسلمین است واین ناموس فطری بقدرة
کامله الهی در طبیعه تمام موجودات ساری وجاری است هیچ ملتی
درروی زمین محکوم اجانب نشد مگر نفاق در داخله خود ان ملت
افتاد هیچ درختی طعمه آتش نشد مگر از خود درخود زایش کرم
خودخور نمود هیچ بنای محکمی خراب نشد مگر شیرازه ان از هم گسیخت
پس (نالش از بیگانه چه سود که برمن هرچه کرد ان آشنا کرد)
نتیجه این مذاکرات این شد که معالجه هیئت جامعه اسلامیه منحصر
باعمال همان اسلام خالص است تریاق برء الساعه اجساد مرده اسلامیان
کنونی اقتدا باسلاف پاك پیشین است ، حبل المتین استخلاص مسلمانان
از این هفتم طبقه پستی وخاری تمسك عملی بعروة الوثقی قرآن مبین
است سید استاد در جلسه ۱۵ انجمن بترتیب داخلی وانتظام اعضاء
بکمال اتقان صورگرفته بکرسی خطابه رفت وفرمود
بارالها گفته تو است (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع
المحسنین) وگفت تو محض حق است از انجاکه دعوت من واجابت این
نفوس زکیه خالصا مخلصا لوجهك الکریم بود مرا بموجب گفته حق
خودت بسبیل هدایت راه نمائی فرمودی ، آقایان مدینه فاضله انسانی
وصراط المستقیم بشری قرآن مجید است ، گرامی دستور مقدسیکه
نتیجه شرافت کل ادیان حقه عالم وبرهان قاطع خاتمیة مطلقه دین اسلام
الی یوم القیمة وضامن سعادت دارین وفوز نشئتین است ، آه آه چسان
از فرط غفلة مهجور شده گرامی دستور مقدسیکه مقتصر سراوه از
قبسات انوار مضیئه اش عالم قدیم ودنیای جدید را بان حقارت وباین
تمدن رسانید ، آها اها چسان فوائد امروزان از فرط جهل وغفلة

منحصر در امور ذیل است تلاوة بالای قبور شبهای جمعه ، مشغولیت صائمین ، زبالهٔ مساجد ، کفاره گناه ، بازیچه مکتب ، چشم زخم نظر قربانی قسم دروغ ، مایه گدائی ، زینت قنداق ، سینه بند عروس بازو بند نانوا ، گردن بند بچها ، حمایل مسافرین ، صلاح جن زدها زینت چراغانی ، نمایش طاق نصرت . مقدمهٔ انتقال اسباب . حرز زور خانه کار . مال التجارهٔ روسیه و هند . سرمایهٔ کتاب فروش ها آه واسفاه یك سورهٔ والعصر فقط که سه آیه بیش نیست اساس نهضهٔ یك دسته اصحاب صفه گردید که از فیض مقدس همین مختصر سورهٔ میمون شرك زار بت خانهٔ مکه را قبل از هجرت استان وحدت و یزدان خانه بطحا نمودند . آه واالهفاه این کتاب مقدس اسمانی این گرامی تصنیف حضرت سبحانی این مایهٔ کل السعادات انسانی از دیوان سعدی و حافظ ومثنوی وابن فارض امروزه کمتر محل اعتناء و مورد اهتمام است در هر مجمعی که یکی از منسوجات شعریه خوانده شود نفسها از ته کشیده چشمها گوش ها دهن ها برای او بازمانده و چه اندازه مواعض و معانی عرشی و فرشی از او استفاده کنند برعکس قرآن برعکس که هرگز در هیچ جا باقیل وقال فکر کار کسی مزاحم نخواهد بود

ای وحقك سبحانك اللهم انت القائل بقولك حق (نسوا الله فانسیهم انفسهم) تو را فراموش کردیم توهم آئینهٔ قلوب ما را از انعکاس توفیق حقایق ذکر مقدست محروم نمودی

سبحانك اللهم انت القائل وقولك حق (ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) وجه نفوس خدمان را از اطاعت مقدست برگرداندیم توهم سعادت وشرافت ما را بذلت ونکبت تبدیل فرمودی

علیکم بذکر الله الاعظم وبرهانه الاقوم فانه نوره المشرق الذی به یخرج

من ظلمات الهواجس . ویتخلص من عتمة الوساوس وهو مصباح
النجات من اهتدا به انجی ومن تخلف عنها هلك وهو صراط الله القویم
من سلکه هدی ومن اهمله غوی علیکم بالفوز مما انتثر من لئالی مقالات
صاحبه علیه السلام . کقوله صلوات علی قائله اذا اراد الله بقوم سوء قل
فیهم العمل وکثر فیهم الجدل وقوله علیه السلام ثلاث لا یقل قلب امرء مسلم
اخلاص العمل فیه . والنصیحة لامراء المسلمین . ولزوم جماعاتهم .
المسلمون تتکافؤ دماءهم ادناهم یسعی بذمتهم من والهم . وهم ید علی
من سواهم . وقوله علیه السلام لا یزال الامر فی امتی مالم یتخلقوا باخلاق
الفرس واشباه هذه الغرر الزاهره التی تضمن واحدة منها سعادة الامم
کلها والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته : از کرسی خطابه پائین آمد در
حالتیکه یك ثلث اعضاء از گریه غش نمودند وبقیه راهم حالی نمانده
سید بزرگوار هم بگریه بر آمد هی میگفت ای وحقك اللهم نسیناك فانسیتنا
هی گفت وگفت تا افتاد وغش نمود سه ساعت تمام در انجمن حالت غشوه
وشیون حکم فرما بود

حسن عطابك داماد خدیو مصر بوسیله عطریات ودستور دکتور
سید وسایر اعضا را از نشاه این جذبه الهیه بنشاه اصلاحات هیئه جامعه
اسلامی منتقل داده زنك نواخته مجلس صورت رسمیت گرفت شروع
بمذاکره دوباره درراه علاج استخلاص نمودند باتفاق آرآء حکم شد
که راه علاج منحصر باین است که هر فردی از افراد مسلمانان بر طبق
قران مجید طابق النعل بالنعل باید عمل نمایند

وباسلاف (۱) خود در صدر اول اسلام اقتداء کنند وان خلوص نیت

۱ (فلسفة النشؤ والارتقاء) الجزء الاول : الطبع الثانی : خاتمة الکتاب
ص ۳۵۲ فی مقام اضرار فلسفة العقلیة العلمیة بالمبانی الاسیاسیة حتی

وصفاء باطن ونوع خواهی دوری از حقد و بخل وحسد طمع بساطت عیش التزام بواجبات ومحرمات که مابه السعادة والسیادة اسلاف ما بود ببازار عمل گذارند این بود که اول قدمی که در میدان جانبازی بعالم اسلام ومسلمین گذاشتند این بود که هریك از اعضاء کلیة تجملات صوری وزینتهای ظاهری از لوازم خورد و خواب و خوراك وپوشاك وسواری وپذیرائی دربازار حراج ریخته وجه آنرا درصندوق انجمن برای دستگیری درماندگان وقضاء حوائج نوعیه ملك ملت اسلام ذخیره کردند ، ثانیا هر روز وهر شب ببسیط ترین وساده ترین ماکولی که درخور قیمت بازار ان روز است گذران نموده تفاوت قیمة الوان واقسام اطعمه معموله را تسلیم صندوق انجمن میکردند ، وثالثا هریك از اعضاء ملتزم شدند که خویشتن را درمقابل قرآن مجید مسؤل بدانند وتلاوت قرآن مجید را اقل مایکون در ۲۴ ساعت یکحزب از روی فکر وامعان مواظبت نماید ومواد ذیل را عمل نماید
(۱) اداء فرایض ونوافل را بجماعت (۲) امر بمعروف نهی ازمنکر (۳) دعوت باسلام (٤) بحث باعادة نصاری بالتی هی احسن (۵) احسان بفقراء (۶) اعانت وقضاء حوائج هرمحتاجی باتمکن (۷) صله رحم

الادیان یقول خذ مثالا شریعة القرآن فانها بین الشرایع الدینیة الشریعة الوحیدة الاجتماعیة العلمیة العملیة التی ترمی الی اغراض الدنیویة حقیقتاً بمعنی انها لم تقتصر علی الاصول الکلیة الشائعة بین جمیع الشرایع بل اهتمت اهتماما خاصا بالاحکام الجزئیة فوضعت احکام المعاملات حتی فروض العبادات ایضا — الی ان یقول وطال ماجری اتباعها علیها صلحت امور دنیاهم علی سواهم بالقیاس الی حالة البشر فی تلك العصور لان کل شیء بشیء فی هذا الوجود الی اخر مایقول .

(۸) عیادت مرضی (۹) تفقد از حال غائبین (۱۰) زیارة قادمین (۱۱) اداء حقوق مالیه الهیة (۱۲) ارشاد جاهل تنبیه غافل (۱۳) تنزیه و تقدیس آینه نفس از مطلق ملکات خبیثه خاصه ملکه رذیله خود خواهی خود پسندی خود بینی (۱٤) عفو و اغماض از خطایای شخصی (۱۵) کظم غیظ (۱٦) اعراض از لغو وسخن بیهوده (۱۷) اینکه هر یک یک دفتر در جیب همیشه داشته باشند که هر کدام هر یک از مواد هفده کانه مزبوره را بجا آورده مثل اینکه فقیر را احسان غریبی را پرسش قادمی را زیارت غایبی را تفقد معروفی را امر منکری را نهی مریضی را عیادت رحمی را صله جاهلی را ارشاد غافلی را تنبیه کشیشی را مجاب فاسقی را توبه رذیله را زایل خطائی را عفو غیظی را کظم کافری را مسلمان حقی را اداء کرده باشد در ان دفتر برحسب نمره و تاریخ ثبت نماید و هر شب باید این دفتر بجزء دفتر کل که راجع بهمهٔ اعضاء است منتقل گردد تا عمل کرد اعضاء در جامعهٔ حزب الوطنی معلوم ومشخص گردد ، دهماه تمام در کمال حراست بوظایف مزبوره پرداختند و بشدتی در اجراء وظائف مراقبت و اهتمام داشتند که وقتی یکی از این اعضا در مجلس جشن افتتاح راه آهن از قاهره به پورت سعید موعود بود حاظر شد و دیگری از اعضاء فائدهٔ حضور این مجلس را از او پرسید که بعالم اسلام و مسلمین این مجلس را چه سود است شخص موعود اذعان بلغویت این نمود پنجاه لیره انکلیس کفاره بصندوق انجمن کار سازی نمود حاصل عمل کرد انجمن در مدت مزبور وذخیره در صندوق انجمن از این قرار است



ذخیره در صندوق انجمن برای اصلاحات نوعیه

ودر مانده‌کان مسلمین

۱۵۰۰۰ — اسیرای انکلیسی ۹۰۰۰۰ — معادل باتومان ایرانی

صورت عمل کرد انجمن حزب الوطنی مصر درمدت یکماه

۱۵۰۰	مرضی عیادت شده
۲۷۰۰	مسافر مزور
۵۰۰	غائب تفقد شد
۱۲۰۰۰	حاجت بر آورده
۸۰۰	شارب الخمر
۱۳۰۰	تارك الصلوة —
۴۰۰	فاحشه —
۸۰	مستخدمین ادارات انکلیس تماما تائب ودرسلك اخیار داخل وبپروگرام انجمن عامل کردیدند
۵۰۰	ازاکابر واعیان که بکلی از تجملات وتزیینات اثاث البیت وانواع اطعمه دست شسته‌اند
۷۵	ورشکسته‌را سرمایه دادند
۲۰۶	سائل بکف که ابن السبیل حقی بود مؤنهٔ یکسال داده شد
۳۵	نصاری —
۱۵	یهود —
۷۰	بت پرست — بشرف اسلام مشرف گشته
۲۰۱۸۱	

۴۴	مجالس بحث بادعات نصاری
۱۲۰	ایراد عقلی واجتماعی برانها که اظهار عجز از جواب نمودند

(لورد کرومر) مستشار مالیهٔ انکلیس یکدفعه ملتفت گردید که
نفوذ انکلیس درمصر درصد چل وپنج کاسته‌شده تجارت انکلیس
صدی‌سی وپنج تنزل نموده مرکزدعات نصاری نسبت عمل کردحزب
الوطنی راباحاصل زحمات سی وپنج ساله تمام دعاة درتمام قطر افریقا سنجیدند
دیدند نسبت یك بشانزده است . نالهٔ رؤساءادارات انکلیس از
عدم‌معاون ومستخدم بکهکشان فلك بلندن که‌هشتاد نفر مستخدم
عالم‌کارکرده انها ازدست رفته‌دیگری هم‌ازنوتکلیف خدمت‌ومعاونت
باخصم‌قرآن واسلام‌را قبول نمیکنند . فریادوکلاء کمپانیهای تجارت
انکلیس ازمغازه‌های‌میل‌فروشی وقماش وسایراجناس اوروپائی باسمان
رسیده که‌مادست روی‌دست گذارده ازصبح تاشام باندازهٔ‌مصارف
اجزافروش نیست محصلین مالیهٔ‌شرابخانه‌ها وفواحش وتیاترهاولقنتها
استعفاءتقدیم‌نموده که‌چون دخل‌نیست وجه‌مقرری عاید نمیشود
(لورد کورمر) درراپورت خودبلند میگوید در خصوص پیش
آمد این اوضاع ناگوار هیچ خلاف سیاست وضدپولتیك اعمال
نشده وبهیچوجه هیچکس‌را مقصر ومسؤول نمیتوان دانست ولی
خاطر اولیاء دولت متبوعه‌ام‌را متذکرساخته که اگرانجمن حزب
الوطنی یکسال دیگر برقرارباشد وسلسله جنبان‌امروزه آسیای‌غربی
ومرکزی وافریقای شرقی وشمالی سید جمال همدانی مرفه‌البال
وآسوده خاطر درمصر زیست کند
گذشته ازاینکه تجارت‌وسیاست بریطانیا درقارهٔ‌افریقا بالمره‌معدوم
گردد که سهل است ترس‌انست که‌سیادت‌قاطبهٔ اوروپا ازهیمنهٔ‌این
انجمن عجیب وجودتاریخی کسب‌نماید واثری ازاودرصفحهٔ‌عالم‌باقی
نماند (درراپورت) دیگرش میگوید انجمن حزب‌الوطنی مصربدتر

وسختیتر عائقی است که از برای پیشرفت ما تصور شود و باید بکمال سرعت وعجله از برای تفرق ان دستور سریع لازم الاجراء برسد .
در وایوورت دیگر میگوید انجمن حزب الوطنی مصر بهترین برهانی است بر استیلاء محیر العقول اعراب در ۱۳ قرن پیش که در کمتر از ربع قرن بر ثلث معموره استیلاء وسلطنت یافتند یکی از دعات نصارای قاهره در وایوورت خود بیکی از اعضاء مجمع کنیسه (صان پول) که بزرگترین کنائس دنیا است در لندن میگوید در دار خیال هیچ امری از این واقعه عجب تر رخ نداده که هفتصد ملیون اولاد انجیل با کمال علمیت واقتدار وغیرت که در خور طبیعه بشر است در مقابل جهل نفر که در حقیقت روح یک سید درویش ایرانی بیش نیست مقهور کردند
یکی از دکترهای مریضخانهٔ پورت سعید که اصلا ایرلاندی وکاتولیکی مذهب است در کتاب خود (فلسفه مجامع) میگوید (شنیده بودیم که مخترع نقشهٔ شطرنج خمس مثقال گندم را از خانهٔ اول تا خانهٔ چهلمین بر حسب قانون تضعیف معمول محمول سه هزار اطاق راه آهن یا سیصد وشصت هزار شتر مینماید یا یکمن تبریز را بهمین میزان تا خانه چهلمین بهفت صد وبیست وهفت ملیون وپنجاه ونه هزار و نهصد شصت وهشت خروار که مزروع تمام کره ومحمول تمام کشتیهای دنیا وکلیهٔ راههای آهن خواهد بود میکشاند) اما ندیده بودیم که در پیشرفت نفوذ واتحاد کلمه وترقی هیئت جامعهٔ یکملتی شدید تر وسخت تر از این تصاعد در خارج صورت پذیر مجال ان تصاعد وترقی چون در وادی اعتباری وکوهستان وهم است صعوبتی چندان ندارد چه ان وادی منزلگاه ضدین وارتفاع نقیضین هم تواند بود ولی در تنگنای مضیقه دار تحقق این سنخ تصاعد که یک سنخ تصاعد محیر الاوهام والعقولی

است انجمن حزب الوطنی مصر اول یك تن سید درویش ایرانی بیش نبود بعد شیخ محمد عبده را جذب نمود رفته رفته بچهل نفر والآن حمایات انها در مدت نه ماه به بیست هزار و یکصد و هشتاد و یك نفر باسرمایهٔ یك کمپانی معتبری از تجارتخانه های اروپ تصاعد نموده بدیهی است که اگر هر ماهه یك نفر زایش مثل خود نماید به بیست سال نخواهد کشید که صفحهٔ پشت وروی کرهٔ کمترین میدان جولان انها خواهد بود ،

(رئیس بنك انکلیس بیکی از صرافهای لندن مینویسد)

برادر عزیز از غرائب روزکار اینکه اروپای امروزه امروز در مصر و فردا در تمام دنیا مقهور و معدودی کردد که سلاحشان فقط دیانت و بساطت عیش و جدیت در عمل و نوع خواهی است

(یکی از صاحب منصبان انکلیس بهادام خود مینویسد) نکار عزیز من این قریحه سعادت که بسرعتی تندتر از سیر برق در جامعهٔ مسلمین میدمد کذشته از اینکه ملت بریطانیا خصوصا وکلیهٔ اروپا عموما باید از مستملکات خود دست طمع بشویند که سهل است باید در نقطهٔ مرکز دائرهٔ منطقهٔ جنوب وشمال کرهٔ زمین حصنی حصین از برای خود تهیه کنند

از توارد این همه را پورتهای مدهش موحش پی در پی که فی الحقیقة را پورت اعدام اروپ بود ملت انکلیس با کمال جدیت در اعدام وتفرقهٔ این انجمن همت کماشته ؟ چرا برای اینکه دانستند وخوش دانستند که اکر تساهل ورزند ومماطله کنند محال است سیاست ودانش بسمارك غلادستون تدبیر سرادوردگری کشمکش پارلمان لندن وبرلن غرش توب هاون وتفنك نارنجك هوائی سرنك دریائی قوه نظام المان فرم اطریش جمعیت روس که از جلو کیری

وسد پیشرفت این مقاصد عالیه بر آیند چه این نقشهٔ فرخنده ازکارگاه قوه مافوق الطبیعه است منزلگاه مهندس این نقشه را مکان در لامکانست مخترع این ترکیب عجیب ازالایش شهوت وغضب مبری است ، خدنگ فکر محدود دست اسیر طبیعت چنگال زند انیهای زمان ومکان نعره غریق دریای شهوت وغضب کجا که بساحت قدس او برسد ،

ازاینرو برخلاف تمام نوامیس بشریت دولت مسلك بهیمیت راپیش گرفت اداره عرفیه درمصر اعلان وسید معظم را روانهٔ اروپ شیخ مفتی راسه سال محکوم تبعید بعضی اعضارا گرفتار وبرخیرا در ادارات مستخدم ومعاش کلی در بارهٔ انها مقرر داشت ،

انجمن حزب الوطنی یامفتاح سعادت مصر پس از نه ماه وچندروزدار فانی را وداع گفت وازاین تاریخ به بعد تمام شش جهه اروپا چشم شدند که نگذارند در فضای ملك وملت اسلام نسیم صبح سعادت شروع بوزیدن نماید ، پس ازاین مقدمه تاریخیه عرضه میدارد در سنهٔ ۱۳۰۶ که سه باره اعلیحضرت ناصر الدین شاه عزم سیاحت اروپا نمود اوازهٔ سید جمال لدین را بطوری مشعشع دید درفضای انجمنها و ستونهای جرایدو مطبوعات اورپاسمت انعکاس پذیرفته که کمتر افتخاری ازبرای نژاد شرق عموما واسلامیان خصوصا وایرانیان بالاخص بهتر ازاین وجود مسعود تصور شود معرفة فی الجمله هم ازسفر اول سید بطهران دربارهٔ او داشت درلندن ملاقات سیدرا طالب شد بارحضور یافت اظهارات خیرخواهانهٔ سید درقلب همایونی زایدالوصف مؤثر افتاد انجاز مقاصد وترتیب اصلاحات اداری را بطورقطعی وعده داد بطهران دعوتش نموده پس ازورودسید بطهران بواسطهٔ نقض عیش همایونی وسلب لاحدی که لازمهٔ اصلاح اداری است اعلیحضرت از

وعدهٔ خود پشیمان شده اولیاء دولت خاصه شخص صدارت که مذاق
سید دو مزاج ان انعام بل هم اصل سم قاتل بود خاطر عاطر ملوکانه را
بیش از انچه باید از سید رنجانده واین اولین فدائی اسلام وایران را در دفتر
خائنین ملك وملت ثبت نمودند سید معظم پس از نومید شدن از مساعدت
شاه واجزای دولت مستقیما درمقام ارشاد وتنبیه این ملت بخت برگشته
خواب رفته بر آمد بهر نحو تشبثی که برخلاف پولتیك خانمان سوز دولت
درخور استعداد آب وهوای طهران بود از انتشار لوائح ومقالات
جانسوز درمحضر علماء واعیان واکابر وتجار والقاء مواعظ متوسط
گردیدند این نفس آتشین بقدر ذره بردل آهنین این ملت اثر نکرد بغیر
ازعدهٔ که درطهران بده نفر رسیدند سید پس از تجدید اخلاص این معدود
قلیل درمقام آشنائی وارتباط انها باان اعضاء پراکنده انجمن معهود
بر آمد عکس هریك هریك ازاین ده نفر را برای انها فرستاده وعکس هریك
هریك ازانهارا باتعرفه مخصوص باین ده نفر مرحمت فرمود ومیفرمود
رجاءان دارم که این اتحاد ودوستی شما باحضرات تفرقه کلمه وشق عصای
مسلمین را باتحاد ویکرنگی مبدل نماید وطرفین رابدوام واتصال مکاتبات
وصیت میفرمود وچون یکی ازخریداران یوسف اتحاد دربازار مصر
اندوره این کمترین بودم وبیست وهفت سال تمام اخلاص این نفوس
مقدسه را که یکی ازانها همین شخص محترم است ذخیرهٔ سعادت خود کرده
بودم وباوراق عکس وصفحات مکاتیب این شخص وهمقطاران او که
فعلاً شش نفر دیگر بیش درقید حیات نیستند سوز وسازی داشتیم پناه
کاه دل افسرده من وجود خیال وعکس انها بود خلاق متعال بفضل عمیم
وکرم جسیم خود دیدار ما را بقیامت نیانداخت واین رنج ومحنت امروزه
درتقدیر علم الهی باین گنج ونعمت روحانی که الذ لذائذ عقلیه است منتج

بود حقیقة آیه شریفه (عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم) درباره
شخص من صادق مصدق فحمد الله علی ما هدانا الشکر النعم (میرزا کریم)
حالا که فرمودید بنظرم بیست وهفت هشت می سال قبل ازاین در طهران
هیاهوئی بلند شد ویك همچه اسمی در دهنها رواج گرفت ولی میگفتند
افغانی است ومیگفتند مذهب درستی ندارد بلکه او را در سلك همقطاران
میرزا عبد الباقی بشمردند حالا همین شخص است که شما این همه ازاو
ستایش کردید یا دیگری است چه عرض کنم (میرزا عبد الباقی) سینه را
صاف نمود گردنی کشید و گفت بله بله در عالم یك سید جمال الدین بابی بهائی
بیش نیست بهائی است که این همه منشاء آوازه است بابی است که این مقاصد
عالیه را درك کنند (یارقلی) کمال وقاحت ومنتهی درجهٔ بیحیائی است
که نسبت این خرافت بکمترین ملازمان سید داده شود سید بزرگوار در
رساله رد بر طبیعی که فی الحقیقه فهرست مقاصد عالیهٔ انجناب است مخصوصا
بابیه را خاطره سهمگین دورهٔ آینده وخار راه ترقی اسلامیان در آینده
مینویسد و بایك آه دردمند و ناله سوزناك ایرانیان را مخاطب ساخته میگوید
که این فرقه ضاله مضله بابیه از برای تعالی اخلاف ما در آینده تولید اشکال
خواهند نمود (میرزا عبد الباقی) آقای من تا نباشد چیزکی مردم
نگویند چیزها (یارقلی) تمام براهین شما بر حقانیت باب از همین قبیل
است برادر من مختصر سانحهٔ عمری سید جمال الدین انکه مسقط الراس
سید اسد آباد همدان است پیش از انکه ساخت عذار گلگونش را خط
سبز رسما اشغال نماید در همدان و بروجرد و طهران از علوم عربیه وادبیه
وعقلیه وشرعیه فارغ ودر مدرسه دار الفنون برای کسب علوم جدیده
داخل و پس از چندی باشهادت نامه کل درجات مدرسه خارج گردید
از همان وقت که اوائل ناصر الدین شاه وزمان صدارت میرزا آقاخان نوری

بود قبایح خودسری درباریان را ملتفت و منتها الیه سیر اینمات خواب رفته را بکمال واقف گردید بنای تنبیه و ارشاد گذاشت در معرض مخاطرۀ عظیم افتاد راه فرار پیش گرفت رخت امان بافغان کشید در مدة توقف انجا زبان افغانی و علوم شرعیة اهل سنت و جماعت بطور کامل کسب نمود که سر آمد کل فقهاء و قضاة ان مرز و بوم گردید بحیدر آباد دکن رفت از انجا که اکثریت جامعۀ اسلامیه را در هند خاصه حیدر آباد اهل سنت و جماعت حیازت کرده اند و بالطبیعه انسان از مجانس خود خوشتر سخن پذیرد سید برای پیشرفت مقصد خود که توحید جامعۀ اسلامیه بود خود را بافغانی و در سلك اهل سنت و جماعت معرفی نمود پس از چندی که زبان اردوئی را یاد گرفت و بوظائف دینیه قیام و در مقصد اعظم خود سالك و رساله معروفه (ردینچری) را طبع و نشر ساخت بمصر و اسلامبول رفت در عربی و ترکی و فرانسوی بکمال طلاقت و عذوبت خطیب کامل و منشی عالی گردید راه اروپا پیش گرفت انگریزی را بخوبی و المانی را بقدر حاجت تحصیل نمود اغلب اوقات در کتابخانه‌ها و موزه خانه‌ها بسر میبرد و از صنایع عجیبه و مصنفات علمیۀ اسلاف پاك ما که برهان علمیت و مدنیت کاملۀ دنیای قدیم و سبب حیرت و شگفت عالم امروز است مطالعه می نمود با دلی پر درد بمصر مراجعت نمود با این تفصیل که عرض کرده تا درباریان خائن ایران پس از اینکه توقف سید را در طهران سبب بیداری مردم دیدند در مقام تبعید او بر آمدن سید چهار ماه تمام در صحن حضرت عبدالعظیم متحصن و در اجراء وظیفه از هر جهت دریغ نفرمود خورده خورده رائج دهان هر بازاری شد که سید راست میگوید شاه ظالم است شاه ملت فروش است شاه مملکت بر باد ده است شاه شهوت پرست است وزراء خائنند وزارء

دزدند وزراء جارجه پرستند بیت المال مسلمین کو عسکر ما کو تجارت
ما کو ثروة ما کو اسلحهٔ ما کو ؟ درباریهای خائن دیدند اگر یکماده یکر
سید بماند محققا ملت شورش نمایند درمقام انتقام وداد خواهی بر آیند
ازان طرف دیدند گرفتاری سید که در نزد عامه طرفدار عدالت واسلام
وقرآن است اقوی برهان بر بید نی وظلم ستمکاری دولت است واین
خود بیشتر احساسات مردم را بجوش اورده لهذا دسیسهٔ ملعنت آمیز
ان ازخدا برگشته ها بانجار سید فردا ازطرف دولت اعلان شود که
(بابی بگیری است) وهر بابی که در هر جا که باشد گرفتار ومقید خواهد
شد دوسه نفر از بابیهای مسلم البابیه در نزد تمام اهل طهران را که در
خیابان مریضخانه وجایل آباد ودروزهٔ قزوین بودند وهیچ کس هم
بانها کاری نداشت مقدمه گرفتند وبایك اساس هیاهونی عجیب در کوچه ها
وبازارها بانها گردش دادند تا بذکر عوام مسجل شد که شاه اسلام
پرست میخواهد صفحهٔ طهران را ازلوث وجود بابیها تطهیر نماید ولی
مطلب را بخود این اشخاص فهمانیده بودند که کسی باشما کاری ندارد
مقصود کار دیگر وچیز دیگر است فردا رفتند سید را باچند نفر از
اتباعش گرفتند بهمین ترتیب در معابر عامه جلوه داند که هیچ کس نتواند
حرفی بزند وحقیقه هم نتوانستند حرفی بزنند ومطلب را چنان خلط
کردند وازبین بردند که شیطان باصد هزار سال عمر انگشت حیرت بلب
گزیده مزه این جاست که هرچند قدم بچند قدم جماعتی بتحریك یاپساده کی
بربابیها لعنت برجمهوری مذهب ها بردشمنان شاه لعنت میکردند
جمهوریت در دفتر افهام ملت جاهل درستون ادیان باطله ثبت شد بهمین
شیوه سید را آوردند بخانقین واعضاء اورا تاچند سال حبس کردند سید
باکمال احترام در نزد عثمانیها باسلامبول رفت تا وقتیکه قتل شاه را فراهم

نمود سفیر ایران خاطر سلطان عبد الحمید را از سید ترسانده سید را
بشربت سم شهیدش کردند، این بوده فلسفهٔ اشاعهٔ افغانی و بابی و جمهوری
بودن سید جمال الدین یکتا چشم و چراغ ملک و ملت اسلام عموما و ایران
خصوصا ، این بود فلسفهٔ بابی گفتن مردم بهر طرفدار حریت و قانونی
والا سید معظم که دشمن اعظم بابیه بود و این طایفه را مخرب ملل و ملت
میدانست هرگز بابی نبود و چسان تعقل بابیه دران منبع کمال میشود
سید بزرگوار در عرضحالی که بساحت قدس حضرت مقتدی الامه
ووارث الائمه میرزای شیرازی قدس سره از بصره انفاذ خدمت نموده
میگوید (واما قصتی وما فعله ذلك الكنود الظلوم مما يفتت اكباد
اهل الايمان ويقطع قلوب ذوى الايقان ويقضى بالدهشة على اهل
الكفر وعباد الاوثان ، ان ذلك الاثيم امر بسحبى وانا متحصن بحضرت
عبد العظيم عليه السلام فى شدة المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان
وصغار لا يمكن ان يتصور دونها فى الشناعة هذا كله بعد النهب والغارة
انا لله وانا اليه راجعون) تا اینکه میگوید (ومما زاده لؤما على لؤمة ودنائة
على دنائة انه دفعا للثوره العامة وتسكينا لهياج الناس نسب تلك العصابة
التى ساقتها غيرة الدين وحمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام
وحقوق الاهالى بقدر الطاقة والامكان الى الطائفة البابية
كما شاع بين الناس اولا قطع الله لسانه انى كنت غير مختون ، واسلاما
ماهذا الضعف ماهذا الوهن كيف امكن ان صعلوكا دنى النسب ووغدا
خسيس الحسب قدر ان يبيع المسلمين وبلادهم بثمن بخس دراهم معدودة
ويزدرى بالعلماء ويهين بالسلالة المصطفوية ويبهت السادة المرتضوية
البهتان العظيم ولا يد قادرة تستاصل هذا الجدل الخبيث شفاء الغيظ المسلمين
وانتقاما لآل سيد المرسلين عليه وآله الصلوة والسلام)

عبارت سید بزرگوار در رساله رد بر طبیعیین که تمام مفاسد هیئت اجتماعیه بشر را مستند بطایفه طبیعیه میفرماید که در هر ملک و ملت باسمی ظهور میکنند و جامعه ملیت ان مرز و بوم را بر باد میدهند این است

مخفی نماند بابیهائیکه در این زمان اخیره در ایران یافت شده اند و هزارها خون عباد الله را بنا حق ریخته اند ، کوچك ابدالهای همان (نیچریهای الموت و حیله های یعنی کشکول بردارها همان طبیعیین کردکوه میباشند و تعلیمات انها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد چه تاثیرهائی دیگر از اقوال انها در امت ایرانیه یافت خواهد شد) مادر این گفتگو که از یکسو یکنفر ژندرمی وارد پاکتی با تمام احترام بیارقلی داد یارقلی پاکت را بوسه زد و باز نمود و گفت آقایان حضرت قوماندان از حضرات عالی بتوسط کمترین امشب را بصرف شام دعوة فرموده چه میفرمائید (همگی) با کمال امتنان و تشکر در خدمت بوده عالی شرفیاب خواهیم شد ژندرمی جواب قولی شنیده سلام داد و رفت پس از اداء فریضه عشائین باضافه سه نفر دیگر با مامور بلدیه برای احترام دلالت ما آمد روانه شدیم ژندرمیها از جلو عابرین را پس و پیش میکنند آدم بلدیه فانوس میکشد اهالی در حیرت و شگفت که اینها کیانند البته هر اندازه واله و حیران بمانند حق دارند تا کنون زوار عجم بالباس معمولی در مملکت عثمانی باین احترام ندیده اند بعض رفقاهم بمقتضای فطرت ایرانیت که بالعاب جلافت عجین شده از این احترام در عرض چند دقیقه چنان دست و پای خود را گم کرده گردن را راست گرفته سینه پیش داده قدم را پهن پهن برداشته کوچه را بعرض پیموده یکدست بکمر زده با دست دیگر سبیل ها را علی الاتصال تاب میدهد دود سیکار را حلقه حلقه از دهن خارج نموده بهر جمعیت که میرسیم کلو را از باد سینه را از اخلاط فارغ ساخته

بهمین وضع جلافت ووقاحت راه‌را بیموده تابمنزل قوماندان رسیدیم قابچی فورا زنك اخبار نواخته قوماندان شخصا باستقبال شتافته بایارقلی مکرر در مکرر رسم مصافحه‌ومعانقه وتقبیل بعمل آورد بایکان یکان مادست داده خوش آمد گفته دلیل وار از جلو بسالون پذیرائی دلالت‌نموده دم درپرده‌را بدست خود بلندگرفته همگی داخل سالون شده‌نشستیم خودبعنوان عوض کردن لباس رسمی بلباس شب چند دقیقه رخصت خواسته رفتند دور تادور سالون کرسی‌های فنری بامخمل گلدار برجستهٔ سبز میخ‌دوز دروسط میزی‌ازچوب‌عاج میزهای کوچك دستی جلوهرکس بالوازم دخانیات حاضراسباب مبل این‌سالون فقط متجاوز ازهزار لیرهٔ عثمانی است بعض رفقا که‌تاکنون کرسی فنری ندیده‌اند ونشسته‌اند حالا در نشستن حال‌انهاخالی ازخنده‌نیست رئیس بلدیه که‌خودصاحب‌خانه ومهمان داراصلی قومندانست مانندپیش خدمتی حوله‌بشانه تنك شربت بدست وارد شده‌شربت دادورفت قوماندان باالباس شب که‌معمول عثمانی‌هااست آمدند مجددا رسم‌مصافحه ومعانقه بایارقلی ومارا ازسرگرفته‌پائین مجلس که‌رو بروی‌یارقلی‌است نشسته بسیاربسیار اظهارمسرت ونوازش فرمودند بهمان اندازه فارسی که (ترکان‌پارسی گوبخشندگان عمرند) باکمال حلاوت بنای صحبت گذارند فی‌الحقیقه گفتاردر بارقومندان در زبان پارسی چون ازروی اصول علمی درمدارس اسلامبول تعلیم‌گرفته وبلهجهٔ‌رقت آمیز ترکی اسلامبولی ولحن‌عربی مصری خلط میشود معنی این‌شعررا برما مجسم مینماید

شکرشکن‌شوندهمهٔ طوطیان هند § زین‌قندپارسی که‌به‌بنگاله میرود

اساس صحبتشان مسئله‌استخلاص‌اسلام ومسلمین ازاین چهارموجهٔ

فلاکت بود و انرا منحصر بتهذیب اخلاق و التزام حقیقی بحقیقت
دیانت اسلام میدانستند این مرد سنی بایك ریش تراشیده و کله پوست
خیکی و یك جفت سبیل چخماقی و یك هیکل تمام عیار اروپائی باندازه
از لزوم و وجوب تهذیب اخلاق و تدین بمواد قرآن و بحدی از تاریخ عصر
حضرت رسالت پناهی و فلسفهٔ تاریخی ارتقاء اسلام در اندوره طلائی
راند و بدرجهٔ در هر فقره از مطالب خود استشهاد بقران مجید میشود
که همگی مات و مبهوت در شش دنك حیرت فرو رفته‌اند چرا برای اینکه
بیچاره ایرانی تاکنون سنخ مطالب دینی و اخلاقی از غیر سنخ آقایان
علماء و آقایان اهل منبر بگوشش نخورده خاصه از ارباب حکومت
و اولیاء مملکت خصوصا فرمانفرمای لشکری که اگر از بقایای دورهٔ
عتیقه غیر از اینکه صدای خودرا کلفت نمایند و از ته گلو حرف
زنند و بکسی نگاه نکنند و اتصالا فحاشی و هتاکی نمایند و حقوق
زیر دستان را پای مال کنند معلومات دیگری ندارند و اگر از
تربیت شده‌های دورهٔ جدید است و خدا نکرده یك چند دقیقه
در خیابان شانزده لیزی پاریس قدم زده‌اند و لفظ دریای مانش
و بالتیك اتلانتیك را رِاه میبرند توهین بتمام مذاهب و ادیان استهزاء
بدین اسلام دشمنی با مذهب جعفری شاشیدن سرپا بزوك کردن سر
و صورت خوردن گوشت خوك و خنزیر استعمال کارد و جنگال را
بر معلومات دورهٔ عتیق که عرض شد اضافه دارند (آمحمد جواد) آهسته
بگوش آمحمد جعفر گفت واقعا فرق دولت و ملت عثمانی و ایران در
ترقی و انحطاط باندازه فرق این شخص قومندان با حسن السلطنه سپهسالار
قشون فارس و پسرش حفظة الدوله که حاکم دشت پشت ارض او بود
پدرهشتاد و پنج سال از عمرش گذشته و از زمان محمد شاه در خدمت

دوات مشغول بوده (پسر چهل و دو سال دارد دوازده سال در پاریس
چهار سال در لندن تحصیل کرده علمیت پدر همین بس که مکرر در مکرر
میگفت ناصرالدین شاه محتاج بلشکر و توپ و تفنگ نبود هر وقت لباس
سرخ میپوشید همه سلاطین فرنگستان از خواب می پریدند سالی یکمرتبه
از بالای پشت بام شمس العماره بکشتی بلورمی نشست و آز زیر دریا در
مدت شش ساعت از وسط لندن سر در می آورد ملکه انکلیس راملاقات
مینمود ندسلیقهٔ سیاستش در طرز ادارهٔ کشور و لشکر که بخود چشمش
وصیت میکرد این بود نور دیده تا هفت خانه رعیت محتاج بیك دبك سیاه
نشود و چشم سرباز از گرسنگی دور نزند حکومت پیشرفت ندارد اما
عقیدهٔ پسرش این بود که تا مساجد دائر و قران رایج و زنها مستورند ملت
ایران روی ترقی نخواهد دید
(صلاح کار کجا و من خراب کجا § به بین تفاوت ره از کجااست تا بکجا)
شام حاضر نمودند ولی حالت صرف شام بکسی نمانده سر میز شام رفتیم
الوان و اقسام خوراك های ایرانی و عثمانی مهیا بود قومندان بعنوان مزاح
بشقابی مخصوص که در نظر فسنجان بامیه بود برداشت که این خورش
در سفرهٔ ایرانی راه ندارد بهریك مقداری با دست خود تعارف نمود و گفت
که هر کدام از شماها باستکشاف او موفق آید مالك همهٔ بشقاب
خواهد بود و انها ایکه در این بشقاب چیده اند باندازهٔ بامیه های کوچك
ولی در زیر دندان چق چق صدا میکنند مزهٔ مرغ نمك سوز میداد
باستکشاف او هیکچس نائل نشد باتفاق مجهول الکنه ماند رئیس بلدیه
میزبان علی الرسم اعراب که صاحب منزل در وقت شام دم در ظرف آب
بدست گرفته می ایستد ایستاده دستمال بدهن گرفته میخندد این شعر را
بلهجه عربی مکسر میخواند

عرب در بیابان ملخ می خورد § سك اصفهان آب یخ می خورد
بالاخره معلوم شد بشقاب خورش ملخ است (آمحمد جواد) بالبداهه
گر این ملخ است واین فسنجان ملخ § بریانی بز کنم بقربان ملخ ، شام در حال
خوشی صرف شد بسالون بر گشته نشستیم بسته جراید واوراق مطبوعات
که بتوسط مامور پست تازه رسیده بود بالای میز بود روز نامه های
مصور را برای تفریح و تماشا به هر کدام توزیع نمودند وخیلی اسف داشتند
که چرا میهمانان عزیز زبان ترکی و عربی آشنا نباشند وحال اینکه دانستن
چهار زبان فارسی ترکی عربی اردوئی که زبان عمده تمام مسلمانان
کره است از برای هر مسلمانی در هیئت جامعهٔ بشری فرض ومتحتم
است ، جریدهٔ تصویرانکار نصیب رفیق ما آقای خونساری شد در
عنوان مقاله افتتاحیه اول عکسی که درستون اول بود خیلی دقت میکند
نزدیك چراغ میبرد عینك میزند پاك میکند بالاخره پرسید که این کلمه
درعنوان مقاله است یعنی چه واین عکس عکس کجا است قومندان روز
نامه را گرفت مختصر مطالعه کرد وگفت این عکس عکس علمای هیئت
فرانسه است که در رصد خانه (ایدنبرج) برای استکشاف اجرام علویه
انجمن کرده اند وحرکات کواکب وکرات سیاره را درتحت مراقبت
گذارده هر انچه از کشفیات تازه که بدست میاورند ملك و ملت خود را
اگاه میکنند نتیجه کشفیات انها بالاخره بانجا رسیده که در نزدیکی
مرکز کرهٔ شمس محسوس که امروزه مدیر عالم محسوس ما است ازضم
وترکیب موادسدیمیه [۱] احداث وتکوین کرهٔ شمسی دیگر خواهد

---

[۱] فلاسفهٔ دنیای عتیق درتحقیق از اصل کون که مادة المواد ش گویند
از روی حدسیات ظنیه وآراء ومذاهب عجیبه بین خرافت محض وعلمیت
صرف یا بیانات دینیه رفته اند وگفته اند ولی علماء عصر امروزه که تمام

شد که او مثل این شمس کرات وسیاراتی ازخود زایش وعالمی دیگر
ازخود ترتیب دهد ومدیریت ان عالم بعهدهٔ خوداو خواهد بود واینمولود
عجیب زائیده را نام فرساوس گذارده اند ازاینرو علماء هیئت بدلالت
وراهنمائی علمیات خویش اخلاف بشری را درادوار بعد وعده میدهند
که بعدازاین دورهٔ بیاید که دوعالم ودودنیاباشد یکی بمدیری این شمس
دیگری در تحت ادارهٔ فرساوس است لیك ازماجری بین این مدیر پیر
سالخورده که ملیارها عمر تمام کرده باان مدیر جوان بی تجربه کسی
اطلاع ندارد لهذا عنوان سرمقاله (استقبالده عالمنز مدیری شمسك
شریکی فرساوس اوله جقدر) یعنی در آینـده شریك عالم ما آفتاب
فرساوس خواهد بود

— ذرات اجسام ارضیه وجو به بوسیله میکرسکوبهای عجیب که قطر هر ذرهٔ را
چندین هزار برابر اصل خود می نمایاند تحقیق کرده اند وپس از تحقیق
ازروی اصول کیمیاویه بتجزیه وترکیب وضم وتفریق انها بالاخره بران
رفته اند که اصل عالم کون ومادة المواد کل ذرات شفاف حاره غیر قاریست نظیر
مه بسیار بسیار رقیق خیلی خیلی نازك که این فضاء غیر متناهی را اشغال کرده
واورا در عربی سدیم خوانندواین مذهب جدید را (رای السدیمی)
نامند اصحاب این مذهب گویند که این ذرات شفاف حاره غیر قاره ازسیر
وگردش دراین فضای بی منتهی بهم استکاك میکنند ازاستکاك بهم حالت
سیلانی کسب مینمایند رفته رفته این حالت سیـلانی بواسطهٔ همان سیر
وحرکت لت انجماد پذیرفته وخورده خورده ازهمان ذرات بخود جذب
نموده کتلهای جامد مختلف الشکل والوضع تکوین میشود وبزرگتر از
همهٔ انها شمس امروزه مدیر عالم امروزهٔ ماست

(مؤلف گوید) نتیجهٔ آراء فلاسفه وعلماء امروزهٔ تمدن بااین همه —

آمحمد جواد با آمحمد جعفر سر تو گوشی کرده میخندند آمحمد جعفر میگوید باید از خود میرزا پرسید (قومندان) چه هست (آمحمد جواد) احتراما کتمان میکند خیر خیر مطلبی نیست راجع بقضیه شخصیه بین ما و میرزاست (میرزا عبد الباقی) بر آشفت در چه خصوص (آمحمد جعفر) مطلبی نیست خواهی گفت بله بله (آقا سید حسین) یقین در خصوص مذهب ادارهٔ فرساوس است (آقا محمد جواد) قاه قاه علماء هیئت را در خصوص مذهب سکان کره مریخ بیان فرمایید مراحم سنیه مبذول در بارهٔ این جان نثاران را بدرجهٔ غایه القصوی اتمام رسانیده اند (قومندان) علماء هیئت از دیرزمان بر آنند که سائر کرات جویه در ترتیب و تعیش اجسام حیهٔ با کرهٔ زمین شریک و سهیمند ولی در این قرون اخیره بوسیله آلات و ادواتیکه تازه استنباط کرده اند قابلترین کواکب و کرات از برای تعیش حیوان و نبات کرهٔ مریخ است

— آلات و ادوات عجیب که اختراع شده در زوایای کلمات ماثوره از اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم بلسانی بس ساده ریخته و مشحون است از انجمله قال امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیه فی خطبته (ثم انشا سبحانه فتق الاجواء . وشق الارجاء وسکائک الهواء فاجری فیها ماء متلاطما . تیارهٔ متراکمٔ زخاره . حمله علی متن الریح العاصفة . والزعزع القاصفة . فامر برده و سلطها علی شده . وقرنها الی حده الهواء من تحتها فتیق . والماء من فوقها دقیق ! ثم انشا سبحانه ریحا اعتقم مهبها وادام مربها واعصف مجریها وابعد منشاها ؛ فامرها بتصفیق الماء الزخار . واثارة موج البحار فمخضته مخض السقاء . وعصفت به عصفها بالفضاء . ترد اوله علی آخره وساجیه علی مائره حتی عب عبابه . ورمی بالزبد رکامه . فرفعه فی هواء —

دراغلب رصد خانها وضع وحرکت اورا در تحت مراقبت کامله گذارده‌اند ازمجموعهٔ شکل ووضع گردش هوای مجاور دیدند شبیه ترین تمام کرات وکواکب است بزمین ومخصوصا بعض ارتفاعات وحفریات هندسی دراو می بینند که بدون اعمال وقوهٔ علم وعقل مهندس خیلی بعید است صورت گرفته باشد لهذا برحسب اسان مدرسه بطریق ان کشف کرده ومیگوید که مخلوقی عالم وعاقل داشته باشد ولی هنوز بتشخیص وتحقیق اشخاص سکان کرهٔ مریخ کامیاب نشدند وهیچ اساسی هم در دست ندارند جز این مقدمات حدسیه وتخمینات نظریه که گفتیم دراین صورت وجود مخلوقی را که باینطور فهمیده‌اند چسان تعقل شود که مذهب انهارا فهمیده باشند گذشته ازاینکه برفرض اگر آحاد آحاد اشخاص انجارا بذریعهٔ تلسکوبهای خیلی عالی دیدند ولی خصوصیات اخلاق وادیان وعاداتی که غیراز طریق معاشرت محال است معلوم شود ازمسافت بعد بیست وپنج سال راه آهن مریخ

--- منفتق . وجو منفهق . فسوی منه سبع سموات . جعل سفلاهن موجا مکفوفا . وعلیاهن سقفا محفوظا . وسمکا مرفوعا بغیر عمد یدعمها ولادسار ینظمها . ثم زینها بزینة الکواکب وضیاء الثواقب فاجری فیها سراجا مستطیرا . وقمرا منیرا . فی فلك دائر وسقف سائر . ورقیم مائر) الی اخره ---

روایت کرده علامهٔ مجلسی قدس سره درمجلد السماء والعالم از بحار الانوار درباب حدوث عالم وبدو خلقت اخبار زیادی متحد المضمون والمآل درهمین معنی که خطبهٔ شریفه بان ناظر است ازانجمله درصفحهٔ ۱۷ ازچاپ کمپانی (فاتی الابرش اباعبدالله علیه السلام فقال یا اباعبدالله اخبرنی عن قول الله عزوجل (اولم یر الذین کفروا ان السموات

چطور معلوم میشود سؤال از یك همچه مطلب غیر قابل تعقلی هم خیلی جای تعجب و محل شگفت است (میرزا عبد الباقی) بطور محرمانه یواشکی باشاره ریش خود را گرفته جان من این ها را کفن کردید بنان و نمکی که خورده ایم ندیده بگیرید خیر خیر من بابی نیستم شوخی کردم خواستم شما را مشغول کنم کله پدر هر چه بابیه آمحمد جواد را خنده گرفته آسید حسین تبسم میکند میرزا سخت بهم افتاده که نکنند بقوماندان بگویند که این بابی است قوماندان ملتفت شد که بین مهمانان خاصه میرزا عبد الباقی و آمحمد جعفر رازی است از روی هم رفته حالات واشکال و اوضاع رفقا استنباط نمود که رفقا همه یك طرف میرزا عبد الباقی یکطرف است آفتابی شدن اضطراب فوق العادهٔ میرزا هم از افشاء شدن راز قوماندان را زیاد از اندازه در حیرت انداخته از یارقلی زبان ترکی پرسید ، یارقلی از بیان مطلب اظهار انفعال و خجلت نمود از اظهار خجلت و انفعال (یارقلی) بیشتر از آنچه در تصویر آید قوماندان تعجب

--- والارض کانتا رتقاففتقناهما) فما کان رتقهما و ما کان فتقهما فقال ابو عبد الله بابرش هو کما وصف نفسه کان عرشه علی الماء والماء علی الهواء والهواء لایحد ولم یکن یومئذ خلق غیرهما والماء یومئذ عذب فرات الی ان قال فلما اراد ان یخلق السماء امر الریاح فضربت البحور حتی ازبدتها فخرج من ذلك الموج والزبد من وسطه دخان من غیر نار فخلق منه السماء فجعل فیها البروج والنجوم ومنازل القمر والشمس واجراها فی الفلك وکانت السماء خضراء علی لون الماء العذب وکانتا مرتوقتین لیس لهما ابواب الاخضر وکانت الارض غبراء علی لون الماء ولم یکن للارض ابواب وهو النبت ولم تمطر السماء علیها فتنبت ففتق السماء بالمطر وفتق الارض بالنبات وایضا عن الرضا عن آبائه قال کان فی جامع الکوفه وقام الیه رجل من اهل

نمود بر اصرار خود افزود (یار قلی) چون بیان ماوقع مجلس مفصلی لازم دارد و فعلاً ساعت پنج از شب گذشته اگر حضرت عالی بوقت دیگر محول دارید خیلی مزید امتنان است (قومندان) کمال تشکر من از شما وقتی استکه در نوعیات ما شما سهیم باشیم ولی مشکل اینجا است که ملاقات ما در غیر این مجلس کی و کجا و چه وقت خواهد بود فردا شب باید اردو از راه شط بسمت نجف اشرف حرکت کند خوش است شما هم ما را تنها نگذارید گذشته از تجدید تشرف بآستان مولی الموالی که سرمایهٔ سعادت دارین و فوز نشاتین است البته مصاحبت در این سفر از برای طرفین بمایهٔ سعادت نخواهد بود

(آقاسید حسین) الحق این چند ساعت حضور حضرت مستطاب اجل عالی از همان ساعات بهشتی است و از دفتر حسنات عمر ما نهااست خلاق متعال گواه است که عرایض من از لوث چخان و چاپلوسی منزه و هرچه عرضه دارم صدق محض و صرف اخلاص است ما هشت نفر دیروز از اسم و رسم هم اصلا خبر نداشتیم فضای عرمانه کاظمین جامعهٔ وحدت

— شام فقال اخبرنی عن اول ماخلق الله قال خلق النور قال فم خلقت السموات من بخار الماء قال فم خلق الجبال قال من الامواج (الخبر) فاضل غیو و شیخ محمد عبده مفتی دیار مصریه در شرح نهج البلاغه انچه راجع باین جمله از خطبه است که نقل شد میگوید و ترجمهٔ کلام او این است ثم انشاء الی آخره ترتیب و تراخی در کلام امام است نه در صنع) الهی احواء جمع جو است که فضاء فارغ بین آسمان و زمین است و انچه از کلام حضرت استفاده میشود دو امر است یکی انکه فضاء مخلوق است چنانچه مذهب قومیست دیگری انکه در فضاء مخلوق آفرید و قرارگاه او بر پشت باد تعیین فرمود پس بالای ان آب هم بادی آفرید و او را بر باد سلطنت —

مارا تشکیل داد اول وهله هم همین جامعهٔ وحدت میدان جنك شد تا اینکه از فیض دربار جناب یارقلی بیك انجمن اخوان الصفا تبدیل یافت حدوث این واقعهٔ موحشهٔ عجیب و توطن در ان بیابان لم یزرع چنان عقد اتحاد روحانی بین مابست که خیال یکدقیقه فراق هریك ازدیگری خاطرهٔ سنگین قلب ودل وجان بود تا انکه شفق صبح سعادت ما ازسمت محمودیه دمید و بفیض حضور حضرت اجل عالی که عالی ترین فیوضات متصورهٔ عالم کون وفسادات رسیدیم معلوم است یکدقیقه درخدمت حضرتت بودن مایه سعادتمندی سالهای عمر ماخواهد بود ولی بملاحظهٔ کثرت اشغال و وفور اعمال حضرت قومندانی شاید ازملازمت بنده کان اجل بخاطر مهر مظاهر زحمتی یا باوقات منیرهٔ ان یکانه رجال ملك وملت اسلام صدمه رسد (قومندان) درادارات قانونی هر اندازه که اشغال وفور یابد اندازهٔ راحت وتنفس شخص محفوض است اگر وقت راحت وتنفس من کاملا باشما خواهد بود جدائی من ازیارقلی یارقلی ازشما شما ازیارقلی صورت پذیر نیست مسئله دوراست امادور یارمیل دارید امشب راهمین جا راحت نمائید یا بمنزل خودتان رفته آراء خودتان را یکجهتی کرده فرداصبح رئیس بلدیهٔ ازشما خبر گرفته

— داد که آب را بشدت برهم زد وامواج بسیار بلند ازاو تشکیل شد وازان موجهای بلند اجرام سماویه تکوین گردید واین مذهب جمعی ازفلاسفه است که میگویند آب یعنی جو هر سائل (که همان سدیم باشد که اصل کل اقسااست اجسام کثیفه ازکثیف آن واجسام لطیفه ازلطیف ان ایجاد وتکوین میگردد

فلسفه نشؤ ارتقاطبع دوم صفحهٔ ۳۸۱ در نقل رای مادی فلسفی در اساس تکوین ازطالس حکیم یونانی قریب بهمین تقریب وانقل کرده

لوازم راه شمارا فراهم خواهد نمود رفقا بهم نظری انداختن که فعلا
مرخص شویم (یارقلی) عجالةً رفع تصدیع نموده تاصبح بهر طور
که رای عالی است بجا آوریم برخواستیم قومندان تادم در مشایعت نمود
بهمان احترام کذائی روانه منزل شدیم ساعت شش از شب است دکاکین
بازار قهوخانها تماما بسته است هیچ کس جز پاسبان ها بنظر نمی آید از
کوچهٔ کذشتیم که فریاد بیچارهٔ از خانهٔ بلند است ای خدا ای خدا
ای خدا یاحضرت عباس یاحضرت عباس یاحضرت عباس اوه اوه اوه
ای مسلمان ها ای مسلمانها کشتند م کشتندم مردم مردم آقای خان قربان
سبیلات تصدق پسرت والله بالله تالله پدرمنه بابامه من پسرشم همین
انهارا داشت ای امان ای امان ای دخیل وای وای صدای شلق شلق
شلاق میاید ازاین ناله جان سوز پای همکی یکدفعه ازراه افتاد هیچکس
قدرت رفتن ندارد (آسید حسین) بیچاره عجم است (یارقلی) از
ژاندرمری پرسید خوانه کیست (ژاندرمری) خانه نائب افندی مامور
ایرانیست (یارقلی) درر ابزنید بلکه بداد مظلومی برسیم ژاندرمریها
معذرت خواستند که گذشته ازاینکه بدون اجازه قائمقام ژاندرمری
نمیتواند بهیچ کاری اقدام نماید محاکمات اتباع ایران راجع بمامور ایرانی
است مامور عثمانی حق مداخله ندارد ولی اگر خدتان اقدامی بفرمائید
مختارید (آمحمد جواد) باشاره یارقلی درراکوبید ولی صدای داد
وبیداد وسوز گداز نه بحدی است که بشود صدای در بگوش کسی برسد
ودررا بشدت هرچه تمام ترزد بالاخره صدائی بلند شد کیست (آمحمد
جواد) بیزحمت مرحمتی فرمائید عرض لازمیست (ازپشت در)
جاکش زن قحبه پدرسوخته شبیخوان زده قرمساغ پدو زنجلب
گورپدر هرچه خریدم دوکارپرداز خانه شب باز نمیشود پدرسوخته

هـای بیشرم دردبی تریاکی بس نیست نصف شب باشیم درواکن برو پدرسوخته صبح خان حالا اندرون است (آمحمدجواد) باکمال انفعال عقب رفت (آقاسیدزین العابدین) جناب فراش باشی بخان عرض کنید حاجی میرزانتربوق بروجردی در کاروانسرای شاعباسی الآن مرد اگریکدقیقه دیگر نیائید مامور قرنطینه می آیدعائدشاه بندری چیزی نمیشود محض اطلاع عرض شد (ازپشت در) به به به سلام علیکم شب بشماخیر برادرچرازودتر نیامدی یك پکی بکشی هرچند جان سبیلات نه بنمك خان امشب تریاکمان کم بود هرچه این پدرسك یهودی مذهب را مربسو میکذاریم که سورتریاك راه بیفتد جزکولی گری ازجاکش پدو قرمساق گبر چیزی درنمی آیدبلکه ازبرکت جقۀ قبله کاه عالم این بدرك رفته بروجردی امشب مایۀ تریاك چندشب مارا بدهد خدایا بنعمتت شکر چطور روزی میرسانی دررا بازکرد همان طور بجای خود خشك شد جمعیت ایرانی چهارنفرژندارمری مامور بلدیه فانوس متعدد (آمحمدجواد) اصلا بروی خود نیاورده همه را زیرسبیلی درکرد جلورفت زودزود برو بخانه بگو آقای یاوقلی خان ویلان الدوله ازاجزای معتبروزارت امورخارجه برای تفتیش ادارات عراق عرب الآن وارد شده اند عثمانیها چه قدراحترام کردند ازطرف مامورخودمان اصلا خبری نشده فوراً داخل خانه رفت اس اس اس ول کنید صداش درنیاد مفتش الآن وارد شد باصدنفرژاندرمری عسکر ودستکاه دم درمعطل پس ازقدری تاق و بوق وطرق وطروق شخصی باکلاه شیرخورشیدی بیرون آمدسلام علیکم بسرا آهای فراشباشی بیا ازقهوه خانۀ حاجی علو ای پنج شش تخت وفانوس وچاهی وقلیان فوراً بیار زودزود بگو فرداپس فرداخدا کریمه آقایان بخشید زنده کی درستی درکار

نیست مایهٔ شرمندگی است گرچه این پسره مشکل حالا بیاید زانویش رمق ندارد امشب شام گیرش نیامده وبنده هم (بله) لکن مطلبی نیست (آمحمد جواد) شاید تخت دیر بیاورد معطل شدن شما اینجامیان کوچه برای چه (خان نائب) خیر آمداهای فراش باشی آمدی ازدور بله بله (نایب) آوردی (فراش) خیر (نائب) چرا (فراش) گفت برو حساب سابق همان طور مانده (نائب) گور بدر هرچه عجم خره بدر سوخته نگفتی نائب مهمان دارد (فراش) چرا گفتم گفت برو گور پدر خان ومهمان وفراش من رعیت عثمانیم (نائب) که بخور پسر خر یواش اینها آدمند گوش دارند مثل من وتو نیستند فهم دارند سرسفرهٔ سلطنت بزرك شده اند آقایان بسر مبارك خودتان به بینید من باچه که ها مبتلا هستم حقوق بین الدول را ابدا مراعات نمیکنند

(یارقلی) خان بفرمائید منزل ما انجا قدری از خدمت شما مستفیض ومحظوظ شویم (خان) چشم در خدمت شما هستم بفرمائید (روانه شدیم) (یارقلی) آقای خان وطن حضرتعالی کجا است (خان) بلد بنده خاك پاك شما ایران (یارقلی) چه نقطه (خان) بندرعباس (یارقلی) عجب بندرعباس طرف شمال است یاجنوب (خان) خیر خیر سمت شمال است بدلیل اینکه نسیم خوب بندرات نسیم شمال است خدا بشما عمر دهد هرچه خاك اواست عمر شما باشد مرحوم پدرم همیشه بمن وصیت میکرد که هیچ سخنی بی دلیل نگو (یارقلی) خدا رحمتش کند چندسال است درخدمت میگذرانید (خان) این محرم که بیاید چهل وهفت سال تمام از عمرم میگذرد ولی درواقع هشتاد سال است بدولت خدمت میکنم (یارقلی) عجب اینمدت همین جابوده اید خیر خیر دوسفر پاکت مخصوص اعلیحضرت ناصرالدین شاه را باچهار عدد به اصفهان

ودوعدد سیب خونسار ویك کیسه گردغوره کلپایکان برای امریکا
برده‌ام چهارسفر بعنوان سفارت فوق‌العاده بدربار آقای شاه‌جهان
خان امیرافشار زنجانی ماموری شده‌ام سه مرتبه برای تسخیر هندوستان
رفتم وهردفعه پادشاه او را گرفتم اسیر کردم ولی بالاخره بجوانمردی
اسفندیار قسمم داد ولش نمودم برگشتم (یارقلی) حضرت عالی
بااسفندیار نسبتی دارید (خان) بله جد دهم من اسفندیار است (یارقلی)
پس نیاکان شما هریك پانصدسال عمر کرده‌اند (خان) آقازمان قدیم
همه چیزش برکت داشت مرحوم والدمکرر میگفت که مادرزمان قدیم
یکشاهی نان میخریدیم سه روز میخوردیم ولی حالا نمیبینید هردفعه بیك
قران هیچیك سیر نمیشود (یارقلی) فرمایش حضرت خان محض
صواب است برکت ازهمه چیز رفته مگر جهالت ازملت ایران (خان)
الحمدلله از دولتی سرامثال شما اگراین راهم نداشتیم چه میکردیم
وچه بودیم

(یارقلی) اقامت شما درمسیب چندسال است (خان) سه سال است
مناصب ومقامات خیلی خیلی کلفت بمن بااصرار تمام دادند اینجارا خودم
اختیار کردم برای اینکه سرراه زوار است این آخر عمر درخدمت سید
الشهداء استخوانی سبك کرده باشم (یارقلی) این ناله وافغان از که بود
(خان) حضرت عالی مسبوقید بموجب عهدنامهٔ که تیمورلنك باسلطان
ایلدرم بایزید کرده گذر ان امور ماموین ایرانی دربلاد سلطان ایلدرم
ازمرك ومیراث اتباع ایرانی است پریشب درکاروان سرای یهودیها شخصی
از اهل کرمانشاهان فوت شده یك پدرسوخته دزدی مدعی شده که پسر
این میت است تمام مال اوراقایم کرده ویك چندجلد کتاب عربی
اوراق بیرون گذارده بنده اولا سواد ندارم دوم انکه پدرسوخته

کتاب بدر دمن چه میخورد نمك دولت قسم گذران من و فراش باشی
ازاین چیزها است علاوه باید سالی صد تومان بکار پرداز بغداد و پنجاه
تومان بنایب کربلا دستی بدهم از کجا بدهم (یارقلی) این یك لیره را
بشما خالصا مخلصا لوجه الکریم تقدیم میکنم که فی الحقیقه محتاج ترین
افراد ملت ایران و اسلام محسوبید اگر فقهاء رضوان الله علیهم التفات
باین نکته داشتند بر مصارف هشتگانهٔ زکوة یك عدد می افزودند
وایراد اینکه چرا باید شعر بگوئید که در قافیه بمانید بر شما وارد نیست
زیرا که احتیاج شما بعقل پیش از احتیاج بمال است مریضخانهٔ مجانین
اگر در این ممالك وجود میداشت محققا علی الدوام چند تخت خواب را
مامورین ایرانی در عراق عرب اشغال میکردند (خان) خدا سایهٔ لطف
شمارا کم نفرماید بنده که قابل این مراحم نیستم بزرکی خودتان مقتضی
این لطف ها است بنده حالا باید ازین لیره اول قرض حاجی علوان
عرب را بدهم (یارقلی) استدعای ما از شما انکه برات آزادی این
بیچاره را بفراش باشی مرحمت فرموده وامر کنید که او را با مخلفات
میت بمنزل ما آورده در انجا از قرابت و یکانکی او با میت تحقیق شود
وماهم محض اجراء سیاست دولت باشما در تحقیقات شرکت خواهیم
نمود (خان) پسر اهای فراشباشی بیا پسر خرهی بتو نمیگویم
مادر قحبه خدا کریم است عمر و دولت اقای یارقلی خان زیاد یك لیره
رسید فورا پول حاجی علوان عرب خر را باید بدهیم زود برو پدر
سوخته را با اسبابهای گور بگوری بیار اینجا دست آقارا ببوسد
دوام عمر و دولت آقارا از خدا بخواهد بدو که آمدی پدر سوخته
بیاهات وعدهٔ نهار فردارا کباب و ترشی خیار و بادنجان سرجسری
بده قوت بگیرد بدو پدر سوخته که آمدی (فراشباشی) عمر و دولة

اقا زیاد یا علی مدد هی بمنزل رسیدیم ژاندرمها سلام داند رفتند وارد منزل شدیم رفقا از برای پذیرائی خان حاضر نیستند یار قلی خیلی اصرار دارد که نشان دولت محترم است بالاخره یار قلی تحصیل اکثریت نموده تشریفات خان را از چاهی و قلیان حلوای سلیمانیه کز اصفهان فراهم نمودند فراشباشی با مقصر و یك بسته کتاب آمدند سلام کردند مقصر هیچ شباهتی با اهالی اینجا ندارد آثار نجابت و معقولی از چهرهٔ او پیداست (خان) رو بمقصر کرده بیا پدر سك دست اقارا ببوس بعمر و دولت آقا دعا کن خدمت اقا توبه کن که بعد از این از این که هان نخوری مال دولت را نمیشود خورد (بیچاره مقصر) بنا کرد گریه کردن آقایان من اهل کرمانشاهم با پدرم زیارت آمدهٔ پدرم در خانقین سرما خورد و ناخوش شد اینجا عمرش را بشما داد از پریشب تا حال این ظالم مرا برده تمام بدنم را سیاه کرده که مال پدرت را من وارثم همچه ظلمی کسی در تاریخ خوانده دیده پس ما ایرانیان فلك زده بخت برگشته از دست این لکه های ننك عالم بشریت بکجا پناهنده شویم (خان) ببین آقا چه قدر پدر سوخته ها بی ادبند مامور دولت را تکذیب میکنند برای احترام حضور آقا اگر نبود میریدم بکله پدرت پدر سوخته تو پسر این مرد که بگور پدر این مرده باین شیوها مال دولت را نمیشود خورد (مقصر) تف بکله پدر مثل تو مامور دولت قرمساغ پدر من پریشب مرده هنوز کفنش تره این قدر فحش نده یك دفعه پرید برای خان خان را گرفت انداخت بزمین طق طق بسر و سینه و شانه و کتف خان میزند از حرص گوش خانرا بدندان گرفت (خان) ای اقای ویلان الدوله که خوردم گوشم را کند مامور دولت همه جا محترم است ای فراش باشی بدادم برس، ما را حالت خنده چنان ربوده که هیچکس مالك خود

نیست بهر جهت خان بیچاره را از زیر دست و پای پدر مرده بیرون آوردیم
باقدری نصیحت و موعظه اصلاح صوری بین انها دادیم بالاخره معلوم
شد بیچاره راست میگوید پسران مرده است پدرش از اشراف کرمانشاه
است پدرش علاء الملك مفتش کل ایالات غربست خودش علیم السلطنه
دفتردار مدرسه دارالفنون کرمانشاه است جوان خوش سیمای خوش
عقیده است مسلکاً از حزب دموکرات است شرح حال مسافرت
وابتلاء مرحوم والدش را گفت خیلی جای رقت بود خان هم قدری
طلب مغفرت برای ان مرحوم نمود معذرت خواست که آقایان نان خوردن
زحمت دارد خدا رحمت کند مرحوم والد مکرر میفرمود بی رنج گنج
میسر نمیشود خدا حافظ شما ورفت قدری که رفت برگشت آقایان در اداره
عثمانی هر امری باشد بجان حاضرم سك کیستند نشنوند دوباره خدا
حافظ شما رفت خیلی خندیدیم چون خیلی از شب گذشت حسب اللزوم
استراحت کردیم بیچاره علیم السلطنه هم خوابید صبح برای ادای فریضه
برخواستیم نماز خواندیم اوائل طلوع آفتاب رئیس بلدیه آمد دو سینی
شیر و سرشیر و کباب ناشتائی با مقداری قند و چاهی و زغال که رسم مهمانی
عثمانی ها است خشکه تقدیم میکنند آورد تمنی گرفت ورفت بمطالعهٔ
کتب علیم السلطنه مشغول شدیم هریك کتابی نگاه میکند
(آقا سید حسین) کتابی بدست گرفته نگاه مکند یکدفعه (بهه
بهه اینها چیه بهه بهه قه قه قه (یارقلی) آقا چه خبر است
(آقا سید حسین) بهبینید نوشته

قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل الفتاقین قل کل لیقولون انه
لا اله الا الذی امنت انه کل السباقین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی
امنت به کل السماعین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل الرتاحین

قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل السؤائین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل الاسافین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل زمالین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل النقامین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل الخیاطین

رفقا همه قه قه که آقا سید این چه میخوانی (آقا سید حسین)

قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل المقاتیین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل الوصافین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل النعاتیین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل الزراعین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت به کل الذرائیین قل کل لیقولون لا اله الا الذی به امنت کل الازالین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی امنت کل الکباریین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل الندافین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل الضمانیین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل الاماریین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل النهائیین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل اراحین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل التماسیین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل الزواحین قل کل لیقولون لا اله الا لذی امنت به کل البلاحین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل الحلاجین قل کل لیقولون لا اله الا الذی امنت به کل الحجاجین (آقا محمد جعفر) آقا سید حسین سر جدت خفه شدیم آخر این چه میخوانی یارقلی کتاب را از دست سید گرفته باز کرد فورا گفت عجب این چیست بسم الله البهی البهی الحمد لله الذی قد ظهر ذاتیات الحمدیتات باطراز طرز اطراز طرزانیة واشرق الکونیات باشراق شوارق شراق شراقیته والاح الذاتیات الباذخیات بطوالع بدایع

وقايع منابع محل قدس متناعيته واظهر انوار نيات بظهورات ايات
قدس فردانيته استحمد حمدا ماحمدا احدمن قبل ولا يستحمده احد
من بعد اطلع واضاء واشرق فانار فبرق فافاد واشرق فاضاء وتشعشع
فارتفع وتسطع فامتع حمدا شراقا ذوالاشراق وبرقا ذوالابرق
وشقاقا ذوالاشتقاق برقاذ والارتفاق مراقا ذوالارتقاق ورقاقا
ذوالارتقاق وحقاذوالاحتقاق وسباقاذ والاستباق وقراقاذوالافتراق
وحداقا ذوالاحتداق وفلاقاذ والافتلاق وخلاقا ذوى الاختلاق
ومزاقاذوالافتراق وزهاقاذوالازتهاق وشقاقا ذوالاشتقاق تناظرا
ذواطراذوعزاز ذوالاعتزاز وكنازاذوالاكتناز ودحارا ذوالادحار
فخاراذوالافتخار وسخارا ذوالاستخار ونواراذوالانتوار وفطارا
ذوالافتطار وطهاراذوالاظطار وفياراذوالافتيار وظهاراذوالاظهار
ونصاراذوالانتصار جلالا كملا رفعا بهيا بحيانا جملانا جولانا وعظمانا قل
كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل القنائيين قل كل ليقولون لا اله الا
الذى امنت به النجائيين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل
السبابيين قل كل ليقولون لا اله لا الذى امنت به كل الواغيين قل كل
ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل العقاييين قل كل ليقولون لا اله الا
الذى امنت كل النظاميين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل
الكتابيين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل الذهابيين قل
كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل المداديين قل كل ليقولون
لا اله الا الذى امنت به كل البنائيين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت
به كل التوابيين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل العماريين
قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل الجراكيين قل كل ليقولون
لا اله الا الذى امنت به كل السكانيين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به

كل القبائثين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل الضرابين قل كل
ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل الخراجين قل كل ليقولون لا اله الا
الذى امنت به كل الداخليين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به
كل المساكنين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل الجرائين قل
كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل الوفاديين قل كل ليقولون لا اله
الا الذى امنت به كل الفراسيين قل كل ليقون لا اله الا الذى امنت به كل
الايابيين قل كل ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل البلائيين قل كل
ليقولون لا اله الا الذى امنت به كل النطاقين (ميرزا كريم) از خنده مردم
شمار ابخدا اين كتاب وابدهيد به بينم كتاب والزيار قلى كرفت باز كرد
كفت به به لا اله الا انا احد الاحيد لا اله الا انا الصماد الصميد انى انا الله
لا اله الا انا السراج السريج انى انا الله لا اله الا انا القدام القديم انى انا الله لا اله
الا انا الجذاب الجذيب انى انا الله لا اله الا انا الطراز الطريز (يارقلى)
عمو كرمانشاهى اين كتاب از كيه چيه از خنده مرديم جان من بده
به بينم كتاب را كرفت واكرد ياخليل بسم الله الاقدم الاقدم بسم
الله الواحد القدام بسم الله المقدم المقدم بسم الله القادم القدام بسم القادم
القدام بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدام بسم الله القادم
القدوم بسم الله القادم القدمان بسم الله القادم المتقدم بسم الله المتقدم
المقتدوم بسم الله القادم المتقادم بسم الله المستقدم المستقدم بسم الله القادم
القيدوم بسم الله القدم القدم بسم الله القدم القدم بسم الله الواحد المقادم
المقادم بسم الله القديم من ذى القدماء بسم الله القدم ذى القادمات بسم
الله القدم ذى الاقدام بسم الله القدم ذى الاقادم بسم الله القدم ذى القدام
بسم الله القدم ذى الاقادم بسم الله القدم ذى القدومين بسم الله القدم ذى
القدامين بسم المقدم بسم الله القدم ذى القدمين بسم الله قدم ذى

المقاديم بسم الله القدم ذی المقادم بسم الله ذی المقدمات بسم الله القدم ذی المقتدمات بسم الله القدم ذی التقدمات بسم الله القدم ذی المستقدمات بسم الله القدم ذی القدام بسم الله القدم ذی القدادم یاالله الله الواحد القدام یاالله الله المقدم المقدم یاالله الله المقدم المقدم یاالله الله القادم القدام یاالله الله القادم القدوم یاالله الله القادم القدمان یاالله الله القادم المتقدم یاالله الله المقدم المتقدم یاالله الله القادم المتقادم یاالله الله المستقدم المستقدم یاالله الله القادم القیدوم یاالله الله القدم القدم یاالله الله الواحد المقدم یاالله الله القدم ذی القدامین یاالله الله ذی القادمات یاالله الله القدم ذی الاقدام یاالله الله القدم ذی الاقدام همین طور هی ذی القدادم ذی المقادم ذی القدماء یاز ورق زد جای دیگرش را بازکرد دست بدهن گذارد وزدزیر خنده به بینید این جا معرکه است

سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت الكشف ذو الكشافین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت العذب ذو العذابین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت الهلك ذو الهلاكین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت الجذب ذو الجذابین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت القبض ذو القباضین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت الكلم ذو الكلامین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت الحشر ذو الحشارین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت النشر ذو النشارین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت البعث ذو البعاثین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت العرض ذو العراضین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت الختم ذو الختامین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت القصص ذو القصاصین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك انت الصبب ذو الصبابین سبحانك اللهم ان لا اله الا ایاك وانك

انت الركب ذوالركابين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الحول ذوالحوالين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الطيب ذوالطيابين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت المبلو ذوالبلاويين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت درك ذوالدراكين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الاف ذوالافين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت النزع ذوالنزاعين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الفضح ذو الفضاحين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت السبغ ذوالسباغين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الطبع ذوانطباعين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الولج ذوالولاجين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الوسق ذوالوساقين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الردذوالردادين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الفرض ذوالفراضين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت السقط ذوالسقاطين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت اللين ذوالليانين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت المكر ذوالمكارين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الفزع ذوالفزاعين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك انك انت الغزل ذوالعزالين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت البرك ذو البراكين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الخلف ذوالخلافين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الحرز ذوالحرازين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك انك انت الدرج ذوالدراجين سبحانك اللهم ان لا له الا اياك وانك انت البيرذوالبيارين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك انك انت الغيث ذوالغياثين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الوضع ذو الوضاعين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت البيض ذوالبياضين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت النكس ذوالنكاسين سبحانك

اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت النبذ ذو النباذين سبحانك اللهم ان لا اله
الا اياك وانك انت الفسح ذو الفساحين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك
وانك انت الوصل ذو الوصالين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت
العتق ذو العتاقين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الرتل ذو الرتالين
سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الزود ذو الزوادين سبحانك
اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت المحص ذو المحاصين سبحانك اللهم ان لا اله
الا اياك وانك انت المحق ذو المحاقين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك
انت الهزء ذو الهزائين سبحانك اللهم لا اله الا انت وانك انت الاترك
ذو الاتراكين رفقا همه ققه فه قه (قربان خداى دو اتركى)

سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت النسخ ذو النساخين سبحانك
اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الآتى ذو الاتين سبحانك اللهم ان لا اله
الا اياك وانك انت التم ذو التمامين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك
انت الكساء ذو الكسائين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت
الطمس ذو الطماسين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الفرق
ذو الفراقين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك انك انت الخزى ذو الخزائين
سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت العوض ذو العواضين سبحانك
اللهم ان لا اله الا اياك وانك انت الستر ذو الستارين سبحانك اللهم ان لا
اله الا اياك وانك انت العمق ذو العماقين

اعضاء وجوارح رفقا مثل اجزاء مكينهٔ برق وبخار از خنده ميلرزد
ودر هيچكس حالى نمانده آتش سماور چند دفعه خاموش سه چهار
ساعت از روز كذشته هيچكس ملتفت وقت چاهى وغليان نشده
مكر ميرزا عبد الباقى مثل مار كزيده كه راه دهانش بسته ونتواند فرياد نمايد
چطور مى پيچد چشمهايش بدوران افتاده وضعى عجيب از رخسار ه وكونه

او پیداست زمن مه هم باخود میکند چه قدر حالت نشستن و سر را بزانوا
گذاردن و برداشتن وزمزمه کردن او شبیه است بعکسهائی که در کتاب
لیلی ومجنون میکشند یا تریاکیهائی که وقت تریاکشان گذشته باشد (بارقلی)
آقای علیم السلطنه این کتاب بااین چاپ وکاغذ وجلد اگر هزلیات است
در هزلیات الفاظ ومعانی مربوط شیرین مضحك باید باشد دراین کتاب
یکمطلب مربوط نیست گذشته از اینکه کتب هزلیات باین اندازه
اهتمام بچاپ اونمیکنند (علیم السلطنه) خاطر مهر مظاهر آقایان مسبوق
باشدکه من خودم شیعهٔ اثنی عشری یم وپدرم شیعهٔ اثنی عشری است در
کرمانشاه حالت وآداب واخلاق ودیانت مامشهوراست اگرتمام شهر
کرمانشاه خانهٔ باشد که اول طلوع صبح بیدار و فریضهٔ صبح را بوقت
خودادا کند خانهٔ ماست اگر در تمام شهر کسی یافت شود که وجوهات
مالیهٔ الیههٔ خودرا خمس وزکوة وسهم امام تادینار آخر بدهد پدرمن
بود ازسعادت مرحوم والد همین بس که درراه زیارت جان بجان آفرین
تسلیم نمود خدمت آقایان خود بعرض میرسانم درسنهٔ ۱۳۲۶ که محمدعلی
میرزا مشروطیت را بهم زد وادارهٔ استبداد رونقی بکمال گرفت هر
یك از کارکنان ملت ومشروطیت گرفتار بعضی دراطراف پراکنده
بعضی بسفارتخانه های خارجه متحصن بعضی درخانه ها مخفی وپنهان
بودند یکی ازاعضاء معتبرانجمن آذربایجان درطهران بابیست وهفت
نفردرخانه یکنفربابی دم دروازهٔ قزوین مخفی بودند وهیچ کس بحال
انها مطلع نشده تاماه شوال سنهٔ ۱۳۲۶ ازطهران فرار کردند جمعی
ازانها بکرمانشاه رسیدند برحسب سابقهٔ که با مرحوم والدداشتند در
حالت خفاء برماوارد کردند شبی ازشبهای درمقام سرگذشت
خودشان ازاین شخص بابی تشکر کردند که این شخص بابی نه فقط

در محیط طهران از ما حفاظت نمود بلکه در تمام نقاط ایران که رفتیم
و میرویم کفایت حفظ مارا کرده در وقت فرار از طهران ما بیست
و هفت نفر سه قسمت شدیم هر قسمتی نه نفر و این شخص بابی بهر
قسمتی از ما یك کتاب بیان که قران انهاست و مال میرزا علی محمد است داد
و گفت کماشتگان استبداد در هرجا از شما تفتیش کنند و این کتاب را
در نزد شما به بینند و بفهمند که شما بابی هستید احدی بشما تعرض
نخواهد نمود زیرا که خاطر اقدس اعلیحضرت همایونی مسبوق
است که فرقهٔ بابیه جدا هواخواه شاه و مخالف ملت و مشروطیت اند
و بر حسب لوحهٔ عباس افندی اطاعت پادشاه عصر برانها فرض و متحتم
است و انصافاهم خیلی بدرد ما خورد در اصفهان و عراق و بروجرد
گرفتار اقبال الدولة و عضد السلطان و امیر افخم شدیم و این کتاب مارا
خلاص نمود این جماعت در کرمانشاه بودند تا محمد علی میرزا خلع و طهران
بدست مجاهدین فتح شد در رکاب اقای بهبهانی که از عتبات مراجعت
میکردند بطهران رفتند و مقداری از مخلفات خودشان را بمرحوم والد
دادند از جمله این کتاب بود هرساله ایام ربیع مایه سرور بود (یارقلی)
عجبا این کتابیکه از خنده کمر مارا سست نمود در نزد بابیان چه منزلتی
دارد، حالت جناب میرزا عبد الباقی هم خیلی سخت در هم است که
این معمای عجیب را حل نماید (میرزا عبد الباقی) یکدفعه بر آشفت
این کتاب کتاب مستطاب بیان است که بید قدیم قویم قدرت اولی
تصنیف شده و شما از روی جهل بگفتار دربار کبریائی میخندید
بظهورات اشراقات عرشیه ملکوتیه عالیه اعلی روح من فی الابداع
والاختراع والانشاء والایجاد فداه استهزاء میکنید (آمحمد جواد)
حالا مرا یقین شد که حالت میرزا بهم خورده (آمحمد جعفر) مسلم است

که با کش میشود (آسید حسین) باید جنون ادواری داشته باشد
(پارقلی) دار وجود جنگل مولای عجیب و وحشستان غریبی است
هرچه انسان نمیرد تازه تر از تازه تری می بیند حقیقه هیچ برهانی
بر لاحدی واجب الوجود بهتر و بالاتر از لاحدی موجودات او نیست
ظهورات وجود را نمرهٔ مخصوص و درجهٔ محدود نباشد هر ممکنی که
لباس وجود بخود آراید مثل و مانند و شبیه و نظیر در سابق و لاحق
و مقارن از برای او نیست هر آن از این بیست و چهار ساعت مسافرت
که برما گذشته جلوهٔ تازه ظهوری تازه می بینیم این حال الآن ما حالیست
که هرگز در فضای خیال مجال تصوران نبوده این کتاب پوچ مضحك
عجیب و این عقیده هرگز باور نکردنی یکی از غرائب عالم کون
و فساد است حقیقه جناب میرزا این کتابیکه میرزا علی محمد برای
اثبات مقامات خود اظهار نموده همین است ولی خواهش که خیلی
سهل و ساده و مختصر بفرمائید (میرزا عبدالباقی) بله بله بله مثل
قران است بلکه بالاتر است (یارقلی) بنده اصلا از مطلق کتب
سماویه خبر ندارم از توریه و انجیل و قران مطلع نیستم سابقا هم مکرر
در مکرر و خاطر نشان شما نمودم که این مذاکره من باشما اول قدمی است
از من که در دائرهٔ مذاکرهٔ دینی گذاشته میشود صحبت ما باشما دیروز باینجا
ختم شد که در بازار فرس و شهر شیراز زبان عربی را معجزه قرار دادن
مثل این است که در پاریس و لندن کسی دعوای پیغمبری کند و زبان ترکی را
معجزهٔ خود قرار دهد و در صورتیکه زبان ترکی صحیح باشد جای
مسخره و مورد خنده است اما اگر در نزد ترك هاهم مسخره و جای خنده
باشد غیر از اینکه این شخص سفیه و دیوانه است هیچ محلی ندارد و بافتن
یك سلسله کلماتی که از اصول قواعد زبان عاری است کار هر دیوانه بازاری

است (میرزعبدالباقی) اگر سرور معظم آقای یارقلی از قران خبر
ندارند شما که خبردارید در قرآن مجید خداوند حمید میفرماید
(یاحسرةً علی العباد مایاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن)
همواره هادیان سبل وصاحبان رسل وهیاکل ملکوتیه ظهوریه
عرشیه درنظر جهال ومورد استهزاء بوده‌اند وبسفاهت وجنون محکوم
چنانچه عقل اول ومبدا فیض اقدس حضرت پیغمبر را هم دیوانه گفتند
آیهٔ وافی هدایه (وماهو علی الغیب بضنین وماهو بقول شاعر مجنون
ان هو الا ذکر للعالمین) شاهد برهمین است فرعون هم بنص آیهٔ وافی
هدایه (ان هذا الرسول الذی ارسل الیکم لمجنون) حضرت موسی
را مجنون گفت پس اگر این ظهور اتم وکلمات باهرات مورد استهزاء
باشد بردامن کبریاش ننشیند گرد (یارقلی) آیا هیچ شنیده اید که
شاعر گفته دانهٔ فلفل سیاه خال مه رویان سیاه § هردو مشکینند اما
این کجا وان کجا) آیا هیچ شنیده اید که خاجه حافظ همشهری میرزا
علی محمد میگوید

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند ... نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه هرکه طرف کله کج نهاد وتند نشست ... کلاه داری وآئین سروری داند
هزار نکتهٔ باریک تر زمو اینجاست ... نه هرکه سر نتراشد قلندری داند

اگر حضرت موسی وحضرت خاتم مطلق را در مقام جسارت دیوانه
گفتند ولی تمام عقلا واساتید فن سحر وفصاحت پس ازاین همه تلاش
ورنج درتقابل وضدیت پیشانی عجز ونیاز بزمین بندگی واطاعت
سائیده‌اند ، اما رفیق بنازم بااین کلام دیوانه که هر دیوانهٔ مسخره بصد
هزار درجه ازاو بهتر می بافد بهتر میخواند بهتر مینویسد شنیدهٔ که گاهی
بزرگان عالم را درمعرض استهزاء برآمدند اما هرکس که استهزاء میشود

بزرك نيست ، شنيدهٔ كه سلاطين عالم دشمن دارند ولی هر كس دشمن
دارد سلطان نيست تقلب ناپاكی را حدی است تلاوت اين آيات باهرات
باصد هزار من سريشم فرنكی چرندهای بيان را اصلاح نميكنند مكر انكه
بيچاره های ساده لوح را در عقيدهٔ خود سست خواهد نمود (عبد الباقی)
مظاهر ظهورات افاقيه وانفسيه عوالم ناسوت ولاهوت وملكوت
وجبروت وغيب الغيوب وهياكل روحيه مطهره مقدسه اشراقات انوار
مستشرقه جلاليه جماليه روح من فی الكون فداه كه برحمت غيب الغيوبی
تجلی وبقدرت لايزاليه ترقی وبتشققات فائقه ازليهٔ سرمديه برامهات
اربعه ومواليد ثلاثه عظمت اسطقسه فوق الاسطقسات حيازت
كرده اند هركز تعقل وتصور وتخيل تقيد وتقييد در ساحت قدس
مظاهر ان انوار جلاليه جماليه وظهورات افاقيه وانفسيه نخواهد رفت
شؤنات مطهره ان مظاهر غيبيه صمدانيه بمراتب فوقيه مالايتناهی بمالا
يتناهی اعلی وارفع واشرف واقدس وامنع واكمل وافضل از اين است
كه كفته شود (اقای آسيد حسين) بجدم اصلا نفهميدم (آمحمد جواد)
بجان همكی يك كلمه مقصود ميرزا را نفهميدم (آميرزا كريم بله والله
من هم هرچه كوش دادم هيچ چيز دستكيرم نشد (حاج محمد حسين)
شايد طلسمی باشد (آمحمد جعفر) احتمال دارد ذكری يادعائی خوانده
(يارقلی) آميرزا قدری ساده وبزبان فارسی بفرمائيد درست مطلب
دست نيامد (عليم السلطنه) بنده از قراری كه شنيده ام اين حضرات ميكويند
صرف ونحو اسم دو ملك مقرب الهی است كه بجرم سوء ادب از ساحت
قدس لاهوت بحضيض ناسوت افتادند ودر سوراخ تنك دهنهای بچها در
مكاتب معاقب ومعذب بودند تا از ميامن ظهور باب قلم عفو ايزدی بر صفحه
جرم صرف ونحو كشيده شد وبعالم بالا صعود نمودند ديكر صرف ونحوی

در كار نيست شايد مقصود ميرزا از كلمات بغرنجي كه فرمودند همين باشد
رفقا همه خنده قه قه قه (يارقلي) اصلا تعلق معني از اين حروف نميشود وغير
از بافتن چرند والفاظ بيربط بيمعني و لقلقه لسان حاصلي ندارد مگر بيچاره
عاميان دهاتي ساده لوح را گول ميزند كه نميفهمند صرف يعني چه
نحو چه معني دارد ، برادر عزيز زبان و حرف زدن وسيله فهم مقاصد
بشريست كه اگر در تحت ضابطه وميزان معني نباشد محال است كسي
مقصود كسي را بفهمد واين ضابطه وميزان را صرف و نحو ميگويند
و در تمام السنه عالم ساري است اختصاص بزبان عربي ندارد اگر در
فارسي بخواهند رفتن شمارا بخانهٔ كسي بفهمانند ميگويند (شما
رفتي انجا) ياء علامت مخاطب را در فعل ملحق كنند اما اگر بگويند
(رفت) اين مقصود كه رفتن شما باشد فهميده نميشوند وهمچنين در
عربي ميگويند (ذهبت عنده) اگر (ذهب عندي) بگويند
رفتن ديگري مفهوم ميشود نه شما . در زبان فرانسه انگليس روس
المان ترك وغير اينها از تمام زبانهاي ملل همين قاعده صرف و نحو
معمول است . چه خوش بود پرچم نسيم عفو عليمحمد دستي بر تمام
السنه اهل عالم بكشد وهمه را از اين دو قيد آزاد كند وراه تفهيم وتفهم
كليهٔ بشري را بهم زند اختصاص زبان عرب را باين دو قيد صرف و نحو
يك سفاهت عجيب لقلقه لسان غريبي است كه اصلا معني ندارد گذشته
از رواج ودوران كتب عربيه عتيقه از قبيل سيوطي و جامي واجروميه
وصمديه وغيرها در تمام ملل مختلفه اسلاميه هر روزه علماء عربيه
در مصر وسوريا كتابهاي تازه بتازه نو بنو تصنيف ميكنند وعالم
مطبوعات ادبيه را رونقي بكمال ميدهند واز هيچ نقطه در هيچ مدرسه
از هيچ كتابي در هيچ خطابي صرف و نحو نرفته مگر از بيابان ميرزا علي

بحمد که انهم معلوم است ملکه عقل وفهم وشعور ازاو رفته نه ملکه صرف ونحو واقعاً انسان تاکی حرف بیمعنی زند وبچرند بافی خودرا آموخته کند (میرزا عبدالباقی) محال است واجب درصورت امکان تجلی کند وبلوازم ممکنات ملتزم گردد قادرمتعالیکه ماهیة نهماء دهماء ظلماء غسواء را بوجود زراق براق شراق طراق مزین میفرماید البته قادراست فعلی را جامد اسم را مشتق وحرف را مستقبل فاعل را منصوب مفعول را مجرور فرماید ازمادهٔ زبان عربی عجمی ازعجمی عربی بسازد قدرت خلاق متعال بکل موجودات مساوی است این کلام کلام الهی است این نطق نطق معجز نمای غیبی است کلام الهی مقید نخواهد شد قانون خود قید است چنانچه میگویند سلطنت استبداد که بی قانونی است حریه است ومشروطیت که مقید بقانون است قید است (یارقلی) آمیرزا تاچه اندازه باید مامات بخت برگشته ایرانی بی وجدانی خود را در جامعهٔ ملل مدلل نمائیم ودر پیشگاه تمام عقلای روی زمین سرشکست باشیم آخر بافتن الفاظ بیربط تاکی لقلقه زبان بیهوده تاچند گفتن جمله های بیمعنی تاچه اندازه نه از خالق شرمی نه از مخلوق حیائی نه ازوجدان ازرمی بنازم بکردگاری که پرکار قدرت او فقط در دائره چرند کوئی دورمیزند وهرمستی هرجرمی هربنگی هر دیوانهٔ هر بیشعوری هرسرسام زدهٔ هرحسبهٔ درشب بحران درچرندو پرند وپرت وپلا ازاو قادر تر است (آمحمدجواد) قدرت من ازاین کردکار خیلی خیلی بیشتر است اگر او فاعل را مفعول مجرور را منصوب فارسی را عربی میکند من ازلغه حیوانات مثل سك وخروس وبز زبان آدمی میسازم ، ایها الشیراز البزاز الجانباز النیزه باز الیارم باز القیوم القیقام القیقوم القیقیم القیقیلی قیقوم ، ان البباب البواب البیبوب

البیبب البیبباب البیبوم الحام الحیحام الحیحوم حو حوحو . رفقا
همه قه‌قه‌قه ان الباقی البیقاقی البقاقی البقوقی البیقیقی البق بق بقومعق
قدرت این است تاخواستم صدای خروس کلام ادمی شد صدای سك
بشکل زبان آدم صورت گرفت اگر رفقا ازخنده غش نکنند
بیشتر ازاین قدرت وتوانائی خودم را اظهار میکنم بطوری که باب
بگردم‌ن نرسد (میرزا عبدالباقی) چشم را بزمین دوخته قلیان را
خیلی یواش یواش بحالت شخص فکور متحیر میکشد پرپیداست
که درمجال خیال دنبال جواب میگردد یکدفعه صدای کوبیدن در
بلند شد رئیس بلدیه ازطرف قومندان که عسکر درشرف حرکت است
کشتی شطی کوچکی (استملنج) ازبرای شخص شماو خودم مهیا
است اگرمیل دارید بفرمائد رفقا همه بهم نگاه کردند (آمحمدجواد)
صحبت جناب یارقلی ومیرزا عبدالباقی فرصت بما نداد که دراین خصوص
گفتگو کنیم (آمحمدجعفر) بنظر من فعلا موقع گفتگو گذشته باید برویم
(حاجی محمدحسین) من که فی الواقع خیلی ممنونم که این پیش آمدها
نتیجه خیلی مطبوع مرغوبی تولید نمود گذشته ازفیض ملاقات حضرت
قومندان وحلاوت فرمایشات جناب یارقلی ووو ثانیا زیارت حضرت
مولی الموالی که سرمایه فیض نشاتین وفوز دارین است موفق میشویم
صدق الله العلی العظیم (عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم) رفتیم
تمام اهالی مسیب ازمامورین ملکی وعسکری وسایرین بعنوان
مشایعت واستقبال وتماشا کنارشط جمع زنها هلهله کنان نغمای
موزیکان نظامی هم درکاراست ازورودما واحترامات فوق العادة قومندان
تمام اهالی ازشنیدن ودیدن موزیك وحرکات عسکری دست کشیده
بنظری عجیب درما می نگرند بهرجهت رفتیم بکشتی نشستیم نیم ساعت

تقریبا بسده [١] رسیدیم اهالی وعشایر اطراف سده باحالت هوسه که ملت عرب را عادت است استقبال کردند کشتی ما ایستاده ولی طرادهای بادی که از عساکر بود گذشته رفتند شیخ سده پس از استیذان باسایر مشایخ بحضور حضرت قومندان شرفیاب شده اظهار اطاعت وخضوع از اوامر دولت نموده مشمول عنایت قومندانی گردیدند رفتند پیاده شدیم بالای پل قدری سیاحت کردیم جر ثقیلهای متحرکی که روی پل بالای راه آهن سیر میکنند ودرهای آهنین

[١] سده نقطه ایست در مشرق حقیقی کربلا و مغرب حقیقی حله در ساحل فرات و نزدیک ترین سواحل فرات بکربلاء معلی همین نقطه است قسمت آبی که اراضی حله را (شط حله) فیض میدهد از همین نقطه بریده میشود و قسمت آبی که بکربلاء معلی که نهر (حسینی است) از پائین این نقطه به نیم فرسخ میرود اهمیت این نقطه از حیث هوا و موقع جغرافیائی که واقع بین دو شهر معمور و اراضی زرخیز کربلا و حله از این جا سیراب میشوند فوق العاده جالب دقت است سالیان دراز بر این منابع ثروت تمام نشدنی گذشت که از بی اعتنائی باهمیت این نقطه شش ماه از فیضان شط غریق و متعفن و شش ماه از نقاصان شط تشنه وسوزان بودند دولت عثمانی از چند سال باین طرف در فکر اصلاح بر آمده یك قنطره دردار بسیار محکم متقن متین باسلوب پلهای تازهٔ اروپا در تحت نظارت واستادی مهندسین انکلیسی در مدت ده سال بمصرف یك ملیون لیره عثمانی ساخت و الآن سه سال است که در زیادی و کمی شط بواسطهٔ برداشتن و گذاشتن درهای آهنین پل بیك میزان مستقیم آب بکربلا و حله میریزد یکی از مهندسین انکلیس که اول برای ساختن پل نامزد گردید و سه سال مالیهٔ هنگفتی از عثمانی برباد داد و کاری نکرد —

چشمه‌هارا بومی دارد ومی گذارد دیدیم رفقا از این عمل عجیب
که نتیجه علم است خیلی در شگفتند قبل از حرب عمومی
مستحفظین پل تماما انکلیسی بوده‌اند پس از اعلان حرب عمومی
دولت انکلیسیهارا معزول ومامورین ترك بنظارت یك نفر المانی
باکمال خوبی حفظ وحراست قنطره‌را بعهده گرفتند بکشتی نشسته
بطرف طویریج روانه شدیم دراثناء راه اغلب اراضی طرفین شط

— کتابی تصنیف کرده قسمت عمدهٔ این کتاب باهمیت موقع سیاسی
وتجاری وصناعی وزراعتی این نقطه راجع است قسمت دیگرش راجع باتحاد
واختلاف مجری دجله وفرات است که این دونهر عظیم قبل ازده هزار
سال یك نهر بسیار بزرك بوده‌اند رفته رفته بواسطهٔ فیضان که لازمه‌اش
انبساط آب درجلکه‌های وسیع ونقاط منخفضه است وخاك اندازی که
طبیعی سیر این آب از اراضی رملیه خاکزاد است یك مجری دیگری
تشکیل شده وخورده خورده وحدت انها بدوئیت که معلول قهری از
اختلاف مسلك هردو موجودی است نتیجه داده‌است فتوای این
مهندس براین است که هر دولت عالم بخواهد ازعراق عرب منتفع شود
باید دوثلث مجری شط باتحاد ده هزار سال پیش برگرداند ویك نهر
بسیار بزرك تشکیل دهد وبواسطهٔ شعبات علمیهٔ هندسی تمام اراضی
عراق‌را در منتهی درجه کمال سیر آب نماید وبعد در فوائد عجیبهٔ این عمل
موهوم دادبیان میدهد لطف این جاست که این کتاب بتمام السنه اروپا
ترجمه وچندین بار طبع شد ومطالب او درمحافل علمی اروپا مطرح
مذاکره گردید ودرملت صاحب این مملکت نام ونشانی ازاین کتاب
نبود اخیرا یك یادو نسخه‌ازان بواسطهٔ المانیها باسلامبول آمده‌است

اهالی سده تماما شیعه‌مذهب وبااخلاق وازارتکاب رذائل تادرجهٔ

مزروع و آباد است یک ساعت و نیم که راه طی کردیم بقصبه طویریج (۱) رسیدیم روی جسر و قهوه خانه ها تماما از جمعیت پر و هیئت مامورین ملکی و عسکری باستقبال آمده اند لب جسر پیاده شدیم درسرایه حکومتی نهار چیده اند رفتیم پس از صرف نهار قومندان از هیئت عسکریه بازدید نمود بتفتیش ادارات نظامی پرداخت یارقلی از قومندان مدت مکث در طویریج را پرسید فرمود الان امر دادم که فوج بطرف کوفه حرکت کنند و ما امشب را در منزل شیخ بنی حصین علوان راحت نموده اول طلیعه فجر بکشتی نشسته دو ساعت از آفتاب گذشته بکوفه میرسیم شما هم در حرکت با عساکر یا پرداختن بگردش یا تشرف بکربلای معلا

— معصوم مندولی مع التاسف مهندسین انکلیسی همان اندازه مهارت که در ساختن این پل بکار برده همان اندازه هم در فساد اخلاق و تضییع حیثیات روحیه اهالی عمل غریبه بخرج داده اند و الان میتوان بطور جدی گفت که اعراب سده بالمره از عصبیه قومی و دینی دست کشیده و تمام همت خود را در خدمت اروپائی کاشته و نتیجه این خدمت را فقط در خوردن چند گلاس مشروب و و و منحصر میدانند یکی از مهندسین شب خواب دیدو سنی شد و هر روز عصر که عمله از کار دست میکشیدند این لامذهب پولتیکی انهارا جمع کرده بخلافة خلفاء و فقه فقهاء اربعه دعوت میکیرد

(۱) ببعد چهار فرسخ از شمال شرقی کربلای معلا در ساحل فرات واقع است مرکز حکومت نشین هندیه که اراضی طرفین شط از سده تا ذی الکفل را گویند همین جاست عربهای هندیه بحصین بن نمیر منسوب و به بنی حصین مشهور و در کثرت جمعیت و شجاعت معروف و شیعی مذهبند زراعت هندیه عمده برنج است و کلیه این زراعة در طویریج سفید شده بفروش میرسد کنارهٔ شط از دو طرف مسافت

مختارید هرچه میل آقایان اقتضامیکند همان خاهان منست الآن پنج
بغروب است مدت ایاب وذهاب شما شش ساعت بیش نخواهد بود
دوساعت هم برای زیارت کافی است ساعت سه‌ازشب منتظرشماخواهم
بودمالهای خوب راهرو حاضراست رفقاهمه با کمال تشکر زیارت رااختیار
کردند علوان شیخ بنی حسین حاضر پسرخودرا باده نفرسوار همراه
مانموده بطرف کربلا روانه‌شدیم خط مرورما اغلب در اراضی
مزروع وآباداست درخیلی ازمزارع کوخهای خیلی بزرك بوریائی
دیده‌میشود که‌مهمانخانه رئیس انجااست سواره‌های عرب بتاختن
وخواندن (حدی) که‌مخصوص سواره اعراب است مشغولند دو
ساعت الاربع بارض اقدس حسینی رسیدیم اصلاح وشست وشوئی از
ظاهر نموده برای تطهیر باطن بخرابات حقیقی شتافتیم درب صحن مقدس
درویشی تاسینه درو صله‌های کهنه فرورفته با آهنگی مخصوص که جالب قلب

— زیادی راباقیراندوده‌اندوهرچند زرع مربع بوریائی نصب کرده‌اند
کشلهائی ازبرنج ریخته‌اند زنهای عرب باآسیاهای دستی که‌ازچوپ وقیر
ساخته‌اند بسفید کردن برنج مشغولند عمده عمارات معتبروبازارودکاکین
وکاروانسراها وابنیهٔ حکومت درجانب شرقی شط واقع است بناهای
خوب ومرغوب این جااغلب مال یهوداست . چندسال قبل عربی ازاهالی
این جاسودای جنون پسرش زده‌دوسال تمام شب وروز بالای نخلی ازخرما
تعیش نمود مادرش برای اوغذائی آورده بالامیداد می خورد رفته‌رفته
مرنهاباواراداتی پیدا کردندو نزدیك بود اوهم درسلك میرزاعلی محمدباب
منسلك گردد که‌دست تقدیرناگهانی آتشی بباغ افروخت وتمام ان باغها
وکوخ‌های اطراف بضمیمهٔ این دیوانهٔ بیچاره سوخت ازعجائب انکه‌منزلگاه
فاحشهٔ که‌خیمهٔ پشمینه بیش نبود دربحبوحهٔ ان حریق سالم ماند .

بود فریاد زد (اهای کسانیکه زوارید نه سیاح از فقیر دست گیری کنید) میرزا
عبدالباقی بیخود با حالتی تغیر آمیز رو بدرویش که همه زوارند (درویش)
با تبسمی متین زائر کوی حسینی دشمن باب و بهااست) رنك لب و دندان
میرزا یکی شد از روی تغیر گفت بنظرم چرس فقیر دیر شده (درویش)
بندکان خاص علام الغیوب ، درجهان جار جواسیس القلوب) بایك
عالم شکفت باستان مقدس شتافتیم از آداب زیارت فارغ شدیم حرم محترم
حضرت ابوالفضل را وجهه همت ساختیم در وسط بازار بین الحرمین باز
همان درویش تا سینهٔ در کهنه فرو رفته بهمان آهنك گیر فریاد کرد
(آهــای کسانیــکه معنی زیارت را فهمیده اید نه صورت از فقیر
دستگیری کنید) (حاج رضاعلی آخانی) بدرویش متوجه شد بالهجهٔ
سخریهٔ مانند که جناب فقیر هر کس باین عتبه تشرف میجوید البته
معنی زیارت را فهمیده است (درویش) اگر معنی زیارت را فهمیده
بودی آخان را امام نمیدانستی رنك رضاقلی پرید حیرت در حیرهٔ همکی
افزود سید خادمیکه همراه بود اظهار داشت آقایان سر بسرش نگذارید
دیوانه است بفرمائید رفتیم محاذی در قبله رسیدیم مشغول تعظیم بارکاه
بودیم باز صدائی خیلی گیرنده بلند شد (اهای کسانی که از حقیقت بوئی
شنیده اید از فقیر دستگیری کنید) دیدیم همان درویش بهمان وضع
پهلوی سقاخانه خزیده مثل اینکه مدتها است ازاین نقطه نجنبیده همکی
مثل چوب بجای خود خشك شدیم (آحمد جعفر) بطرف او رفته
بابیانی در کمال احترام و ادب که جنـاب درویش غیر از حقیقت چیزی
نمیبینم درویش باز خندید و گفت حیقیت بین بنام صلح کل کل و مل و خار
و سرکه را بیك چوب نمیراند احمد جعفر یکدفعه بخود لرزید و متحیرانه
گفت عجب درویشی است باز سید خادم آقایان بفرمائید این پدر سوخته

تریاکی روزی صد جا عوض میکنند از هر کوچه که شخص میرود این پدرسوخته انجا نشسته مثل جن از حال ومال هر کس خبر میدهد مار وعقرب وزنبور را مثل پسته ونقل وبادام میخورد خاب ابدا ندارد در سرما وگرما لباس او همین است بفرمائید پدرسوخته غریبی است بفرمائید ما جمعه های بیروح از شدت اصرار سید روانه حرم محترم شدیم ولی از برای کسی حالی نمانده از آداب زیارت فارغ شدیم برگشتیم از در سمت مشرق مقابل کفش داری رکن ایوان که در منتها الیه بازار واقع شده بیرون آمدیم یکدفعه سید خادم گفت آقایان ببینید همان پدرسوخته دیدیم ردیف گداها روی زمین نشسته بهمان وضع در کهنه فرو رفته فریاد میزند (اهای پیروان محمدی که با حضرتش سودای جانی کرده اید از فقیر دستگیری کنید) (میرزا کریم) جرئت اینکه با درویش طرف شود نکرده زیر لبکی باخود حدیث نفس کرد که امیدوارم همهٔ مسلمانان با صاحب دین خود سودای جانی کرده باشند درویش تبسمی نمود که آرزو برجوانان عیب نیست هر کس سودای جانی با محمد کرده باشد خلعت خلافت کبری الهیه اش را بقامت هر کس زیبا نداند میرزا کریم از جا جست بزمین خورد مدهوش شد سید خادم محض زیادی دخل کفش را از پا کند ودرویش بیچاره را بباد زدن گرفت تمام سر وصورت درویش غرق خون شد ماهم پریشان خاطر از ترس اینکه مبادا سید درویش را تلف کند حالی پیدا کرده میرزا کریم را بدوش گرفته رو بدروازه نجف شتافتیم سید خادم همین که دید ما رفتیم درویش را رها کرد و آمد با هزار کله که چرا نگذاشتید این پدرسوخته را بعزرائیل برسانم وجان عالمی را خلاص کنم تا وسط میدان سقائی پیدا شد یك مشك آب بسر وصورت میرزا کریم ریختیم بهوش آمد با سید خادم وداع کردیم از هم بخوشی گذشتیم رفت

که درویش بیچاره را بکشد ما هم با یک دنیا بهت و حیرت و شکفت بطرف دروازه رفتیم در وسط تنگنای دروازه درویش را با همان وضع با یک صورت پاک که اصلا اثری از خون در او نیست نشسته دیدیم در این اثناء که چشم را بدرویش دوخته ایم و با اینکه می بینیم شخص او است ولی عقل از شدت بهت و حیرت باور نمیکند که او باشد یک مرتبه زیاده از صد بار قاطر و الاغ و شتر فضای دروازه را پر کردند هر کس بگوشه رفت ولی چشم همه بدرویش است که با این کهنه ها چه میکند چه طور بر میخیزد و بکجا میرود دیگر دفعه مثل مار سر بزمین گذاشت و در زمین فرو رفت مالها که گذشتن از زمین بیرون آمد و نشست و فریاد زد

(اهای کسانی که برای هدایت دیگران اسم و رسم و دین و مذهب خود را پنهان کرده از این فقیر دستگیری کن) یارقلی سر را پائین انداخت و رفت دیگران هم سوار شدند بتاخت روانه شدیم ولی صفحهٔ ذهن هر یک بحالات درویش مشغول و هیچکدام بدیگری نگاه نمیکنند در منتهی الیه وادی این که رسیدیم مشغول بوداع با اهل قبور بودیم یکمرتبه دیدیم درویش بالای مفتول تلگراف با تمام احمال و اثقال او که کهنه است باضافهٔ یک منقل آتش بطوری در راحت است مثل اینکه بالای صفحهٔ خیلی مسطح بسیار راحت نشسته است فریاد زد (اهای دستگیری از فقیر نکردید ولی فقیر از شما دستگیری میکند) فردا عصری بکوفه می رسید زیارت مولی الموالی تشرف جسته بر گردید در همان کوفه منزل کنید که ورود این اردو در نجف اشرف خالی از خطر نخواهد بود عجب این جا است که این دفعه هر کدام خواستیم از درویش سؤال بکنیم نمیتوانیم زبان در دهان همان اندازه حرکت میکند که رطوبت دهن را بلع نماید دیگر قادر بتکلم نیست الآن هم سه ربع از مغرب گذشته پسر علوان هم خیلی

تعجیل میکنند لطیفه اینجا است که این همه اعمال غریبه درویش در چشم
اعراب بنظر غرابت دیده نمیشود و از حال ما تعجب میکنند که چطور
شیفتهٔ احوال درویشیم بهر جهت با کمال تاخت ومنتهی درجهٔ حیرت
ساعت سه از شب بطویریج رسیده و وارد منزل علوان شدیم پس از صرف
شام بواسطه خستگی فراوان از قومندان رخصت طلبیده براحتگاه مخصوص
رفته خوابیدیم ولی خواب کجا حالات درویش در نظر مجسم میشود
ممکن نیست ذهن از فکر او بیرون رود علی الخصوص این اخبار خطرناکی
که هم داده است بیشتر صفحهٔ خیال را درهم برهم کرده است هرطور بود
اول طلیعهٔ فجر ادای فریضهٔ صبح نموده براه افتاده سوار کشتی شدیم
کشتی نیم ساعة به آفتاب حرکت کرد قومندان با شیخ بنی حصین در صالون
مشغول مذاکره است پس از قدری که گذشت پائین آمد با کمال ملاطفت
احوال پرسی نمود از تفصیل دیروز و حالات درویش بحضرتش عرضه شد
خیلی اظهار عجب داشت ولی اخبار خطرناك او را نگفتیم وعده دادند
که در مراجعت بکربلا درویش را ملاقات نمایند صحبتهای شیرین قومندان
قدری ما را بحال آورده از چهار موجهٔ بهت وحیرت نجات داده بستهٔ
جرایدی که دیروز از شام واسلامبول وارد شده باز کردند بخواندن
مشغول شدند یك دفعه باخود بنای تحسین گذاردند آفرین آفرین
آفرین احمد جمال پاشا قائد اردوی چهارم شاهانه که والی شامات وقائد
جنك مصر است در بیت المقدس باحیاء یك اثر تاریخی خیلی بزرك موفق
شده اند رجال با ادراك دولت عثمانیه بخوبی دیدند وفهمیدند که بایست
ترقی مسلمین از مجرای تشیید مبانی دین وعلوم قرآن مبین صورت پذیرد
چنانچه رجال بزرك اسلاف ما از همین رشته بغایة القصوای مدارج تمدن
رسیده اند سلطان صلاح الدین ایوبی مدرسهٔ دینیه که علوم تحصیل شده

درانجا فقط منحصر بعلوم اسلامیه در بیت المقدس باسم اتباع شافعی تاسیس نموده اوقاف کثیره از برای او مقرر داشته که الآن صورت آن درعتبهٔ اعدرسه خوانده میشود ولی سرگذشت ایام اوقاف و ترتیبات مدرسه را باخود در دیف صحایف تاریخیه نموده احمد جمال این مدرسه را احیا فرموده و اسم او را (کلیهٔ صلاحیه) گذارده است کلیهٔ دراصطلاح ما دار الفنون است این کلیه شبانه روزی است علومی که در انجـا خوانده میشود علوم شرعیـه است . حقوق . فنون . السنهٔ متنوعه ؟ لباس محصلین عمامـهٔ سفید جبـهٔ درازسیاه ترتیبات پروگرام مدرسه تعلق بوزارت معارف ندارد و مستقیماً بمشیخه اسلامیـه و نظارت اوقاف مربوط است واضافـهٔ پروگرام مرتب ساعق مخصوص هم باید قرآن مجید را با اصول تجوید و مراعات قرائت مختلفه وصوت بلند درمجلس مقداری بخوانند در تمام اوقات صلوت بایست بجماعت بخوانند وقت سحر باید از برای فریضهٔ صبح برخیزند اخبار صحنهٔ حرب اروپا را خواندند علوان رخصت حضور طلبیده آمد عرضه داشت دراراضی مخصوص خودم تهیهٔ نهار دیده اند چهار فرسخ راه آمده ایم پیاده شدیم درمضیف علوان صرف نهار شد قدری درباغات انجا گردش کرده بکشتی برگشته بطرف کوفه روانه شدیم .

تمام شد مجلد اول از کتاب گفتار خوش (یارقلی)
ومجلد ثانی ان تحت طبع هر کس طالب باشد نجف
اشرف بجناب مستطاب (آقا سید محمود)
مدیر (مطبعهٔ علویه) مراجعه
فرمایـد

- مجلد ثانی گفتار خوش یارقلی -

- بسمه تعالی -

قوماندان از ماجرای مطلب پریشب وقضیهٔ خصوصی میرزا عبدالباقی پرسید رنك لب و دندان میرزا یکرنکی پیش گرفت باشاره لب وچشم وابرو ازیارقلی التماس میکند که مطلب رافاش نکند ولی یارقلی ازاظهار مطلب ناگریز است واقعهٔ اختلاف مسالك دینی ومذهبی رفقا بلسانی خیلی شیرین درمحضر قوماندان مکشوف افتاد معلوم شد که شخص قوماندان سابقه معرفتی نسبت به بهائیان دارد ولی بخیال انکه اینهاهم یکی ازفرق دراویش وشعب صوفیه اند درمقام تحقیق برنیامده پس ازاین که مسئلهٔ کتاب تازه ومظهر تازه وقانون تازه را مسبوق شد زائد الوصف درشکفت امد بمیرزا عبدالباقی رو کرد که بافرض خاتمیت قطعیه دین مبین اسلام محال است مدعی نبوت صادق باشد گذشته ازاین مطلب که شخصیکه شما پیروان او هستید چه اصلاحی وبچه دلیل وبرهان نبوت خودرا ثابت کرد است میرزا عبدالباقی اول قدری دست وپا کرده دید فائده ندارد بالاخره بتقریر مطلب پرداخت باکمال احترام وخلوص درپیشگاه حضرت اجل عالی عرض فدا کاری میدارد ، مذهب وآئین مافرقهٔ بابیه قبل ازطلوع باب مذهب جعفری وآئین اثنی عشری است وچون دفاتر دینیه وکتب مذهبیه اثنی عشریها ازابلاغات صادقه واخبارات واضحه لائحه ازلسان ائمه سلام الله علیهم پرومشحون است که شخصی ظهور خواهد کرد ازاولاد هاشم وسادات که صاحب العصر والزمانش گویند وتمام شیعه مذهب درانتظار ملاقات جمال اونفسی میرسانند وهر روز صبح که ازخواب برخواسته این ورد رامیخوانند (اللهم عجل فرج مولای صاحب الزمان)

و این شخص همان مهدی موعود است بواسطهٔ اینکه تمام علایم و نشانهائی
که در اخبار از این شخص داده اند طابق النعل بالنعل بر این شخص منطبق
است و هر کس ان اخبار را صادق بداند باید معتقد شود و سر تسلیم پیش نهد
(قومندان) جناب میرزا اینکه فرمودید دفاتر اخبار اسلامیه از علائم
ظهور و منتظر همه اهل عالم پر و مشحون است صحیح است ولی مطلبی را که باید
دانست اینست که این عقیده از خصایص فرقهٔ اسلامیه و مختصات شیعه نیست
بلکه امروزه تمام فرق و مذاهب عالم حتی منکرین ادیان و مذاهب چشم
در راه یک مصلح اخر الزمان هستند منتهی اختلافشان در تعین شخص
صاحب دولت است چنانچه مدعی این مقام هم منحصر بمیرزا علی محمد
شیرازی نیست و بلکه در هر دورهٔ و هر نقطهٔ غالبا خیلی اشخاص سری
برون اورده و دعوی اینمقام کرده جمعی از سفها و عامیان بد گرویده اند
و از میان رفته اند الان در صفحهٔ کره و فرقهٔ اسلامیه قریب ده نفر هستند
که مدعی مهدویتند و اتباع هر یک بیش از تمام بهائیان است و تفصیل
این اجمال اینکه پس از یک سیر اجمالی بعقیده عموم اهل عالم در وجود مصلح
اخر الزمان ابده من الشمس خواهد بود که مطلق نژاد بشر با همه اختلاف
ادیان و مذاهب با همه تشتت مسالک و مشارب با همه دوری منازل و مساکن
با همه تباین اوصاف و اخلاط جسمی و روحی حدقهٔ چشم نیازمندی و خط
نظر امیدواری خود را باخرین نقطهٔ دورهٔ دنیا دوخته اند و از روی
اخبارات آسمانی با تراوش اقتضاء طبیعی همگی یکدل و یکجهة معتقد و معترف
و منتظر اند که فضای کره در اخرین دورهٔ گردش خود بنوده جمال شخصی
روشن شود که عائله بیچاره آدمی را از مظالم اقسام اربعهٔ حکومات دنیا
و اسارت گرداب بی پایان محاکم بلامسمی عدلیه و صلحیه و تمیز و قید سه کانه
قوای سه کانه تقنین و قضا و اجرا برهاند قوهٔ دماغ و محیط خیال بشر را از لایش

اختراع الات قتاله و تاسیس اشکال هندسیهٔ جنك و حرکات نظامی فارغ سازد
صفحهٔ پروکرام معارف انسانی را ازلوث علم پولتیك و حقوق وسیاست
بشوراند کافه امتیاز و حدود یکه علة العلل اختلاف کلهٔ بشر و تمام العدب
شق عصای انسانیست از صفحهٔ عالم معدوم نماید صفحهٔ پشت و روی کره
را تمام محیط یکانه مجمعی بنام (وحدت حقیقة انسانیه) که بنی آدم اعضای
ان مجمعند قرار دهد خریطهای رنکارنك ممالك مذاکرهٔ اقسام جغرافی
سیاسی اقتصادی طبیعی تعرفهٔ رسمیت دول تذکرهٔ تابعیهٔ ملل تنقیدات
و فتاوی امراء مطبوعات بو الفضول مذاکرهٔ بلاطائل خیالات ائتلاف
و اتفاق تصاویر بسمارك و یلهم و نیکلا تمجید هند بنورك غولج و کری
دران انجمن ازروی کمال طبیعیة غدغن اکیداست سرلوحه ان انجمن
بایك خط سبز روشن تر ازشعاع افتابیکه درتمام چشم انداز محیط زمین
با کمال وضوح پیداوهویداوخواناست قریب بایمضمون نوشته شده
(جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) ظلمتکدهٔ عالم حیوانی
که بلوث شهوت و غضب الوده بود سپری شد وقت وقت نشاة روحانی
و موسم موسم عیش عقلانی است خزان بهیمیت گذشت بهار مدینهٔ
فاضله رسید دورهٔ نیرهٔ باطل زایل افتاب دولت حق طالع گردید
هیچکس جز حق اعتدال حرفی نگوید راهی نپوید گفتی نیوشد شخص
شخیص مدیر محترم این انجمن دراین دورهٔ کمال اکمل افراد انسان
و بالطبیعه اتم جلوه گاه صفات جمالیه حق متعال است و از برای ارشاد
و هدایت و بلوغ انسان باقصی مراتب ترتیب و کمال دراخرین دورهٔ عمر
عالم بفرمان حضرت حق نقاب ازچهرهٔ همایونی برانداخت ازاین به بعد
دولت دولت حق دین دین حق فعل فعل حق قول قول حق خریطه
خریطهٔ حق تصویر تصویر حق خواهد بود و نشانه میمونهٔ (واقم و جهك

للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها) از تمام عروق و شریان
زاده ادمی افروخته و فروزان کردد و قیام این رایت عظمی و لواء علیا
وظهور این مراة اتم وایه کبری باتفاق کل ادیان و مذاهب بافناء اخلاق
رذیله و ملکات خبیسه و مرك بیکانکی و دوئیت ملازم و قرین است
در انعهد کردون مهد حرص و بخل و طمع حقد و زور و کین فحش
و زشت و بد چون و چند و چرا نباشد کرك و میش بیکانه و خویش از یك
شریعه اب خورند و سخن این بان هنیئالك پاسخ از این که بادت نوش خواهد
بود تا مفاد (و یملاء الله الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا) بحقیقته
الحقه جلوه کر شود و کریمه (ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض
یرثها عبادی الصالحون) صادق و مصدوق اید و فرمان قضا جویان
(و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین)
بموقع اجرا قدم گذارد حق طبیعیین که منکر صانعند از روی تراوش اقتضاء
طبیعة ظهور این چنین دولت حق اتی را معترف و منتظر اند انها میگویند
ناموس طبیعه بر حسب فلسفه نشو و ارتقاء چنانچه در سیر تصاعد و تکامل
از استخدام استخوان چوب و سنك و اهن رفته رفته باستخدام قوه برق
و بخار و ضوء غیر مرئی رسید و چنانچه در تحلیل و تجزیه و ترکیب و کشف
قوی اجسام و مواد بمنزلگاه غایة القصوی دانش بکار رحل اقامت افکند
و چنانچه تصاعد بهر مرتبه از علم و عملرا مقدمه و پله صعود و ارتقاء
بمرتبه اعلائی کرفت همین طور هم البته باید دوره بر انسان بیاید منزلگاه
کمال جسمی را نردبان تصاعد و تکامل حیثیة روحیه کرفته بنشاة کمال روحانی
و ارایش جمال عقلانی گذارد و دوره بر عالم بمقتضی همین ناموس بیاید که روح
ادمی از لوث خیالات و اخلاق فاسد منزه و مبری کردد و چنانچه الان قرن
١٤ هجری و بیستم میلادی عصر نمایش و تجلیات کامله قوای جسمیه بشری

است اندورهٔ اتیه جلوه گاه فضایل روحیه انسانی خواهد بود مربی و مدیر
هیئة جامعه بشری درانعهد گردون مهد شخصی است اکمل وافضل کل
افراد بشر که کل رایات والویه و بیدقها از صفحه کره منفرض و در تمام پشت
و روی زمین نسیم استقلال بیك لواء و یك رایه که مخصوص حضرت اوست
و نزد عتبه علیه و سده سنیه او مطاف جانهای عالمین و سکان ارضین گردد تعرفهٔ
تابعیت دول و سجل قومیت ملل را باطل گرداند بجای نوای جنك و آهنك
جهانگیری ساز صلح کل و کوس سلام عام نوازد سکنه قارهٔ کره را در تحت
علم حق و دین حق و فعل حق جمع سازد تااتم انحاء و اکمل اقسام وارقی درجات
سیر طبع در شتهٔ تکوین بظهور رسد و امام طبیعة این چنین مولود شگفت را
که از مرور ملیارها عصور ابستن شده بزاید و خدمت خود را باولاد خود
بسر حد کمال رساند والا اگر طبیعت بهین کمال جسمی که عبارت از کمال نشاة
حیوانی است سیر خود را ختم نماید و از کمال روحی و جمال عقلی که حق
حقیقت انسانی است بزمی نیاراید البته طبیعت در زایش عقیم و فلسفه نشو
و ارتقاء مرخم و ناقص ماند چنانچه مرحلقه جمع طبیعیین دوکتور داروین
انکلیسی در فلسفه نشو و ارتقاء و دوکتور جوستاف لیون در روح الاجتماع
و دانشمند یکانه تولستوی روسی در البعث و فاضل فهیم دوکتور شارل
ماسر فرانسوی در روح الاعتدال نظیر این بیان و ما حصل این گفتار را
گفته اند و دیگران هم اذعان نموده اند و از این بیان بخوبی واضح
و مکشوف افتاد که از اتفاق و تواتر و اجماع گذشته باید گفت اعتقاد
و انتظار بظهور این چنین دورهٔ طلائی در اخرین دوران عالم بنحو اجمال
در فطرت نفوس بشر عجین است ولی اختلافشان در تعیین شخص صاحب
دولت است که هر ملتی در تشخیص ان راهی پیموده و نغمهٔ سروده اند

وکل یدعی وصلا بلیلی § ولیلی لا تقر لهم بذاکا

فرقهٔ ناجیهٔ اسلامیه شخص شخیص صاحب دولت را بمقتضی براهین عقلیه
ونصوص قطعیه دینیه حاضر و بهمین بدن محسوس عنصری مدیر وسائرش
دانند واین غیاب را هم مستند باحتجاب نفوس خود ازان افتاب فیض
شناسند وباحسرت تمام مقر ومعترف اند که هر چه هست از قامت ناساز
بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست گرچه این
صحبت ازدائره مقصود خارج است لیك خوشتران باشد که سر دلبران
گفته اید درحدیث دیگران (میرزا عبد الباقی) احادیث کثیره که مؤید
است بایات قران مجید بصراحت وارد شده است که قائم موعود بوصف
مظلومیت کبری ظاهر گردد وکل احادیث کثیره وارد است که امر
انحضرت بر عالم غالب شود وخداوند عالم از قسط وعدل مملو فرماید بعد
ازاینکه ان ظلم وجور پر شده باشد دراین صورت بر اهل عالم چارهٔ نماند
جز این که الفاظ غلبه وسلطنه قدرت وامثالها جمعاللاحادیث وتطبیقا
لکتاب الله بر سلطنه وغلبهٔ روحانیه وقدرت واحاطهٔ دینیه حمل نماید
چه امری است ظاهر کما گر این الفاظ سلطنت وقدرت وغلبه وامثال را
بر غلبه وقدرت ظاهریه که هرگز مقبول حق واولیاء حق نبوده است
حمل نمائی برد احادیث کثیره که صریحه است بر مظلومیت قائم ومؤید بآیات
قرآن مجید مجبور کردی واگرچنانچه کتاب مستطاب ایقان باحسن
قول وابلغ بیان تفسیر فرموده اند این الفاظ را بر غلبه روحانیه واحاطهٔ
دینیه که لازال سنت الهیه بوده است حمل نمائی هیچیك از احادیث رد نشده
وقاعدهٔ جمع بین الاحادیث که مسلك افاضل علماء است در تطبیق رعایه
گشته (قومندان) اولا هرگز متوقع نبودم پس از بیان این فلسفهٔ عقلیه
که معتقد فطری تمام نفوس بشری است از مسئله تعارض وجمع بین دو
دلیل لفظی بحث شود ثانیا این مطلب کذب محض وافترا صرف است در هیچ

دفتری از دفاتر احادیث واخبار فرق اسلامیه یك حدیث که با صد هزار من مریشم اصل فرنکی اینمعنی فاسد را افاده نماید که قائم موعود بوصف مظلومیت کبری ظاهر گردد نیست « ثالثا » در فلسفهٔ ظهور مصلح اخر الزمان که عقیده وانتظار او در فطرت نفوس بشری عجین است معلوم شد که هیئت اجتماعیه بشری در آخرین دورهٔ عالم تغییر کلی نماید بانطور که دانستی اکنون چسان تصور شود قالع ظلم و مظلوم قاهر قهر ومقهور مثل اینکه قد موزون وخم ؛ چشم فتان و کور ؛ نطق کویا و لال چشمهٔ نور و نار ، شخص با وجدان غرق عرق خجلت وانفعال خواهد شد این همه مضامین باهرهٔ که در نصوص صریحه ائمه هدی از حد تواتر کذشته ابده من الشمس فی رابعة النهار وحاکی از همان فلسفه عقلیه ظهور مصلح اخر الزمان است بچه مناسبت حمل باین معنی فاسد بشود در دعای ندبه که مخصوصا تعلیم توسلی است از نفوس قدسیه بقطب دائرهٔ امکان ومخصوصا در هر جمعه واعیاد اسلامیه خواندن ان سنت مؤکد است میفرماید . این المعد لقطع دابر الظلمه . این المنتظر لاقامة الامت والعوج . این المرتجی لازالة الجور والعدوان . این المدخر لتجدید الفرائض والسنن . این المتخیر لاعادة الملة والشریعه . این المؤمل لاحیاء الکتاب وحدوده . این محیي معالم الدین واهله . این قاصم شوکة المعتدین . این هادم ابنیة الشرك والنفاق . این مبید اهل الفسوق والعصیان . این حاصد فروع الغی والشقاق . این طامس آثار الزیغ والاهواء . این قاطع حبائل الکذب والافتراء . این مبید العتاة والمرده این مستاصل اهل العناد والتضلیل والالحاد . این معز الاولیاء ومذل الاعداء ، این جامع الکلم علی التقوی . این باب الله الذی منه یؤتی ، این وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء . این السبب المتصل بین اهل الارض

والسماء . این صاحب یوم الفتح و ناشر رایة الهدی . این مؤلف شمل الصلاح والرضا . این الطالب بذحول الانبیاء وابناء الانبیاء . این الطالب بدم المقتول بکربلاء . این المنصور علی من اعتدی علیه وافتری این موادصریحه در قلع وقمع ریشهٔ جور و ظلم و نفاق و شرك واقامه عدل ودادوارافت وسایر مضامین ازقبیل (و یملأ الله الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا) و بچه مناسبت حمل بغلبهٔ روحیه واحاطه دینیه شود و بر فرض تسلیم این مطلب دروغ اندر دروغ که الفاظ سلطنت و غلبه وقدرت را براحاطهٔ دینیه و غلبه روحانیه معنی کنیم غیراز همان صرف لفظ خالی ازیك معنی صحیح فائده بحال باب ندارد زیرا از ۱۲۶۰ تاکنون هفتادو چهارسال از تاریخ باب میگذرد و غیرازیکمشت عوام کالانعام بل هم اضل ایرانی ومعدودی طبیعی مثل ابوالفضل که عدهٔ انها تحقیقا به بیست هزار و در تمام اینمدت هفتادو چهارسال ازمرده وزنده به یك کرور نمیرسد واین نسبت را بجمعیت اهل عالم وقتی قیاس کنیم نسبت یك بسه هزار و پانصد و بمذهب یهود که ازحیث عدد کمترین مذاهب موجوده عالم امروزاست نسبت یك به بیست خواهد بود اخر درکدام ملت بزرك وکوچك درکدام دولت صاحب اسم و رسم درکدام مملکت معروف مشهور دنیا اخلاق روحیه باب غالب وائین باب انجارا فرا گرفته نه راستی راستی جناب میرزا خودمانی صحبت میکنیم اگرهست بفرمائید امروز خرائط رنکارنك سیاسی و دینی و تجارتی و طبیعی ملل وممالك دنیا هرده سال بده سال طبع و نشر میشود اختلافات کم وزیاد درده سال پیش باده سال بعدرا برای اطلاع واکاهی عموم بارنکهای واضح معین میکنند بطوری ازهرشاگرد مدرسهٔ ازمدارس جدیده ومکاتب عصریه خصوصیات هرملل وملتی را بپرسید فوراجواب میدهند آیادرهیچ

رسمی گفتند نمیدانم مشهدی علی را بورود آقایان یا آقایان را بوجود
مشهدی علی یا هر دو را بهم تبریك بگویم واقعا جای اینستکه هوتل های
عالیهٔ پاریس و برلین مثل ایشان را بسمت مستشاری بشناسند آ محمد جعفر
هر چند اذا جاء الطعام بطل الکلام معمول به اصحاب است ولی البته ما
بوجود ایشان مفتخر خواهیم بود (مدیر) غذا صرف شده ولی با قایان
همراهی مینمایم این مجلس را بمعرفی مختصر از لیاقت مشهدی علی که
جزء محسوسات تاریخیهٔ من بشمار ست تکمیل میکنم در این فضای بالا
خانه که جمعا یکصد و پنجاه متر است یك حصهٔ ربع ان مخصوص ادارهٔ زن و بچه
مشهدی علی است که مطبخ هم همان جا است مکرر و مکرر خیلی از محترمین
نصف شب از کربلا وارد شده اند و پس از یك ساعت و نیم چندین رنك
غذا خورده اند باینکه مشهدی علی پیش خدمت حاضر مجلس است
خدمت چی اصلا ندارد یك زن بیش نیست که این اندازه منشا هنر و مصدر
قابلیت است در اینجای کم و فضای کوچك هیچ وقت صدای بهم خوردن
ظرف یا طق طق کندن تهدیك مسموع نشده الحق این زن نادرهٔ
روزکار و کدبانوی عصر خویش است در چند سال قبل یکی از تجار

واقعه بزرك نژاد طبقهٔ عالیه ملت ایران از قری و قصبات و بلاد و عشایر
و ایلات ایران بنجف اشرف متوجه شده مجاورت ان نقعهٔ شریفه را
بعنوان تحصیل بشدتی وجههٔ همت خود ساختند که چه بسا اشخاص از
رجال دولت که یکی از پسران خود را بپاریس و دیگری را بنجف اشرف
میفرستاد ضیق مکان در نجف بحدی بالا گرفت که خیلی از کاروانسراهای
پر دخل عمومی بقیمتهای خیلی گران و بسیاری از خانه های خیلی پست
باندازهٔ یك مدرسهٔ اهل علم درهم و برهم سکنی گزیدند طولی نکشید که
خیلی از خانه های خراب از دخل اجاره بحساب بقصور عالیه تبدیل شد

کاظمین در باغ کلیدار یکی از بزرگان عصر را بنهار دعوت نمود مدعوین جمعا پنجاه نفر بودند حسب العادة ان شخص بزرك باید ساعت چهار از آفتاب رفته نهار حاضر باشد شخص میزبان مشهدی علی را ظهر روز قبل خبرداد فردا ـ رهمان ساعت با اینکه از خانه مشهدی علی تا باغ کلیدار یك میدان راه است بیست خانچه غذای پلو و چلو با پنج رنك خورش که بخار از همه ظروف متصاعد و دست و دهن از حرارت متالم میشد در کمال ظرافت و نفاست حاضر نمود این شخص که سابقا یکی از تهی دستان بی نوا بود امروز از مجری هنر و قابلیت این عصر خود یکی از باثروت های کوفه بشمار است شام ما باین ظرافت و نفاست باملاحت فرمایشات مدیر ساعت سه تمام شد از پشت میز برخواستیم باطاق راحت امدیم مدیر خداحافظی کرد و رفت ماهم پس از صرف قهوه و قلیان خوابیدیم اول طلیعهٔ فجر برای اداء فریضهٔ صبح برخواستیم نماز صبح بجا آوردیم هر کدام در جای خود دراز کشیده مجددا مختصر خوابی بعنوان قضای مافات نمودیم سماور خوش الحان مشهدی علی چشمها را گشوده کسالة خواب را از عروق و شریان بیرون نموده هر کدام در جای خود مشغول خمیازه و خوردن

در مدت بسیار کم تاجر صد هزار لیره و از عطار و بقال میوه فروش یك هزار الی پنج هزار لیره پیدا شد پیره زنی عرب از مجرای دلالی فروش مرغ مستطیع گردید بمکه رفت طبیعی است کسانیکه همیشه در بهترین ییلاقات معتدل و بلندترین نقاط سبزه زار عالم نشو و نما یافته اند خیلی ریاضت و سخت است درمحلی بمانند که اصلا گیاه سبزی نه بینند و در عمق ۱۵ ذرع زیر زمین بوسیله پنجاه الی شصت پله از گرما پناهنده شوند و در قبرستان وادی السلام تفرج کنند و بمرض معمول و معتاد انها که سل و تب لازم است مبتلا گردند بدیهی است که حس حاجت طبیعی انهارا

چاهی است هوای اوائل آفتاب کوفه از هواهای ممتاز دنیا است خیلی عجب
است هوای باین خوبی جای باین مرغوبی اسباب راحة و آسایش باین جمعی
افسردگی حال میرزا عبدالباقی باعث افسرده گی حال همگی است
(آمحمد جواد) جناب میرزا خواهش من اینست که اگر قومندان امشب
تشریف آوردند و بنای صحبت گذاردند ملتفت باشید طوری صحبت
نشود که مایهٔ افتضاح گردد مثلا باین شخص گفتن که تمام اروپ و امریك
مذهب باب را قبول کرده اند یا لافهای دیگر بشرافت ایرانیت برمیخورد
این شخص هرچه درمراتب انسانیت کامل باشد ولی اجنبی است و اگر یك
نفر اجنبی ازیکنفر اجنبی عیبی به بیند بالطبیعه ان عیب را از اشعار ملت
و قومیت ان اجنبی شناسد این قومندان شخصی است عالم و مجرب و در حقیقت
یکی از رجال عصر جدید است اگر یك خلاف از شما به بیند مسلما کلیه اهل
ایران را بهمان خلاف نسبت دهد و همه ایرانیان را جاهل و متقلب و دروغگو
بداند دیگر اینکه رفیق اینمرد اهل سنت و جماعت است و بر فرض اینکه
خیلی آدم متدین باکمالی فرض شود علی ابن ابی طالب و اولاد او سلام
الله علیهم را اولی بخلافت شناسد ولی از بحار مجلسی قدس سره یا اصول

بسمت کوفه میکشاند و هر هفته در جمعه و پنجشنبه و ایام تعطیل متجاوز
از هزار نفر طلبه و آقان متمکن برای هواخوری در کوفه میریختند
کناره شط و بیدستانهای کوفه از دور بمزرعهٔ خشخاش خالی از شباهت
نبود اولین بنائی که در کوفه از سنه ۱۳۱٤ شروع شد سید عظیم خلخالی
که خود ابتدا از اهل علم و محصل و خورده خورده در سلك تجار داخل
و ثروت هنگفتی پیدا کرده باآبادی کوفه پرداخت دو حمام زنانه و مردانه
که در تمام عراق باین وسعت و خوبی نیست بایك کاروانسرا و بازار و قهوه
خانه و بالاخانه بنا نمود پدر این سید سید عبدالرحمن درهمین سال کاری

کافی و بصائر الدرجات و عیون الاخبار خبری ندارد در اینصورت خواندن
اخبار منقوله از این کتب که این شخص جاهل بانها است بی فائده و مورد
استهزاء است زیرا بدیهی است که هر مذهب و آئینی که حقانیت ان موقوف
بیک دسته از اخبار مجهول نامعلوم در کتب یک فرقه مخصوص باشد البته
ان دین خرافت و ان مذهب موهوم محض است (عبد الباقی) من باینشخص
از روی یک اساس مسلمی صحبت میکنم که عقل او مات و مبهوت و متحیر بماند
(آمحمد جعفر) از روی چه اساس مسلمی (عبد الباقی) اگر آمد صحبت
شد معلوم میشود (یارقلی) چه از این بهتر که این اساس مسلم را مقدمة
برای ما بیان فرمائید شاید که ما هم باشما هم مذاق شده یکدل و یکجهت
بقومندان بتازیم (عبد الباقی) این اساس مسلمی که در خاتمیت دین
اسلام میگویند از روی اینست که در قرآن وارد است محمد رسول الله و خاتم
النبیین و نبی را همچه گمان کرده اند که بمعنی پیغمبر است و حال اینکه
اشتباه است و نمیدانند ملتفت نیستند که انبیاء سلف همه از خواب خبر
میدادند و در کتب عهد عتیق و جدید و زبان عبری نبی بیننده خواب را
حقیقت ثانویه آمد و خاتم النبیین یعنی هنگام رؤیا انقضاء یافت و دیگر کسی
از خواب خبر نمیدهد و این ظهور اتم دوره شهود است (یارقلی) قه قه
قه مطالبی که پایهٔ جز دروغ صرف و اساسی جز کذب محض ندارد و غرض
از سر ائیدن انها فقط تشویش اذهان ساده لوحان بی خبر و از راه در کردن

از کربلا بنجف دائر کرد (اول کاری است که در عراق عرب راه افتاد)
در سنه ۱۳۱۷ بواسطهٔ ساختن جسر طرفین شط بهم مربوط گردید
در سنه ۱۳۱۹ حکومت بنای سرایه نمود در سنه ۱۳۲۷ خط تراموای
بین کوفه و نجف تمام شد در سنه ۱۳۲۸ ادارهٔ بلدیه در کوفه دائر گردید
در سنه ۱۳۳۰ دو باب کارخانه آرد و یخ و برنج سفید کن افتتاح شد

خریطهٔ از برای تعیین وتشخیص دیانت باب رنکی مخصوص وضع کرده اند
حاشا و کلا مع التاسف تاچه اندازه ما ایرانیان بد بخت در جامعهٔ ملل سر
شکسته ایم که یکنفر از این ملت بخت برکشته قد علم کند و برای تصحیح
یك باطل بالذات بوجی تمام اساسیات اولیه عقول را زیر پا کذارد و اصلا
خجل و منفعل نشود عجبا بر فرض محال فرقه شیعه مذهب ایرانی در قبال
این تاویلات واضح البطلان سکوت نماید ایا باسایر فرق اسلامیه از قبیل
اهل سنت و جماعت چه خواهی کفت وانها چه کفته و میکویند ارباب
ملل و اصحاب مذاهب خارجه را چه بودائی برهمنی کونفوشیوسی نصاری
هندو مجوس را چه کفته و میکویند طبیعین را که مسلم دارند باید طبیعت
درهٔ یتیمه خودرا در اخرین دورهٔ دارتکوین بزاید چه خواهی سرود
اکراتباع داروین بشنوند و پیروان وید [۱] بخوانند که شخصی
قریب به هشتاد سال قبل در شیراز دعوی نمود که من ان امر منتظر اهل
عالمم و قدری الفاظ و کلمات یك فرقه از فرق دنیا را که شیعه مینامند از معنی ظاهر
واضح ان منصرف و بخود تاویل کرد و در تبریز هم کشته شد الان در عکه
هم شخصی است مدعی اینکه تمام از اتباع حکومت ایران در تحت حمایت عثمانی
است ایا نمی خندند و بر عقل کسانیکه بتاییداو مصرند طعنه نمیزنند
مجلس را حالت سکوتی عجیب دست داده همکی از بیانات فلسفی این قومندان
موهومی در شکفتند میرزا عبدالباقی در چهار موجهٔ بحت و حیرت
دوزانو و مؤدب نشسته بی اختیار سر وا تکان میدهد هی بله بله میکوید
که یکدفعه صدای شیپور بلند شد بکوفه رسیدیم [۲] عساکریکه نصف

[۱] وید کتاب مذهب هندوها است

[۲] کوفه در مشرق نجف اشرف بمسافت پنج ربع فرسخ واقع است
پس از تاسیس خلافت عباسیه و بنای بغداد این شهر که اولین نقطهٔ معمور

شب دیشب رسیده‌اند باتمام مامورین کوفه ومشایخ اعراب باستقبال امده‌اند قومندان بیارقلی متوجه‌شده که‌میل آقایان اقامة باردو است یاخیر (یارقلی) اگر بنظر انور پسند افتد که منزلگاه راحت وقرارگاه تنفس بندگان عالی از اوردو جدا باشد البته از برای سعادت ما بهتر است (قومندان) البته محفل دوستان روحانی هر چند از قیل وقال دور باشد خوش تر است رئیس بلدیه نجف اشرف را امر میدهم که منزلی خواطر خواه اقایان تهیه کند (یارقلی) اگر بذل رخصت فرمایند بملاحظه لطافت هوا عذوبت آب وسعت منظر یکی از همین بالاخانه های کوفه را برای منزلگاه راحت وتنفس بندگان عالی تهیه کنیم خیلی بهتر است خط تراموای مابین کوفه ونجف اشرف تردد را هم خیلی سهل نموده ماهم هر روز بزیارت مشرف شده برمیگردیم دوتهیهٔ لوازم استراحت حضرت اجل عالی که بهترین ساعات عمر ما است میکوشیم (قومندان) خیلی مناسب است الآن بمدیر کوفه امر میکنیم که منزلی خواطر خواه معین نماید (یارقلی) امر امر عالی است . از کشتی پیاده شدیم عسکر سلام داد قومندان جواب داده از خط نظام خارج شد باداره ملکیه رسید

نظامی دولت اسلام بود بکلی منهدم گردید وغیر از مسجد شریف کوفه اثری از آبادی انجا نماند درسنه ۱۰۴۲ هجری شاه صفی پسر شاه عباس اول نهری از حوالی حله احداث نمود واز نزدیکی مسجد کوفه وآثار عمارت خورنق نعمانی گذرانیده آب فرات را بدریای نجف اشرف رسانید واین نهر همین خندق معروف کوفه است که آب خورده خورده مجری خود را از انجا تغییر داده از سمت پائین مسجد که معبر فعلی او است میرود بهر جهة جریان این آب درمدت سیصد سال بیش از اقامة چند نفر از اعراب درسایه دیوار مسجد شریف اثری نداشت ودر اینمدت بنائی که

مدیر کوفه بمعرفی اجزاء ادارات پرداخت خانه رئیس کوفه که یکی از
منسوبین بنی حصین است از برای نزول قومندان معین شده بانجا روانه
شداند پس از صرف قهوه وچاهی مدیررا سفارش منزل فرموداند
مدیرهم باحضار مشهدی علی نام اصفهانی امرداد پس از چند دقیقه
شخصی کوتاه متمایل به پیری بالباس معمول ایرانی حاظر شده مدیر بااو
نجوائی نمود اوهم دست پشت چشم گذارد رفت مدیر وحضرت
قومندان عرضه داشت منزل حاظر است ماهم رخصت گرفته برخواستیم
بمنزل مشهدی علی آمدیم این منزل بالاخانه ئیست مشتمل بردو اطاق
ویك صالون بشط نگاه میکنند یك اطاق دیگر درمنتهای صالون است
وبمنزل خود مشهدی علی واندرون اواست ازوقت اطلاع مشهدی علی
از آمدن ما و آمدن ما یك ربع ساعت بیش نشده ولی مثل اینکه از صبح
منتظر پذیرائی مابوده است پس از صرف چاهی وقلیان بحمام رفته نیم
ساعت بغروب بیرون آمدیم فریضهٔ ظهر وعصررا بجا آوردیم قدری
بالای جسر وکنار شط قدم زدیم بمنزل برگشتیم ازمغرب نیم ساعت
گذشته بامتثال فریضهٔ مغرب وعشاء پرداختیم پس از فراغت (آ محمد جعفر)

قابل سکنی وسبزه زاریکه لایق تفرج ومحل انتفاع باشد در کوفه نبوده
ساده گی وبساطت زمین از آثار آبادی بدرجهٔ بود که تاچند سال پیش از
نجف اشرف شماره کشتی های بادی درشط معلوم بود ، از اوائل این
قرن در کمتر از بیست سال کوفه ستون مهمی در دفتر نقاط معمورهٔ مملکت
عثمانی وبالخصوص عراق عرب حیازت کرده است عمارات عالیه ومنازل
مرغوب که از هر جهت جامع شرایط سکنی ونزهت است دراینمدت
قلیل ساخته شده باغها وسبزه زارهای خیلی ممتاز بسیار پاکیزه روح افزا
وفرح بخش نه یك نه صد هزارها احداث نموده اند ، فلسفهٔ این عمران

گفت چه خوش بود یك غذای حاضری میخوردیم ومیخوابیدیم حاجی
محمد حسین گفت یقیناً غیراز حاضری هم چیزی نداریم ولی کی نصیب
ماشود معلوم نیست دراین حیص وبیص مشهدی علی واردشد که اگر
آقایان بواسطهٔ خستگی راه مایل باشند که زود استراحت فرمایند غـدا
حاضراست (آمحمد جعفر) الآن درهمین مذاکره بودیم مشهدی علی
رفت وآفتاب لگن آورد دست شستیم باطاق شام رفتیم وسعت میزاز
طرف طول شش وازعرض چهار کرسی که جمعاً بیست نفر باکمال رفاهة
دائرمدار او می نشینند وبالای میزاز انواع واقسام اغذیه که باندازه یك
سوزن خالی نیست پلو وچلو قیمه کباب قورمه سبزی مرغ نمك سوز
ماهی کوکو افشره های مختلف دوغ شربت نارنج سکنجبین چیده
لطیفه اینکه از تنگی وقت وتنهائی دست اهل خانه شکایت میکند ومعذرت
میخواهد که بیش ازاین مقدور نبود وامیدوارم قلم عفو آقایان صفحهٔ تقصیر
مرا مزین فرماید از گونه ورخسار او هم پیداست که حقیقتاً خجـل
ومنفعل است رفقـا باهم نگاه میکنند از ظرافت وچابکی ان شخص در
شگفتند دراین اثناء جناب مدیر کوفه بدیدن آمدند پس از وضع تعارفات

عجیب باین سرعت غریب انکه همواره عضویت جامعهٔ روحانیت درملت
ایران بنژاد روحانیین یاطبقهٔ سفلی ملت که از هر گونه اعتبارات دنیوی
منقطع است منحصر بود واگر احیاناً درسلسلهٔ یکصد سال یکنفر از
طبقهٔ اعیان واکابر در جامعه روحانیت سمت عضویت میگرفت بایست
باندازهٔ متحلی بزیور علم وعمل باشد که نسبت شرافت زادگی اورا در انظار
جبران نماید واقعهٔ عظیمه دخانیه درسنه ۱۳۰۷ که فی الحقیقه مظهر
قوهٔ قاهرهٔ روحانی بود انظار عامهٔ اهل ایران خاصه اشراف واعیان ملاك
تجار را باهمیت دخول درحوزهٔ روحانیت منعطف ساخت وبعد از این

ما میان است البته رد ایسگونه مطالب همان کشف دروغ او است و اینمدعی دروغ بسته بدو مقدمه دروغ است یکی انکه انبیاء سلف اغلب از خواب میگفتند دوم اینکه این لفظ نبی بدرجه در لغت عبریه به بینندهٔ خواب دائر و مصطلح گشت اولا این مطلب که از مسلمات اولیه و بدیهیات واضحه در نزد ارباب اطلاع بر توریة و انجیل است که در هر جا لفظ رؤیا وارد است مراد مکاشفه و دید عیانی است (در کتاب حزقیا) (اصحاح اول) (آیه اول) (در مترجم بعربی میگوید) وکان سنة الثلاثین فی شهر الرابع من الخامس من الشهر وانا بین المسبین عند نهر خابور ان السموات انفتحت فرایت رؤی الله) (در مترجم فارسی گوید) (در روز نجم ماه چهارم سال سی ام در حالتیکه میان اسراء نزد نهر کاکنار بوم واقع شد که اسمانها کشوده شده دیدنیهای خدائی را دیدم) (در انجیل مترجم عربی گوید) (رؤیا یوحنا اللاهوتی) (در فارسی مترجم گوید) (مکاشفهٔ یوحنا لاهوتی) و اما این که انبیاء بنی اسرائیل از خواب خبر میدادند دروغ اندر دروغ است (کتاب اشعیا فصل دوم ایهٔ اول) کلامی که باشعیاء پسر اموس دربارهٔ یهودا و اورشلیم نازل شد (کتاب هوشع فصل اول ایهٔ اول) (کلام خداوند که در ایام عزیّاء و یونام و احاز و حزقیاء ملوك یهودا و هم در ایام یاربعام پسر یونس ملك اسرائیل به هوشع پسر بیری رسید) (کتاب یوناه پیغمبر فصل اول ایهٔ اول) (وکلام خداوند بدین مضمون به یوناه ابن امتی رسید) (کتاب میکاه پیغمبر فصل اول کلام خداوند که در ایام تا انجا که میگوید (واورشلیم دیدا ینست) (کتاب حقوق فصل اول ایه اول) (وحی که به حیقوق رسید دیدا ینست) (کتاب حکی پیغمبر فصل اول ایهٔ اول تا انجا که میگوید (کلام خداوند بواسطه حکی پیغمبر به یهوشع پسر یهو

صادق کاهن بزرك بدین مضمون رسید) (کتاب زکریا فصل اول ایه اول) (درماه هشتمی ازسال دوم داریوس کلام خداوند به زکریا پسر شد و بدین مضمون رسید) (کتاب ملاکی پیغمبر فصل اول ایه اول) (باز کلام خداوند به اسرائیل بواسطهٔ ملاکی اینست) . اینست آیات توریه وانجیل درباره انبیاء سلف که ازلفظ خواب ومعنی ان خبری درانها نیست (وثالثا) لفظ خبر نبا الهام وحی بر حسب وضع لغة ومتفاهم عرف عرب هرچند مختلف وهریك خصوصی را درخوراست که در دیگری نیست ولی نسبت هریك بدیگری همانا نسبت کل وجزء وعموم وخصوص است چه (خبر) مطلقا قضیه ایست که وقوع امری را افاده کند (نباء) خبر مخصوصی است که فخامت وبزرگی واقعه را باتعلق ان بمنقول الیه افاده نماید (الهام) نباء مخصوصی است که ازمدرك غیبی وکشف لاریبی برباطن مکشوف افتد (وحی) الهامیست که بواسطهٔ پیك سبك سیر الهی برقلب رسول اکرم نازل گردد وازمراجعه بموارد استعمال لغت عرب معانی مزبوره ورقایق مشار الیها مشهود وهویداست چنانچه درقرآن مجید که امروزه باتفاق کل اهل عالم اصل محفوظ لغة عرب است اعدل دلیل واصدق برهان برمراتب مسطوره است درسورهٔ ۲۸ ایهٔ ۲۹ اذقال موسی لاهله امکثوا انی انست نارالعلی اتیکم منها بخبر) ودرسورهٔ ۱۱ ایهٔ ۱۲۱ (وکلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك) ودرسورهٔ ۱۹ ایه ۸ فالهمها فجورها وتقویها) ودرسورهٔ ۵۳ ایهٔ ۳ (وماینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی) ودرغیر ازاین آیات باهرات شریفه هرجاکه هریك ازاین الفاظ اربعه وارد شده البته درمعنی مناسب ان که اشاره بدان رفت ظاهر است چنانچه پس ازمراجعه وتامل ازبرای کسی که اهل خبره

مراجعه وتأمل است بدیهی خواهد بود وازین نسیم این بیان غبار اجمال چهرهٔ اموری چند زدوده شد «اول» نباء اخبار از واقعه ایست بسیار بزرك که بمخبر عنه بی علاقه نباشد «دوم» نبی فعیل از نباء است که خبر دهنده از وقایع جسیمه را گویند وچون بزرکتر از امور مربوطه بتنظیم معاش وتهذیب اخلاق عباد ومسئله معاد من قبل الخالق الی الخلق تصور نشود این لفظ مخبر عن الله وسفیر من الحق الی الخلق را مخصوص ودر حضرتش حقیقت ثانویه آمد (سوم) انکه مسلم کل اهل بداهة وشعور است که حکم وارد بر کلی وعام بر همه خصوصیات وافراد وارد است واگر احتمال این رود که شاید بعض خصوصیات وافراد مشمول حکم نباشد درصورتیکه محل ابتلا وحاجت وجای بیانست البته صرف بیان نکردن مخصص ومقید نص صریح قاطع ولسان واضح وناطق است بر شمول حکم نسبت بکل اجزاء وافراد خصوصیات مگر اینکه مخاطب یا متکلم اهل شعور نباشد وپس از زوال غبار اجمال از چهرهٔ این امور بمنه وتوفیقه روشن وهویدا شد که آیهٔ معجز وقایه (ولکن رسول الله وخاتم النبیین) وگفتار دربار (لا نبی بعدی) وفرمان واجب الاذعان (انا خاتم النبیین ومایحذو حذوهما) نص صریح قاطع وبرهان ناطق الهی است ورسالت پناهی است از اینکه خلعت میمون خاتمیت مطلق عامه بقامهٔ زیبای وجود وآلای نبوی صلی الله علیه وآله وسلم راست وموزون آمده وپیروان توحید ومتدینین بقران کریم را عقیده فرض ومتحتم است که هر کس از هر جا بهر جور وهر وسیله در هر وقت وهر دوره تا انقراض عمر صفحه عالم مدعی این منصب منیع گردد اورا کاذب ومفتری دانند ودر سخن او نظر نکنند از حوزهٔ خود اخراجش نمایند واگر اصرار نمود شربت اعدامش چشانند واگر که گوید مراد از نبیین در آیهٔ شریفه

ولفظ نبی خبردهندهٔ ازخواب است انهم پس ازانقضاء هزاروسیصدسال اندی یااینکه جسارت میشود عرب نیست واهل اصفهان وکلپایکان است یامغزاوازترس حملهٔ اعراب دربیابان مسیب قدری معیوب شده یاشخص معاندولجوجی است که میخواهد سجاده عامیان را دردین خودمتزلزل گرداند گذشته ازهمهٔ اینهارفیق برفرض تسلیم این مطلب دروغ که لفظ نبی درلغت عبری یعنی مخبرازخواب خوب بلغهٔ عرب چه ربطی دارد مثل اینکه لفظ من درفارسی بمعنی متکلم است درمقابل لفظ تو ودر عربی حرف استفهام است حالا اگرکسی ایرادکند که درعربی من ضمیر متکلم است زیرادرلغة فارسیه حقیقة دراواست جوابی غیرازبی ربط گوئی چیزی دیگری هست واین مطلب نهفته نماند که چون شنیده‌ام ابو الفضل کلپایکانی درکتاب خودهم این نغمه رازده وبعضی عامیان بیچاره را ازراه بدربرده ومی برداز این جهت درخصوص ماده بناء زیاده ازحد رفقارا تصدیع دادم تاکالنار علی المنار واضح وهویدا افتدکه هزار توجیه برای تصحیح یك باطل پوچ جماهزارویك اطل پوچ خواهدشد ورنه مسئله خاتمیت دین حنیف اسلام برحسب فلسفهٔ طبیعی وسر فطری متفق علیه کل عقلاء امروزه است چنانچه گفته شد حسن خداداده راحاجت مشاطه نیست (آقاسیدحسین) برای حفاظت این اساس مسلم ازچشم بد باید قدری اسفند وکندر اتش ریخت واقما عجب اساس مسلمی چقدر خداوندعالم تفضل فرمودکه این اساس بی اساس درمحضر قومندان گفتگو نشد آخرجناب میرزا فرق انسان باسایر حیوانات بقوهٔ تمیز وشعوراواست این حرف بی معنی که نبی یعنی خبرده ازخواب چه ربطی بمطلب دارد بنده قومندان باشما ازسرتسلیم داخل شده میگویم برفرض اینکه درعصراسلام جای احتمال امدن پیغمبری باشدولی آیامیشود بهمان

دعوی تنها قبول پیغمبری کرد و هر کس ادعای نبوت نمود بلا برهان باو گروید هیچ دیوانه بی شعوری زیر این بار نرفته و نخواهد رفت در این صورت اگر قومندان از شما مطالبهٔ برهان نماید در جواب او چه خواهید گفت (میرزا عبدالباقی) اگر قومندان آمد و پرسید معلوم خواهد شد (آمحمد جعفر) بمرك خود خالی از شوخی مستدعیم که در محیط خیال هر مذاکرهٔ دارید مقدمهٔ در این مجمع دوستانه طرح نمائید اگر مردود شد خجلتی از ما و زحمتی از شما کم و اگر مقبول شد بر استحکام مسلك شما مزید میشود (رفقا همه تصدیق کردند) (میرزا عبدالباقی) بشرط اینکه با چشم انصاف و وجدان صاف عرایض مرا اصغا فرمایند (آمحمد جواد) وجدان صاف خود شما گواه صدق انصاف ما است بفرمائید (میرزا عبدالباقی) اولا زیر این بار رفتن که پیغمبر باید معجزه داشته باشد ناشی از خرافت و جهالت ملت است معجزهٔ او همان نفوذ و تاثیر کلمهٔ او است در قلوبی که هدایت را لایق و ارشاد را قابل باشند چنانچه صد جای از قرآن شما بیشتر دارد بر اینکه از او مطالبهٔ معجزه کردند و او در جواب (سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا) فرمود معجزهٔ او همان نفوذ و تاثیر قرآن در قلوب بود چنانچه تمام علماء و فلاسفهٔ اسلام باینمطلب که معجزهٔ پیغمبر همان تاثیر دعوی او در قلوب لایقه است اعتراف کرده اند از آنجمله فاضل علامه محمد ابن احمد بن رشد اندلسی که اعظم علماء قرن ششم اسلامی است بعد از کلام مفصلی در عدم دلالت معجزات بر صحت نبوت بالاستقلال میفرمایند (ولما کان هذا کله انما فضل فیه صلی الله علیه واله لانه فضلهم فی الوحی الذی به استحق النبی اسم النبوة قال علیه السلام منبها علی هذا المعنی الذی خصه الله به مامن نبی من الانبیاء الا وقد اوتی من الایات مالا یاتی بمثله جمیع البشر وانما کان الذی اوتیته وحیا الانی ارجوان اکون اکثرهم تبعا یوم القیامه" واذا کان هذا

کله کما وصفنا فقد تبین لك ان دلالة القرآن علی نبوته صلی الله علیه و آله لیست
هی مثل انقلاب العصا حیة علی نبوة موسی علیه السلام ولا احیا الموتی علی
نبوة عیسی علیه السلام وابراء الاکمه والابرص فان تلك وان کانت افعالا
لا تظهر الا علی ایدی الانبیاء وهی مقنعة عند الجمهور فلیست تدل دلالة
قطعیة اذا انفردت لانها لیست من افعال الصفة التی بها سمی النبی نبیا واما
القرآن فدلالته علی هذه الصفة مثل دلالة الابراء علی الطلب) آقایان
خلاصه مقصود ابن رشد این است که دلالت قرآن بر نبوت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله اتم و اکمل است از دلالت قلب عصا بحیه بر نبوت حضرت
موسی علیه السلام و دلالة احیاء اموات و شفاء اکمه و ابرص بر نبوت
حضرت عیسی علیه السلام زیرا که این معجزات اگرچه افعالی است که
ظاهر نمیشود الا بر دست انبیاء و آیات مقنعه است باعتقاد جمهور الا اینکه
دلالت قطعیه نداود بر صحت ادعا گر منفرد و تنها باشد چه که این افعال افعالی
نیست ملائم و مرتبط باوصف نبوت که بسبب ان شخص پیغمبر نبی نامیده
شده است ولکن دلالت قرآن بر ثبوت وصف نبوت مثل شفا دادن مریض
است بر ثبوت وصف طبابت یعنی دلالت وحی دلالت مستقله و مرتبطه
است با دعاء نبوت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقله و غیر مرتبطه
(یارقلی) قاه قاه قاه (میرزا عبد الباقی) خنده هم یکی از جوابها است
یعنی چه (یارقلی) بجان شما بی اختیار خنده آمد حاصل این حرف
این شد که نفوذ و تاثیر کلمه که عبارت باشد از گرویدن یك عدهٔ بصاحب
دعوت و ایستادن در پای اعتقادشان تا اخرین قطرهٔ خونی که دارند از برای
اثبات حقیقت دعوی کافیست و فرمودهٔ ابن رشد هم مؤید این چرند
است اولا جناب باید ایخر فر تعلق نمود که نفوذ و تاثیر است کلمه یعنی چه
اگر مراد از نفوذ و تاثیر از قبیل تاثیر جاذبه الکتریك و مقناطیس که در

آهن و باو کهربا یا تاثیر و نفوذ و نفوذ چشم بدو نظر در دیدنیهای عجیب یا تاثیر حروف و طلسمات و جادو در حوادث دنیا است پس باید اینطور باشد که این دعوی بگوش هر شنونده ایکه خوانده شود انشخص بدون اختیار و شعور خود بخود مثل حرکت مرتعش بدنبال گوینده او باشد شود و سراسیمه و سرگردان در کوهستانها و بیابانها بدود و الفاظ ان دعوی را بخواند تا از قید حیات وارهد و مسلم کل ملل و کل دنیا است که هیچ پیغمبری هیچ صاحب طریقه و نفسی دارای این نفوذ و تاثیر نبوده و قرآن مجید هم هرگز این قبیل تاثیر روا نداشته و عقل هم هرگز تجویز نمیکند و هرگز روا ندارد که مربی و معلم و مصلح هیئت جامعه بشری در تربیت و اصلاح افراد هیئت را از حلیهٔ عقل و شعور مسلوب سازد و در عوض اصلاح افساد نماید و خود جناب میرزا هم این طور نفوذ را در کلام باب هرگز قبول ندارد و نمیگوید و تصور هم نمیشود که بگوید با اینکه مثل یك آدم صحیح معقول بحال خودی در مجلس ما سخن آرائی میکند چرا شاید اتفاق میافتد که پارهٔ اشخاص درپارهٔ اوقات فکر و خیال انها بمطلبی متوجه میشود و حالتی بانها دست میدهد که اگر در انحال و انوقت حرفی بشنود که بر طبق اقتضاء مزاج انوقتی پسند افتد نشانه بهت عالم خلصهٔ برای او تا چند دقیقه دست میدهد خواه ان حرف شعر باشد یا نثر عربی باشد یا فارسی یا ترکی از دهان بزرگی زاید یا طفل گویندهٔ او خواب باشد یا بیدار این مطلب مستند بحالت شخصی او است نه بنفوذ و تاثیر کلام یا اینکه در بعض مقامات بندگان خاص علام الغیوب که در جهان جان مسند جواسیس القلوبی را حیازت کرده اند باعمال قوهٔ نفس و توجه روحانی خاکی را کیمیا یا بگوشهٔ چشمی گدائیرا بی نیاز نمایند این هم بنفوذ و تاثیر کلام مربوط نیست و اگر مراد از نفوذ و تاثیر

کلام درقلوب ازقبیل نفوذو تاثیر صوت خوب و بد در التذاذ واشمئزاز
نفس باشد پس باید بمجرد شنیدن الفاظ دعوت دلرا برباید وزنك غم از
لوح سینه بزداید که بالحس والوجدان درکلمات میرزا علی محمد این تاثیر
نیست (آمحمد جواد) جناب یارقلی من باشما در این خصوص طرفهم زیرا
هیچ جوهر گوگردو تیزاب فرنگی زنك دلرا مثل این ایهٔ شریفه لااله الا
ایای ذوالحیل والحیالین ذوالکفل والکفالین ذوالجمل والجمالین نمیبرد
رفقا همه قاه قاه (یارقلی) جای شوخی نیست این طور اثر درکلام هر
دیوانه مسخره ایست واگر مراد از نفوذ و تاثیر کلام پاکرویدن معدودی
ازمردم عوام است بشخص صاحب دعوت واستقامت در پای اعتقاد باو
تادم مرك پس اولاد هر مذهبی وهر دیانتی ازملی وغیر ملی معتقدین بان
دین ومذهب درامتثال احکام دینیه جان خود را در نزد قمار عشق دین
برایگان می بازند مکرر درمکرر در بلاد هند دیده شده شخصی هندو
خود را در زیر چرخ کاری کاوی انداخته تمام استخوانهایش درراه مقدم گاو
خورد میشود باطنیه اسماعیلیه که ازبقای انها الان مردهٔ آقاخان محلاتی
درهند موجودند ریختن خون خود را بامر امام موهوم سرفهلی بهشت
ومابه الافتخار قوم وقبیله خود میدانند گذشته ازاین رفیق ریختن خون
ودادن جان لازمهٔ شعلهٔ سودائی است که درمغز ادمی روشن میشود
متعلق انسودا دین باشد یادنیا خیال باشد یا حقیقت منوط بامر یزدان باشد
یاشیطان چه بساجوان ماهروی دلارائی که درراه عشق پیری فرتوت
سر از کف داده است برادر عزیز اگر بنا باشد که فدا کاری جمعی در
سودای محبت یك نفر دلیل صداقت و حقانیت او باشد پس امپراطور روس
نیکلاو خاك فرانسه باید بالحقانیه خدا وخالق اکوان باشند چه ملیونها
نفوس و کرورها نونهال تازه روئیده بستان بشری درراه حفظ استقلال

امپراطور نیکلا ودفاع ازوطن فرانسه خودرا طعمهٔ توبهای ۴۲ و ۴۸
و ۶۰ سانتمتری المان می نمایند تا کنون این طور فدا کاری از هیچ ملت
ومذهبی تاریخ نشان داده الآن که بنده باشما صحبت میکنم قرب ۳۰
ملیون جمعیت بشری سرهای خودرا بدست گرفته درمیدانهای جنگ
عالم امروزه بنام حفظ ناموس وطن ودولت از تن دور میکنند (اقا
مشهدی علی) اقایان بنده اگرچه اصلا حق صحبت ندارم ولی محض
اینکه ازاین پیرغلام هم دردفتر مسافرت شما چیزی ثبت شود جسارت
میکنم همین علوان شیخ بنی حصین که می بینید یك عرب لخت بی زیر جامه
بیشتر نیست پدر او در چند سال قبل باعشیره آل فتله دعوی داشت انها
درسنگرهای محکم بودند واینها در بیابان صاف از نجف بنائی اوردند
که سنگر بسازند یك صف از جوانهای رشید جلو بنامیا یستاد و بناز
عقب انها مشغول ساختن بود این صف که میافتادند فوراً صف دیگر در
جای انها می ایستاد مختصر چه عرض کنم بلندی دیوار بقدر نیم ذرع که
کشد از نعش کشتها پشتهای سنگر برای استاد درست شد وحوصهٔ انها
که بعربی میگفتند مضمونش درفارسی این بود که (جان را درپای شیخ
قیمتی نیست) ازاینطور فداکاری ها خیلی دیده ایم شنیده ایم پس باید
علوان شیخ بنی حصین دعوی خدائی داشته باشد اینها چه صحبت است حیف
نباشد بفرمائید ازبرای غذا چه میل دارید وقت تنگست بیرون هم از
برای تماشا تشریف می برید ساعت دیدیم قریب بسه از افتاب گذشته
(احمد جواد) جناب مشهدی علی انجا که تعیین غذا بامهمان است
منزل شما نیست اختیار باخود شما است (اقامشهدیعلی) خدا سایه
شمارا کم نکند هروقت بخواهید هرچه باشد ازعهدهٔ خدمت من تقصیر
نخواهد شد نجف مشرف میشوید یانه (احمد جواد) فردا شب جمعه

است برای زیارت مشرف میشویم عجالةً تا مسجد برای طواف وزیارت
حضرت مسلم میرویم نهار مراجعت میکنیم برخواستیم وضو ساختیم آمادهٔ
حرکت شدیم از بالاخانه پائین امدیم لب شط مشغول تماشا مشغول بودیم
جوان عربی تازه سبزهٔ خطش دمیده باکمال وقار وتبختر مثل اینکه فاتح
ورشوو بلجیك است میاید دست و پنجهٔ بخون آلوده خنجری هم خونین
دست او است چند نفری پشت سر او میایند لب شط شسته وشو نمود
بقهوه خانه نشست مشغول صحبت شد (مشهدی علی) اقایان ملتفت شدید
چه بود (اسید حسین) احمق هم ندارد یقین گوسفندی کشته مشهدی
علی خیر اقا الان خواهرش را سر بریده (رفقا) همگی چرا (مشهدیعلی)
عرب را عادت دیرینه اینست که هرگاه در مقام سرزنش خواهر کسی را
بلوث اتهام آلوده کردند نزدیك ترین خویشاوندان انزن داخل خانه
میشود اورا میکشد ودست جیش را می برند باعلم می خشکانند نگه
میدارند که از غیرت در خاندان انها ایتی بیادگار داشته باشند عجب اینجا
است که دختر را مثل گوسفند در حضور پدر ومادر وجمیع اقوام که
هستند میاورند وهمه باو وداع میکنند مثل اینکه میخواهد سفری رود
که زود برمیگردد یادر همان جا یابیرون اورا میکشند (اقا سید حسین)
من که دلم از حال رفت ونشست (اقا محمد جعفر) من که سر بریدن مرغ
را تماشا نکرده ام ضعف قلب دارم الان بنای طپش گذارد او هم گرفت
ونشست (حاجی محمد حسین) عاطفه محبت نوع عموما وجوشش خون
خویشی خصوصا لازمهٔ فطری بشریست مگر اینقوم از نژاد بشر خارجند
ودر حوزهٔ ارباب ادیان ومذاهب نیستند از نور عقل وحلیهٔ شعور
عاریند هرچه ادمی تصور میکند که دل هرچه سنگ باشد ولی رضایت
بکشتن بیچارهٔ بمحض اتهام نمیدهد من که حقیقت حواسم پرید حالم تغییر

کردقدم از قدم نمیتوانم برداشت (یارقلی) هیچ معجز از برای حقانیت
حضرت خاتم الانبیاء (ص) بهتر و بالاتر از این تصور نمیشود که این
شمع مدنیة فاصلهٔ انسانی از میان یک قوم وحشی صفحهٔ عالم امکان را
روشن فرمود که الآن چهارده قرن کامل میگذرد و نور تمدن بتمام
بارهٔ افریق استرلیا تأثیر نموده و این حال اعراب است که می بینید
(محمد جواد) من که حالی بحالی شدم اصلاً حال آمدن مسجد را ندارم
اگر مشهدی علی یک قوری گل گاوزبان و لیمو بما میدادند خیلی مناسب
بود (مشهدیعلی) من خیلی اسباب زحمت شدم هرگز احتمال نمیدادم که اینقدر
سریع التأثر باشید در اینجا هر روز هزار از این اتفاقات میافتد چشم ما پر شده
پس بفرمائید منزل برگشتیم پس از چند دقیقه گاوزبون و لیمو با یک نظافت
نگفتنی آورد خوردیم قدری بحال آمدیم مشغول صحبت شدیم مشهدیعلی
هم مخصوصاً برای انکه خیال ما را از مطلب بکلی منصرف کند بتاریخ
بناهای کوفه پرداخته است یکمرتبه صدای جانسوز دلخراش بسیار
مدهش که احماق قلب را از جا کند بلند شد (یابوه) شکسته یاباه است
چه طور نعره میکشد چه طور بر سر و سینه میزند از اطاق بیرون دویدیم
چه خبر است دیدیم طرادهٔ کوچکی سه مرد با یک زن نشسته اند روی آب
میرود و این صیحه از آن زن است این صدا بهر جا که میرسد طرفین شط از
جمعیت تماشاچی پر میشود (مشهدیعلی) باید کسی غرق شده (محمد
جعفر) از کجا معلوم شد شاید کسی از او مرده یا کشته باشند (مشهدیعلی)
وقتی کسی در آب غرق میشود و جسد او را پیدا نمیکنند اگر مادر داشته
باشد مادرش را در طراده می نشانند و روی آب میگردانند و متصل
بهمین شکلی که می بینید فریاد میکنند تا این صدا در هر جا بجسد برسد فوراً
روی آب میافتد و اگر مادر نداشته باشد پیدا کردن جسد او خیلی سخت

است اقایان رفقا همگی درشگفت وحیرت (احمدجواد) سبحان الله فیمابین جسد بحس وبی شعور درته آب چه علقة ورابطة فطری است که جاذبهٔ مادراورا روی اب می اندازد (مشهدی علی) واقعا اقایان باین همه استکشافات علمیه دراین عصر جدیداز قوهٔ برق وضوء غیر مرئی ونور و و وهنوزصد هزار یك اسرار قـدرت که درکمون طبیعت مخزون است کشف نگردیده افتاب شدن رخسارهٔ این اسرار درمیدان دانش ادمی مرهون گذشتن چندین ملیون سال وماه وروزکار است خدادانااست جای هیچ گونه تعجب نیست بنده راهر چند جسارت است عقیده این استکه امثال (مسیو پاستر) فرانسوی مستکشف مکر وبهای مفسدهٔ دهن حیوان دیوانه یامستر (حیزوارد) انگریزی مستکشف مکروب ابله یامسیو « رونتکیر » المانی مستکشف ضوء غیر مرئی وو و ازفهم یك جزئی ازجزئیات پیش پاافتاده چندین هزارساله افرینش که خودرا کاشف الاسرار دارخلقت وعلام الغیوب نشانه طبیعت میداندواین قدر برخودمی بالند حرارت فکر خزانهٔ دماغ انهـارا خراب کرده غافلنداز اینکه همان طورکه تصور حد واندازه درمبدأ افریدکارنیست درافرینش اوهم اندازه ومرتبة نخواهد بودانسان کامل هرقدربردفتر معلومات خودبیفزاید فی الحقیقه برعجزوناچیزی خود برهانی تازه بدست اورده است زیرا که باستکشاف هرمجهول حدود جغرافیای جهل انسانی معلوم میگردد خیلی تصدیع دادم البته عفو خواهید فرمود وقت نهاراست بفرمائید بنده زاده اسدمیز نهارراچیده سفره رامنتظر گذاشتن خوب نیست ازاین علائق وروابط مجهول الکنه نامعلوم باندازه ایست که عقول ازحد وحصرانها عاجزاست رفتیم سرمیز نهاراموروز میز نهارما معرکه است حقیقة فیها ماتشتهیه الانفس

وتلك الاعین همین است (آمحمدجعفر) جناب اقامشهدی علی استیلاء
ظلمت جهالت برافاق وانفس هموطنان ما عذر اینسؤال مرا برشما خواسته
است از بردن اسم این چندنفر حکماء معروف اوروپا معلوم است که شما
باروپائی علاقه وارتباط بسته اید لهذا باکمال احترام از شما درخواست میکنم
که آیا بان اقلیم سیاحتی فرموده اید یاتواریخ انجا را خوانده اید یاباشخاص
اروپارفته خیلی نشست وبرخواست کرده اید (آمشهدیعلی) بنده
ازاول که خودرا شناخته ام همواره بکتاب قصه وتاریخ الهی غریب داشتم
کتاب اسکندرنامه ورموزه حمزه حسین کرد حق خاله سوسکه وکلثوم
ننه عاق والدین را مکرر ودر مکرر اینقدر خوانده ام که اغلب قصص
وحکایات واشعار انهادر سینه من نقش بسته است تاچندسال قبل چند
نفر ازاهالی تبریز ویك نفر از آقایان قفقاز بنده منزل واسرافراز فرموده
بودند یك روز صبح قبل ازطلیعه آفتاب درهمین اطاق مشغول چائی دادن
باقایان بودم ودرضمن هم کتاب حسین کرد رانگاه میکردم یکمرتبه خدا
سلامتش بدارد ان اقای قفقازی برخواسته وآمد پیش من نشست که
آمشهدی چه نگاه میکنی کتاب را ازدست من گرفت ازقضا قصه سر
کشیدن حسین کرد چاه را درهمان صفحه بود ان آقا یکدفعه کتاب را انداخت
ودست بردست زد که ای وای ابناء ملت اسلام تاکی گرفتار اینخرافات
خواهند بود آخر هو این کتاب دروغ چیست که میخوانی حیف نباشد
اگر میل نگاه کردن کتاب داری من چندجلد کتاب بتو میدهم مشروط
براینکه دیگر بان دروغها مطالعه نکنی گفتم بچشم برخواسته از خورجین
خود دوجلد کتاب احمد بمن داد اجمالا همین قدر عرض کنم خداوند
عالم روح پرفتوح مرحوم میرزا عبدالرحیم طالب اوف را با محمد و آل محمد
همنشین فرماید که علاقه روح مرا ازاین دروغهای عجیب بریدو بیك سنخ

مطالب راست مفید مربوط ومتصل نمود بقیه کتب اوراهم خریدم والآن تمام کتابهای ان مرحوم را دارم اگر از سابق انچه می نوشتند وچاپ میکردند ازاین مقوله مطالب بود حال نکبت وفلاکت ما امروز باین حد واندازه نبود که جسارتست فداکاری چند نفر یاگرویدن معدودی را بیک نفر برهان حقانیت دعوی نبوت او بدانیم (میرزا عبدالباقی) من باید طرف خودم را بشناسم باشما که مشهدیعلی باشید طرفم باآقایارقلی طرفم باقومندان طرفم باآن اقاطرفم بااین اقاطرفم باکی طرفم (مشهدیعلی) مسئله طرفیت وجنك در کار نیست حضرت عالی باسایر آقایان دراین بنده منزل میهمانید قدم شما برچشم من ولی اگر مرخصم فرمائید قدری باشما دراینخصوص حاضرم دست وپنجه نرم سازم فعلا سرنهار شایسته نباشد غلیان بعداز غذا باصحبت حضرت عالی میکشم (میرزا عبدالباقی) بسیار خوب بشرط اینکه یارقلی وسایر آقایان اصلا مداخله نکنند (مشهدیعلی) استدعاء این مخلص ازساحت مقدس آقایان اینکه درگفتگوی ما شرکت نفرمائید (همگی بچشم) مشهدیعلی برخواست ورفت سایرین هم ازپشت میزغذا برخواستند باطاق راحت آمدند غلیان مشهدیعلی غل غل میکند (یارقلی) ماهر کدام ازمیکشیم تماشای میدان محبت شما کسالت خواب رادفع میکنیم (امشهدیعلی) خوب بفرمائید جناب میرزا (میرزا عبدالباقی) شماوکل اهل اسلام قرآن مجیدرا قانون اساسی معاد ومعاش کل اهل عالم الی قیام یوم القیامة میدانیدیانه ؟ (مشهدیعلی) بله (میرزاعبدالباقی) مکرر ومکرر درقرآن وارداست که ازپیغمبر صلی الله علیه و آله معجزه خواستند واودرجواب فرمود سبحان ربی هل کنت الابشراً رسولا که از این ماده اساسی معلوم است پیغمبر معجزه نباید داشته باشد واز آیه

شریفه دیگر که میفرماید (ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ولقطعنا منه الوتین) معلوم میشود سکوت دربار الهی عز اسمه و بحال خود گذاشتن مدعی رسالت را خود برهانیست قویم براینکه این شخص صادق وراستگواست چه بمقتضی نص صریح این آیه که میفرماید اگر از قبل ما بعض سخنان بیهوده اظهار نماید هرآینه بسخت ترین انواع عقوبت مجازاتش دهم ودر ملاء عام مفتضح ورسوایش سازم پس مفتضح نشدن مدعی رسالت وقطع نشدن دست او یه صدق وبرهان حقانیت او است لهذا ما جهة سخنرا بملت اسلام کرده ودست خود را بنا گوش گذارده بایک صدای غرائی که فضای قلوب وپرده گوشها بدرد فریاد میکنیم که حضرت نقطه اولی در هزار ودویست وپنجاه وپنج طالع ودعوی محبوبیت عالم کون ومکان را گوشزد جن وانس فرمود تا وقتیکه بنشأه برزخ تشریف فرما شدند پس بموجب آیه شریفه اول مطالبه معجزه اصلا نباید نمود وبموجب آیه شریفه دویم که بحسب اصطلاح برهان تقریرش خوانند مفتضح نگردید ومجازات الهیه درباره او بعمل نیامد وبیش از این دلیل درباره نقطه اولی وهیچ پیغمبری قائم نشده این خلاصه مطلب تمام بهائیان است حالا شما بفرمائید (آمشهدعلی) افسوس فلسفه این مطلب مسلم بدیهی که قرآن مجید قانون معاش ومعاد بنی نوع انسان است بارتقاء نژاد انسان وهمچنین حکمت طبیعی شرافت دین مقدس اسلام برسایر ادیان از منظر عموم اذهان پنهان است والا اصلاحات تفرقه این حرف چرند نبود (میرزا عبدالباقی) در ذهن شما که پیداست بفرمائید (مشهدعلی) فلسفه این مطلب مسلم وحکمت طبیعی این اشرفیت این است که قرآن مجید مردم را بلسانی بسی ساده وواضح دعوت میفرماید بهدایت عقل صریح وتبعیت فکر دوربین ومحکومیت وجدان صاف چنانچه در

چند صد جای ایات زاهره بیشتر وارد است (لعلهم یعقلون لعلهم یتفکرون لعلهم یفقهون) و بیش ازاین بسط بیان در این موقع مارا از مقصود خارج است همین قدر برای شاهد عرض کردم که عدم قبول دعوی هر مدعی بدون دلیل در بداهت نظیر الکل اعظم من الجزء یا استحالهٔ ارتفاع نقیضین یا حاصل دو چهار که هشت است از بدیهیات اولیه عقول است ومحال است که قران مجید بر خلاف بداهت عقول مطلبی افاده کند مثل اینکه داشته باشد ای مردم بدانید که حاصل جمع دو چهار پنج وحاصل جمع دو سه چهار یا اینکه میشود یکنفر دریك ان هم باشد هم نباشد یا اینکه میشود وزن دستهٔ افتابه از تمام افتابه با دسته اش بیش تر باشد یا اینکه ایها الناس هر کس هر چه گفت بمجرد گفتن حرف اورا هر چه باشد قبول کنید واگر بر فرض محال مخالف یکی ازان بدیهیات در او دیده شد معلوم میشود که قائل ان العیاذ بالله در بندر بوشهر بخیال تسخیر افتاب بوده و حرارت افتاب بی پیر بوشهر مغزش را تکان داده والا ازیك نفر ادم باشعور چنین حرفی امکان ندارد تا چه رسد با شرف موجودات وعقل اول یا صادر نخستین جان عالمی بقربانش وقطع نظر از بداهت حکومت عقل در قران از اول تا باخر سراسر ایاتی که بالصراحه در کلیهٔ ادوار واعصار وقرون کافهٔ بنی نوع بشر را باعجاز خود دعوت مینماید از قبیل صراحت آیهٔ کریمهٔ (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین بسیار است وهیچ صاحب حس باشعوری باین مطلب تفوه نکند که قران مجید در مقام اعجاز نیست بلکه پس از ملاحظهٔ حکم محکم عقل در بداهت لزوم برهان وتذکر آیات باهره ناطقهٔ بالصراحه در اعجاز قران ومطالعهٔ تاریخ صدر اسلام وحال اعراب با صاحب قران وخود

قرآن اظهر من الشمس فی رابعة النهار خواهد بود که آیهٔ کریمهٔ (قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا) و نظائره یمونهٔ ان بلسانی ابلغ و بیانی افصح و کذا اعجاز قرآن است و اگر موجب تصدیع و منافی خواب بعد از ظهر آقایان نباشد مرخصم فرمائید عرض کنم (یارقلی و همهٔ رفقا خیر خیر بفرمائید (آمشهدیعلی) محکمهٔ قضاوت عقل پیش ازین دربارهٔ لزوم معجزه حکم نداده که باید مدعی رسالت من الحق الی الخلق صنعتی که نمونهٔ کارخانهٔ قدرت لایزال است داشته باشد تا کارگران ماهر در آن صنعت پس از امتحان و اختبار تصدیق نمایند که این عمل ساخت کارخانهٔ ما فوق الطبیعه است و دارندهٔ او بر محیط طبیعت حکمران است و اگر سایر اصناف و اشخاص که از شناختن خوب و بد آن صنعت عاریند در مطالبهٔ معجزه برآیند البته مهرهٔ فن دربارهٔ آنها حجت قاطع و برهان ساطع خواهد بود چنانچه ایمان سحرهٔ فرعون در حضرت کلیم و گرویدن اطباء اورشلیم و قطر سوریه بحضرت مسیح و زانوی عبودیت زدن فصحاء بطحاء و نواحی جزیرة العرب در پیشگاه والای حضرت خاتمیت مطلقه بر سایر اصناف و طبقات همعصر حجت بوده و هر صنفی غیر ساحر و طبیب و فصیح در مقام مطالبهٔ اعجاز بر می آمد بتصدیق ساحر و طبیب و فصیح حواله میشد و البته هم بایست حواله بآنها باشد و تصدیق آنها در بارهٔ او حجت باشد تا سنت جاریه و ناموس فطری عقلاء از بدو زایش تا فناء نژاد بشر که رجوع غیر خبره باهل خبره و حجیت حکم اهل خبره برای غیر اهل خبره بطور اکمل در این موقع مهم محفوظ و مراعات افتد و اگر این شخص جاهل که خود تصدیق دارد که من از معرفت خوب و بد این صنعت عاریم و خبرویت اصلا ندارم ولی قول اهل خبره را هم قبول ندارم و باید خودم شخصا از این مدعی مطلبی تقاضا کنم تا بحس

شخصی خود ایمان باو اورم مثل اینکه سرستون خانه مرا طلا نماید یاد امن
پیراهنم را از ستارهٔ اسمان پر کند یازمین باطلاق شوره زار بی اب فلانجا را
در ظرف یك ساعت کلستان کرداند یادر حمل حلیله ام هفت پسر کا کل
زرین باشد یا از چاه خانه ام جواهر هفت رنك بیرون آید یا قاطر پیر
سر طویله ام بیك مادیان جوان عربی تبدیل شود یا شخص من که جاهل
محضم عالم بعلوم اولین واخرین کردم وامثال این کونه توقعات بیجائی که
پیدا و هویداست از منبع لجاج وعدوان وسرکشی و طغیان است چه تخلف
از حکم اهل خبرهٔ خود بر لجاجت وعداوت او با برهان واضح دلیلی اشکار
است البته مسلم است که این شخص را عقلا معاند ولجوجش خوانند واز
حجر کهٔ اهل انصاف باخراج محکومش سازند وبدیهی است که جواب معاند
لجوج از طرف مدعی رسالت غیر از این نباشد که من یك نفر از نی نوع
شما بیش نیستم که خلاق عالم مرا بمنصب سفارت بنزد شما مخصوص فرموده
و برهانی بمن داده تا بشما نشان دهم و باهل خبره وبابصیرتهای شما نشان
داده ام انها پس از امتحان واختبار تصدیق کردند که این عمل نمونهٔ قوه
وقدرة خالق شما است من مرغ دست اموز غیبم در کنف حراست حضرتش
طوطی صفتم داشته اند
(انچه استاد ازل کفت بکو میکویم) ورنه من از خود قوة وقدرتی ندارم
کمال حضرتش برمن اثر کرد § وکرنه من همان خاکم که هستم
چنان چه بهمین ترتیب فلسفی معروض قرآن مجید در سورهٔ بنی اسرائیل
میفرماید (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران
لایاتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا ولقد صرفنا للناس فی هذا
القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا وقالوا لن نؤمن لك حتی
تفجر لنا من الارض ینبوعا اوتکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر

الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی بالله
والملائکه قبیلا او یکون لك بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن
لرقیك حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا
رسولا) آیه شریفه قل لئن اجتمعت الخ بمنزله یك اعلان عمومی الهی
است نسبه بکل موجودات حساسه مدرکه از عناصر لطیفه و کثیفه که
این قرآن مجید از کارگاه انشاء مخصوص لایزالیست واحدی از ممکنات
وا نرسد و نتواند هر چند از اختلاف عناصر واقالیم واقطاع اغماز کنند
ودست اتحاد بهم داده متفق ومتحد گردند که مثل او انشاء نمایند وهیچ
برهانی از برای صحت وحقانیت سفیر من از طرف من بهتر و بالاتر از همین
انشاء مخصوص من نباشد پس از این اعلان عمومی میفرماید ولقد صرفنا
للناس الخ این آیه شریفه پس از این اعلان در مقام اثبات وطغیان وسرکشی
وکفران منکرین قران است که این انشاء مخصوص من در تکمیل وتربیت
هیئت جامعه بنده کانم بنحو اتم واکمل وارقی حائز کل جهات کمالیه ودارای
جمیع منابع سعادات است وبیشتر بندکان لجوج من می بینند ومی دانند ولی
گمراهی وضلالت را بخود خریده اند وراه سرکشی وعنادرا پیموده اند
واز در ستیزه کی داخل شده میگویند که لن نؤمن لك الخ ما بتو ایمان نیاوریم
مگر اینکه چشمه از زمین برای ما جوشیده روان سازی یا باغستانی پر از
درختهای بارور چه اشتران بار بر از نخل وانگور که ردیف هر قطاری نهر
های آب جاری روان باشد رویانی یا آسمان را بر سر ما بیندازی چنانچه
مارا ترساندی وبما نفرین نمودی یا انکه خدا ودستهای افواج ملائکه اورا
در پیش چشم ما احضار نمائی یا خانه از طلا درست کنی یا شخصا باسمان سفر
کنی وان راهم تصدیق نکنیم مگر اینکه از برای ما کاغذی از اسمان بیاوری
که بخوانیم البته در مقابل این توقعات بیجا که از روی لجاج وعناد است

بایدای فرستادهٔ من بگوئی (سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولا) خداوند من و شما منزه تر است از اینکه من در مقابل کارگاه قدرت و قوهٔ او قوه و قدرتی داشته باشم که بر حسب تقاضای احاد احاد هریك از شما لجوجان معاند از طرف خود بتوانم در ادارهٔ کون و مکان تصرفی کنم من یك نفر از برادران نوعی شما بیش نیستم که بخلعت سفارت مخلعم فرموده و بسوی شما مرا فرستاده است واین برهان را بمن مرحمت فرموده که باهل خبره و بابصیرتهای شما نشان بدهم و بانها هم نشان داده ام دیده اند تشخیص داده اند که این برهان ساختمان کارخانه مخصوص او است اکنون از وجدان صاف جناب میرزا و سایر اقایان خودم مستدعیم که تصدیق فرمایند که آیهٔ کریمهٔ سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولا و نظائر میمونهٔ ان بر لزوم معجزه بیشتر دلالت دارد یا بر انکار و نفی ان (رفقا) خیر خیر البته جواب اقتراحات بیهودهٔ لجوج غیر از این نیست که من یکنفر مثل شما از عائله بشرم غیر از این برهانی که بمن مرحمت فرموده از خود قوه و قدرتی ندارم الحق از این حسن بیان حضرت مستطاب عالی خیلی متشکر وممنونیم (میرزا عبدالباقی) من هم یکنفر از امثال شما بیش نیستم عرایض من فرمایشات بزرگان علما و تصدیق اکابر فلاسفه است چنانچه عرض کردم در اینمقام فرمودهٔ احمد بن محمد بن رشد اندلسی که از اعظم علماء قرن ششم اسلامی است که معجزه همان الهام و وحی است (یارعلی) از جناب مشهدیعلی خواهش دارم قدری استراحت فرمایند هویت اینمغالطهٔ عجیب را کشف کنم (مشهدیعلی) بندهٔ کمترین در این اندازه از تصدیع هم خیلی جسارت کردم ولی خدا شاهد است از حال طبیعی بیرون رفتم که این اندازه ما ایرانیان در جامعهٔ ملل عالم بیحیا باشیم که یکدستهٔ دعوی مذهبی نمایند و اساس شاهکار پیشرفت انها انقلاب و دروغ باشد اخر ملاحظه نمائید به بینید

همین جملهٔ شریفه از کریمهٔ قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولا را از
سابق و لاحق بریده برای بیچارکان ساده لوح میخوانند که پیغمبر اکرم
معجزه نداشت یا همین نسبهٔ دروغ اندر دروغ بساحهٔ علیای فیلسوف اعظم
اسلامی ابن رشد اندلسی که دنیای امروزه احیا شدهٔ فیوضات انفاس قدسیه
ان بزرگوار است انسان باغیرة را میکشد مطلبی باین نفاسه در فضیلهٔ حضرت
خاتمیت مطلقه و اعجاز ان باین رذالت و کثافت جلوه دهند و اصلا نه از خالق
شرم نه از مخلوق حیا نه در وجدان آذرمی داشته باشند بفرمائید که بنده فوق
العاده موجب کسالت خود و تصدیع آقایان شدم . (یار قلی) جناب میرزا
برهان صدق انبیاء سلف براینکه کتاب و پیغامشان بخلق از قبل خالق
متعال است مربوط بکتاب و پیغامشان نبوده و برای تصدیق مردم باینکه
این کتاب و این پیغام از جانب خالق متعال است باید اظهار عملی و صنعتی
نمایند که آوردن بمثل ان عمل از قوه و قدرت بشری خارج باشد و مردم
تصدیق نمایند که دارندهٔ این قوه و قدرت خداداده در اظهار اینعمل
و صنعت البته پیغام او از جانب خدا و کتاب او از قبل رب الارباب است
چنانچه عصای حضرت موسی و اشفاء حضرت عیسی علی نبینا و آله
و علیهما السلام برهان صدق توریة و دلیل صحهٔ انجیل از قبل خالق
متعال بود و معلوم است امثال این حجج که غیر کتاب و پیغام میباشد قائم
بشخص پیغمبر و متقوم بحیات او است که تا هست و بنفس نفیس خود باعمال
عمل اعجاز متصدیست حجهٔ قاطعهٔ او بر صدق کتاب او و کتاب او هر دو باهم
توام محسوس و مشهود همگی است ولی پس از فقد پیغمبر و رحلت او بدار
باقی البته فیمابین حجهٔ قاطعه بر صدق کتاب و کتاب افتراق افتد چه کتاب
عیناً باقی ولی حجهٔ صدق او مفقود و در صحائف تواریخ مسطور است
برعکس حضرت خاتمیت مطلقه که حجهٔ صدق او بر پیغام و کتاب او از

قبل خالق متعال همان نفس پیغام و کتاب او است و برهان بر نبوت حضرتش همان نبأ او است و خطاب تعجیز عتاب آیهٔ کریمه (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین) بهمان نهج که بحاضرین فی زمان الوحی ناظر و متوجه است بعین همان نهج هم بر کافه جن و انس علی اختلاف الاعصار والادوار والدهور الی قیام یوم النشور متوجه و ناظر است و بهمان مثابه کما اگر بالفرض در عصر رسالت پناهی هر آیه از این کتاب کریم که مقابل بالمثل میشد از درجهٔ حجیه ساقط بود همین طور هم اگر در هر عصری از عصور عالم تا انقراض بنی نوع آدم مقابل بالمثل شود از درجهٔ حجیة و اعتبار ساقط خواهد بود لهذا این کتاب مقدس آسمانی قرآن مجید حجهٔ بالغهٔ باقیه و برهان قاطع دائمی یزدانی است بر کافه جن و انس عالم الی انقراض الدنیا ومافیها و این خود بهترین و بالاترین اعجاز است که در حیطهٔ عقل تصور شود و نسبت او در شرافت و قداست بامعجزات دیگر از سایر انبیاء همان نسبت صاحب او است باسایر انبیاء و چنانچه در دار امکان شخص شخیص حضرت خاتمیت مطلقه اشرف واقدس و اعلای کل ممکنات است معجزهٔ ظاهره باقیه و حجهٔ بالغهٔ دائمه آنجناب هم اشرف و اقدس و اعلای کل حجج و معجزات است و از این بیان بحمده و حسن توفیقه معنی عبارت سراسر سلامت فخر اسلام یکتا فیلسوف مسلمین ابن رشد بکمال وضوح معلوم شد که میفرماید . لانه فضلهم فی الوحی الذی به استحق النبی اسم النبوة . حاصل معنای فرموده فیلسوف اعظم اینکه میفرماید شرافت خاصه که حضرت خاتمیت مطلقه را درخور است و بس همین است که آنحضرت طبیبی را ماند که برهان استادی او در طبیع همان دستور طبابات او است در علاج امراض البته

معلوم و بدیهی است که بهتر از این برهان از برای طبیب تعقل نشود
که نفس دستور طبابت او که باقی است ببقاء ایام خود برهان استادی
او باشد گرامی دستور مقدس قرآن مجید که از دائرهٔ خاصه انشاء لایزال
یزدانی برای اصلاح امراض روحانی و جسمانی هیئت جامعه بشری
ترتیب داده شده بهتر و بالاتر از خود او در صدق او و صاحب او تصور
نشود که اگر تمام مخلوقات مدرکهٔ باحس جمع شوند و از اختلاف اقالیم
و عوالم ان زمان اغماض کنند هرگز نتوانند مثل یك مادهٔ از انرا ترتیب
دهند پس وجود والای آورنده ان پیغمبری است که خود پیغام او از قبل
پروردگار که قرآن مجید است حجهٔ بالغه و معجزهٔ باقیه انجناب است
وقرآن مجید عینا در تمام ادوار و اعصار و دهور الی قیام یوم النشور دلیل
راستی خود و آورنده خود میباشد و عین عمل اعجاز حضرت خاتمیت
مطلقه شخص کتابچه پیغام او است آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید
از وی رو متاب و بدیهی است که هیچ پیغمبری این معجزه را نداشته که
کتابچه قانون او عینا عمل اعجاز او باشد والعجب کل العجب مطالبی را باین
حقانیت و وضوح از عبارتی باین سلاست و ظهور مؤید انحرف چرند
پوچ یعنی آروند که از برای پیغمبر معجزه لازم نیست و همان خود وحی
کفایت میکند (آقامشهدیعلی) همین نادرستی و تقلب است که انسان
باوجدان را میکشد (حاجی محمدحسین) جناب آقامشهدیعلی اندازهٔ
بیحیائی بیش از اینها است که تصور شود بداهه مطلب هم معلوم
است جناب میرزا هم قطعا مشتبهند و اینقدر بی انصاف نیستند صحبترا
قدری کوتاه کنید خیلی خسته شدیم خوب بفرمائید به بینیم این ابن
رشدی که باین بزرگی اسم او را می برید کیست ما تابحال اسم اورا
نشنیدیم در ایران از حکماء قبل از اسلام افلاطون و ارسطو بوزرجمهر

وبعد از اسلام شیخ الرئیس فارابی خواجه نصیر همینها مشهورند (یارقلی)
ملتی که مقیاس معلومات انها داستان رموزه حمزه حسین کرد
ابو المحجن است مملکتی که کتب تعلیمیه مکاتب عادیه اش خاله سوسکه و کاثوم
ننه سنك تراش است البته باید از تاریخ اطلاع نداشته باشد ملتی که از جریان
امور و امروزهٔ خود غافل است بدیهی است که از حال دیروزچه خبر دارد
مثلی است که حرف حرف میاورد در سنه ۱۲۷۷ هجری که جنت مکان
ناصر الدین شاه بعتبات عرش درجات تشرف جسته مدحت پاشای
معروف ولایت بغداد را داشته و بپذیرائی مقدم همایونی از طرف دولت
عثمانی هم مأمور مخصوص میشود از سرحد خاك عثمانی ایابا و ذهابا ملازم
رکاب ظفر انتساب بوده کتابی نوشته دران کتاب میگوید که اعلیحضرت
پادشاه ایران در این سال که جنك المان و فرانسه سخت در گرفته و تمام عالم
چشمهای خود را بصفحهٔ اروپای مرکزی دوخته اند که شاهد ظفر در
اینجنك دامن کدام را زیب دهد زیارت امده و من از قبل دولت متبوعه
خود بتهیهٔ لوازم پذیرائی این مهمان عزیز مامورم عجب اینجااست در این
غوغای اروپای مرکزی که نتیجهٔ ان بالاخره از برای دولت فاتح باستیصال
شرق و اضمحلال ملل ضعیفه حکم فرمااست این شاه و وزرای این شاه
بالمره غافل و مثل این است که اصلا در عالم خبری نباشد یا بر چم استقلال این
دولت در اتیه چشم زخمی نرسد و غیر از فکر خورد و کرد و خواب همی
ندارند در این صورت قوهٔ مجریه یك مملکتی که این اندازهٔ از واقعات عصر
خود غافل باشند محروم افراد این ملت را از تاریخ ادوار ماضیه کجا مطلعند
(محمد جواد) بعقیدهٔ من سبب اشتهار و بقای اسم این سه نفر این باشد
که شیخ الرئیس چون با تمام پیره زنها و عطارها و یهودیها در طبابت شریك
است خواجه هم با کلیه رمالها فال بین ها طالع بینها در نجوم فارابی هم

باوازه خوانها وشراکت اسمی یاصاحب نصاب که میگوید

همی گوید ابونصر فراهی کتاب من بخوان گر علم خواهی

وَالابقاء اسم این سه بزرگوار درافواه این ملت هیچ سنخیت باافق اذهان انهانداورد (یارقلی) بهر جهت احمد بن محمد بن رشد اندلسی کنیه‌اش ابوالولید مشهور بابن رشد در سنه ٥٢٠ هجری در قرطبه متولد ودر سنه ٥٩٥ وفات یافت ٧٥ مرحله از زندگانی را اسیر نمود ودر تمام این مدت دوشب بیش از زحمت فکر فارغ نبود یکی لیلهٔ زفاف دیگری شب رحلت پدر در پیشگاه مقدرات ازلی برای زوال ظلمت جهل وبیداری اهالی اروب از خواب چندهزارساله که مرکز تمدن وعلمیت دنیای امروزه انداین افتاب قرن ششم اسلامی نامزد گردید وظلمت کدهٔ وحشستان غرب ازمیامن تابش انوار فلسفهٔ این کوکب عالم ارای اندلس بانجارسید که می بینید در قطر اروپا هیچ کتابی پس ازتوریه وانجیل باندازهٔ کتب مصنفه این فلیسوف بالسنهٔ مختلفه ترجمه نشده نام نامی این شخص جلیل زینت مرلوحهٔ دفاتر تاریخیه قلم زنهای اروپ است حکمای معروف اروپ ازقبیل وولتر رسو شکسبیر غالیل بفهم کلمات وشرح کتب او فخرها میکنند بلکه بزرگترین تعریف فلان حکیم اوروپائی الآن بیش ازاین نیست که شارح کلمات ابن رشد است) [١] (کرلسیوف کلب) مستکشف امریک میگوید هدایت من بکشف امریک وحی بود که ازاوج آسمان کتب ابن رشد برسینیهٔ من نزول اجلال فرمود (اقای سید حسین) جناب یارقلی تمام فرمایشات حضرت عالی را بدیدهٔ منت تصدیق داریم ولی زیربار این فرمایش اخری که اروپائیان دریکوقتی مثل ماغوطه خور دریای جهل بوده‌اند خیلی مشکل

[١] الاسلام والنصرانیه صفحه ٣٩

است بحکم استصحاب قهقری میتوانیم یقین داشته باشیم که ما تا بوده‌ایم وانها بوده‌اند باینحال فلاکت وانها با علی درجه سعادت بوده‌ایم و بوده‌اند

(یارقلی) این فرمایش هم یکی از نتایج میشومهٔ همان جهل بتایخ است نفوذ حکم استصحاب مخصوص جهل وقطر بیعلمی است در اقلیم دانش و منطقهٔ شهود که هرچیز در جای خود با کمال وضوح پیدا و خواناست حکم استصحاب را وقعی نباشد چنان چه علماء اصول میفرمایند (دلیل بر اصل وارد است) تا چه رسد بعلم

(اقا محمد حسین) واقعا انسان هرچه عمر دو بماند مطالب تازه بتازه میشنود دیدن وشنیدن هرچه را تصور میکردم و هرگز در خیال احتمال نمیدادم که اوروپا وقتی بلوث جهل ملوث بوده در علمیت و تمدن محتاج شرق بوده‌اند پس شمارا بخدا قدری در این خصوص بفرمائید که بنظر من از این صحبتها خوشتر است (یارقلی) قرنها بر اولاد بشر در قطر اوروپا گذشت که از لذائذ جامعهٔ انسانی محروم و از حیات ازادیه بشری مهجور بودند ضعفا و زیردستان رنج برخویشتن را از جرگهٔ ادمیت خوارج انگاشته علة غائی هستی خودرا دران دانسته که از طرف یکی از اشراف خدمتی باو رجوع شود یا حراجگاه عمومی بدراهم بخس معدوده بفروشش برساند شرفاء واکابر هم در دار وجود ماسوای خود را مقدمهٔ راحت وشهرت خود فرض نموده تمام هم خود را دران مصروف داشته که خدمتی بعدهٔ فلک زده رنج بری تحمیل نماید یا ادارهٔ مطبخ خودرا از پول رقبهٔ شکسته بالی تهیه کند و هردو این فرقه در قبال ایوان پاپ و دیوان ریاست روحانی ذلیل و زبون بودند ارادات غیر محدودهٔ پاپ در مطلق ارادات معاد و معاش عموم نافذ و حکم فرما بود گناهان هر که را پاپ بخشید مستحق رضوان نعیم و اگرنه عذاب الیم بر او واجب گردید

مبغوض پاپ ازدائرهٔ دیانت مسیح خارج و مورد توجه ان کاشامن کان
داخل بود مطالعه و قرائهٔ توریه و انجیل مخصوص پاپ و اجزاء کنیسه
و برسایرین حرام انتشار و ترجمه توریه و انجیل برحسب حکم پاپ غدغن
اکید بود کلیه نصارا پاپ را بمنزلهٔ عیسی مسیح دانسته اعمال واقوال
وحرکات اورا ازروی یك مصدر آسمانی و منشا الهی میدانستند امپراطور
المان وقتی درحضرت پاپ مقصر افتاد نفس نفیس امپراطوری خود
بازوجه اش امپراطریس ازمقر سلطنت تاپای قصر پاپ درهوای سرد
زمستان پیاده امدند وسه شبانروز درپای قصر پاپ سرپا دست بسینه
ایستادند و ازسرما میلرزیدند تامورد مرحمت پاپ گردیدند قلم عفو پاپ
برصفحهٔ تقصیر او کشیده شد اقتدار سلطان جهل در این ملك و ملت که
امروزه سرامد علم و تمدن کرده اند باندازهٔ بود که در زمان هرون الرشید
شخصی از اهالی اصفهان ساعتی اختراع کرده که در هر ربع و نیم ساعت زنك
میزند خلیفه ساعت را برای شارلمان امپراطور فرانسه که دوستی بین او
و خلیفه خیلی محکم بود هدیه فرستاد امپراطور این هدیهٔ عجیب را درسردر
عمارت سلطنتی نصب نموده اهالی همین پاریس ازصغیر و کبیر جوان و پیر
جمع شده که محرك اجزاء ساعت درداخل صفحه شیطان است و این گمراه
کننده خاندان بشری را که جائی وماوائی معلوم نبود الآن معلوم شد
بهیئـهٔ اجتماع حرکت کردند که بروند وساعت رابشکنند وشیطان را
بیرون کشند بسخت ترین عقوباتی که متصور است بکشند خدمت خود را
بجامعهٔ انسانی بسرحد کمال رسانند قوهٔ مسلحهٔ دولت امپراطوری جلو
گیری کردند صحبت دورهٔ هرون و شارلمان خیلی کهنه است (کتبرك) المانی
که اختراع مطبعه نمود اولین کتابی که بزیور طبع درامد انجیل بود عجب
اینجا است که این کتاب درسنهٔ ۱۴۵۰ میلادی وموافق باو اخرین

قرن نهم هجری در تمام اروپا باسم کتاب خطی فروش رفت و مرکب قرمزی که برای زینت در بعضی از سطرها بکار برده بود این ملت جاهل خون ناشر کتاب تصور کرده واورا جادوگر مقتدر پنداشتند تمام علما و اهالی حتی پدر و مادر این بیچاره بر ضد او قیام کرده او را بیدین لامذهب گفته بر علیه او برخواستند این صحبت هم قدری قدیمی است در صد و ده سال قبل (فلتن) امریکائی جهاز بخاری ساخت که ساعتی پنج میل دریکی از رودخانهای امریك سیر مینمود تماشاچیان ساحل شط بالتمام معتقد شدند که این صنع عجیب عفریتی است و این دود از مخرج تنفس او است متبحرین از فلاسفه لاهوتیین اروپ سالیان دراز یکی از مسائل مهمه علمیه انها این بود که ایا جنس زن که امروز دو طلب انتخاب پارلمان است نفس مدرکه دارد یا مثل حیوانات است این باز اهمیت ندارد البته اقایان با کمال مسبوقند بزرگترین برهانیکه توحش و انحطاط ملت عرب را قبل از طلوع اختر اقدس اسلام ثابت میکند کشتن اطفال و زنده بگور کردن دختران است و حال اینکه در مملکت سوید که امروز ملت ایران در اصلاح اداره ژاندرمری دست حاجت بانجا دراز کرده و شریف زادگان شمشاد قامت مملکت قدیم قویم ایران به پیش خدمتی هریك از انها فخرها میکنند هنوز هم بعضی تیرهای چوبی که موسوم به تیرهای خانوادهٔ میباشد محفوظ داشته اند که با این تیرها پیرها و مرضای صعب العلاج را می کشتند و عذری که حالا برای این رفتار ناشایست میاورند این است که میخواستند انهارا از مشقت و زحمت اسوده کنند در بعضی از جزایر بحر الجنوب همینکه خیلی پیر میشد چندان اعتنائی بزندگی نداشت باتفاق بعضی از دوستان خود بیرون میرفت و در انجا چاهی را حفر کرده زنده بگورش میساختند این هم باز از عادات دیرینه قدیم است در جزایر بحر

الجنوب تا اواسط همین قرن نصف اطفال را بقتل میرسانیدند
اهالی بریطانیا که امروزه خویشتن را مالك مقدرات کره میدانند
تا چندی پیش قاعدهٔ تعدد ازواج که یك زن واحد دران واحد چندین
شوهر متعدد داشته باشد شیوع کلی داشته کمترین اگر بخواهم از شواهد
نفوذ جهالت اینملك واینملل که زیب صفحات تاریخ و سرلوحهٔ جراند
عالم است عرضه بدارم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) مقیاس توحش
انها قبل از قبول دین عیسی و پیش از میلاد از اینجا معلوم میشود که این قوم
از روش انسانیت چه اندازه دور بوده اند قبول دیانت نصاری و زیر بار رفتن
انهمه تحکمات جابرانه پاپ واسارت زیردستان نسبة باشراف اولین قدمی
است از انها که بشاهراه ترقی و تمدن گذاده اند (تو خود حدیث مفصل
بخوان ازاین مجمل) بزم انس رفقا از استماع این عجائب نشنیدنی
بی اندازه افسرده شد ولی عرض خود را بتذکار اینقصه خاتمه خواهم داد
در محضر پادشاه فرانسه وقتی مکشوف افتاد که تمام کوچهای شهرهای
مسلمانان در اندلس بسنگهای خیلی ظریف مفروش و کلیه مقابر انها با نهایت
ظرافت در تحت مراقبت ادارهٔ بلدیه جسم و دل و جان عابرین را رونقی
بکمال می بخشد از روی هندسه و دستور نقشه قرطبه که از شهرهای معتبر
مسلمین اندلس بود بتنظیف و تسطیح و فرش کوچهای پاریس از سنك
امر داد مقدمهٔ نگهداشتن گله های خوك را در کوچهای پاریس که سبب
عمدهٔ کثافت کوچها بود غدغن کرد کشیشان پاریس تشبه ببلاد اسلام
را کفر دانسته تعرض بازادی خوك را خلاف دین تصور کرده و با یك جوش
وخروش دینی در مرئی و منظر عموم اهل پاریس اعلان دادند که خوك
های مقدس باید در کمال آزادی خیابانهای پاریس را اقدم زنند ودر
هر نقطه که بخواهند رخت اسایش افکنند هنگامه غریبی بر پا غوغای

عجیبی در مردم افتاد بالاخره امپراطور بیچاره بالمجبوریه از حکم استعفا
گفت که سهلست فرمان داد که در گردن هر خوکی زنکی مخصوص که علامت
قدس خوك است در دین نصاری و برهان دیانت امپراطور است بیاویزند
واین تشریف خوك بالاخره امپراطور متدین را از قید هستی رهانید چه
روزی سوار اسب از کوچهٔ میگذشت یك کله خوك بازنکهای اویز
بگردن جلو اسب یکدفعه پیدا شدند اسب از صدای زنکها رمیده امپراطور
را بزمین زد و مرد (احمد جعفر)

(زتقدیس خنزیر ژاژ پلید § به بین کار ترسا بدینجا کشید)
(که محو مسلمان کند ارزو § تفو بر تو ای چرخ گردون تفو)

لا حول ولا قوة الا بالله (حاجی محمد حسین) قضیهٔ صحبت حضرت عالی
تاریخ معلم ثانی فارابی را برای ما تجدید میکند که در ظرف یکساعت جمعی
را از گریه بخنده واز خنده بخواب از خواب برقص میاورد ولی میتوانم
بکمال جرئت عرض کنم که مهارت حضرت عالی در اینخصوص از فارابی
پیش تر است زیرا که او بوسیلهٔ انواع موسیقی که در نفوس مؤثر طبیعی
است قدرت بر حالی بحالی کردن اهل مجلس داشت شما نه بهمان حلاوت
گفتار و عذوبت بیان کاهی بخنده کاهی بگریه کاهی بحیرت کاهی باضطراب
کاهی بامنیت کاهی محزون کاهی مسرور میفرمائید خوب راستی الآن
راه ایران بفرنکستان مثل راه بازار از برای عموم باز و در اغلب بلاد
معتبره اروپ غیر از تجار واجزاء ادارات پلتیکی وغیر از سیاح متفرج
عدهٔ از محصلین ایرانی هستند واز هیچکدام یك کلمهٔ ازاین قبیل فرمایشات
غریبهٔ شما مسموع نشده واز هر کدام هر چه شنده ایم چیزهائی استکه
ثابت میکند این علمیت وتمدن حالیهٔ اروپ ازازل تا سرمد است حق
اینکه یکوقتی دکتور حکومة ما اظهار دیانت میکرد میگفت اقا بهشتی

که در قران توصیف شده (خیابان شازه لیزهٔ پاریس است) منتهی
انوقت عرب جاهل بود از جغرافیا اطلاع نداشت اروپارا نمیدانست
کجا است حضرت وسالت پناهی تعبیر از خیابان پاریس بجنة الماوی میفرمود
(اقا سید حسین) توانجدا حاجی این انجمن اخوان الصفای مارا که
حقیقة (فیها روح وریحان وجنة النعیم) ببردن نام این بدسوختههای
ازهمه چیز بیخبر کشیف نکنید که ملك وملت مارا همینها ویران کردند
خوب آقا یارقلی بفرمائید به بینیم از قرار این فرمایشات ملت اروپا
در پانصد سال ششصد سال قبل جاهلترین ملل عالم بودهاند چطور شد
که یکدفعه باین اوج ترقی رسیدند که می بینید (یارقلی) اما متمدنین
باروپا رفته مامماینة مثل دهاتیهای ساده لوح بیچارهاند که بشهری
مثل طهران تازهوارد شوند یکدفعه چشم انها خیره میشود ابنیه و عمارت
عالیه کثرت نفوس تزاحم جمعیت جوانهای ماهر وصنمهای مهوش
کالسکههای قشنگ درشکههای ممتاز قطار ماشین بان طمطراق وکروفر
واکونهای پی در پی بازارهای وسیع دکاکین پرجنس اغذیه بسیار
مطبوع بازاری دکاکین دلاکی بان شاگردان سمین عذار اسباب بازرق
وبرق حالت دلربای عصرانه خیبان لالهزار کافه اخوت اگر درشب
مجلس صفحهٔ جلو بهارستان را به بینید یاروضه خانقاه چراغانی ظهیر
الدوله را درك کنید البته تمام هم وهوش جان ودل دین خودرا دربرد
قاراین محسوسات ظاهری بطوری میبازد که اگر یکدفعه دیوانه نشود
خیلی باجربزه است دراینصورت قوهٔ خیال اورا کجا مجال این احتمال
باشد که در یکصد و پنجاه سال قبل حال این طهران خیلی ازدهاو پستتر
بوده یادهاو ازطهران خیلی بهتر بوده یااینکه کجا میتواند یك نظر
ثانوی بروحیات طهران نماید به بیند کثافت هوا شیوع سفلیس

امراض مختلفه ابتلاآت بیحد فقر عمومی جلافت اهالی فساد اخلاق جهل ملت خیانت رؤساء بیشرمی اولیاء حاکمیت مطلقه قوی بهیمی سلطنت حرص و بخل و طمع رواج بازار دروغ و خودنمائی و و و باندازه ایست که اشخاصیکه خودرا خلف صدق عائلهٔ ادم میدانند تمام این رضوان بیروح را بتماشای دوبتهٔ گندم ده خراب باسقاط کافه خیارات بفروشد اگرهم بمرکز خود برگشت معلوم است تمام اقران وامثال خودرا عاشق صفحهٔ طهران مینماید (امشهدیعلی) اضافه بر تمام این فرمایش اینکه اگر این ساده لوح دهاتی ازمجری دزدی وتقلب مالیهٔ فراهم نموده یا ارثیهٔ بیزحمتی ازدزد نامرحوم متقلبی باورسیده باندازهٔ فراخورده خوددررشتهٔ عیش ونوش بوده درهمین شب اول ورود بطهران بساط مالی فراهم نماید البته صدالبته

چنان زدیدن طهران خمار مست شود § که صبح روز قیامة وراست اول مستی او کجا وفکر تاریخ طهران کجا او کجا ومطالعه روحیات فاسده طهران کجا او کجا وملاحظه پیشین وطن عزیز کجا (زعشق تابصبوری هزار فرسنك است (احمد جعفر) اگرتن ناسلامت بده خود برگردد تعریفات او فقط مقصور است برقص فلان خانم آوازه فلان بکم کیفیت حمام نمرهٔ بساط مفصل دلاك ها طرف عصر خیابان لاله زار و و و سوقاتی اوهم برای خویشان ودوستانش گربه های مقوائی خرگوش سنکی عروسك چینی گلهای کاغذی عکس فلان خانم تخم گل فرنکی تیغ وشانه آینهٔ وصابون عطری ابرولاستیك و و و واگرهم خدانکرده قدری اهل کمال باشد مثل چند جلد کتاب تازه ازقبیل (عشق بازی ناپلیون) پریرویان ناکام که شهد الله جز تضییع اخلاق جوانان مملکت مافایده ندارد مزید سوقاتیهای او است

(حاجی محمد حسین) الحق بهتر از این تشریح در بارهٔ این قبیل مسافرین ممکن نیست ولی بنده هم یك حاشیهٔ زیادی عرضه میدارم اینشخص دهاتی یك نفر ساده دل صاف ضمیر دیندار وطن پرستی باثروتی در لباس کرباس که نتیجه رنج دست او است وارد طهران میشود ویك شهوت پرست حیوان سیرت بی همه چیزی کذائی در صورت او وپائی بده خود بر میگردد قبل از دیدن طهران تمام اهالی ده را برادران نوعی خود میدانست اقامهٔ اجنبی را در اینده که مهد نیاکان پاك او است کفر می پنداشته اقامه شعائر دینی وائین قومی وملی را فریضهٔ ذمهٔ خود میداشت در پای مدافعهٔ از حقوق دینی ووطنی بجان حاضر بوده هر شب که در رختخواب میرفت تا نصف شب بخیال این بود که ان نقطهٔ زمین باثر وا بتوسط آبی که از نهر میاورد زراعت کند فلان نهال درخت را بمیوه رساند فلان قنات مخروبه را بشرکت فلان وفلان تعمیر نماید تخم فلان زراعت که در این ده نیست طلب نموده بکار برد کارگاه قالی سازی ورنك رزی درخانهٔ خود دائر کند واگر این منویات او بموقع خارج قدم گذارد بین خود وخدای خود ملتزم خواهد بود که فلان مسجد را تعمیر کند ده بچه فقیر را بمکتب فرستد یك سید فقیر را زن دهد یك سفر بپابوس یك امام (ع) مشرف شود امانعوذ بالله حالا که از طهران برگشته تمام اهالی را بنظر حیوان دیده اصلا جامعهٔ بین خود وانها تصور نمیکند کمترین چیزیرا که در حق خود معتقد است (یك نفرا کمل اولاد انسان) وبالاترین مقامی را که از برای انها مقر است (پست ترین اصناف حیوان) در این ارزو شب وروزی بکمال سختی میگذراند که ایا میشود یك ادارهٔ رقص وساز ونوازی در این ده خراب دائر گردد هرگز هرگز ایا میشود که این صفحه منحوس محل اقامت یکی از ان بیکان کان گردد که من از بیکان کان هرگز نشنالم ایامیشود

دو مرتبه بخت مساعدة نماید چشمم بجمال زیبای فلان رقاص روشن گردد
ایا میشود یك بار دیگر سر و صورت خودم را زیر دست انشا کرد سلمانی
در خیابان ناصریه به بینم ووو (اسید حسین) بینی و بین الله هر چه فکر
میکنم می بینم از بدو افتتاح راه ایران باروپا تمام اروپارفته های ایرانی
همین شخص دهاتی را مانند که بهتر از این بیان در تشریح حال انها ممکن
نیست (یارقلی) یك کلمهٔ دیگر عرض میکنم و این سخن را خاتمه میدهم
خیلی طول کشید مجلس راحالة ملالة گرفت (احمد جواد) بخدا
میدانم میخواهید چه بفرمائید میخواهید بفرمائید که اروپارفته های
ما از دهاتی طهران دیده خیلی پست ترند زیرا ان دهاتی هر چه سوقاتی
بیمعنی بده میبرد لااقل چیزهائی است که انجا نیست اما هرگز گوسفند از
طهران بده نمیبرد ولی همراهان اداره سلطنتی ایران از اروپا سك اوردند
کاو اوردند پنیر و ماس و شیر کندیده که مطلبی نیست هفت هزار تومان
(قاذورات) برای کوت کلدانهای پارك از پاریس اوردند
(اذا کان الغراب دلیل قوم § سیهدیهم سبیل الهالکینا
(یارقلی) محض تفکه اوقات شریف تعلیقه یکی از رفقا را که از رشت
نوشته میخوانم ملاحظه نمائید (همه کی) بسم الله (یارقلی) ٦ صفر
سنه ۱۳۳۳ (از ا.اش رشت) (الی نجف اشرف) خدمت
ذیمسرت ... قربانتان گردم اگر چه زمانا نه ماه و مکانا چهل منزل
از حضرتتان دورم ولی همواره در صفحهٔ دل نالایقم از محضر انور دور
نبوده ام تصدق ان احساسات اسلام پرستانه همکی گردم فدای انجمع همه
روزه مکتب مبارك علوی گردم قربانتان خیلی از تعصبهای شدیدهٔ خودم
دربارهٔ سیاسین اروپا رفته ایرانی از ان جناب عالی معذرت میخواهم
خدا شاهد است این اندازه تصور نمیکردم این ایام با چند نفر از تربیت شده

های پاریس چند مجلس اتفاق افتاده شرح گذارشات را عرضه میدارد یکی از انها که سنادر حدود پنجاه و در مقام ادعاء هیچ کس را غیراز ناصر الملك ردیف خود نمیداند چند سال نائب جنرال قونسلگری ایران در تفلیس بوده چند مسافرت پولتیکی به پطرزبورغ نموده بچهار زبان خارجه فرانسه انگلیس روس المان حرف میزند دو نشان افتخاری از روس یك از المان یك از دولت اتازونی دارد همواره با بخت سیاه و روزگار تباه خود در ستیزه است که باید مثل فلان و فلان کرسی وزارترا اشغال نمایند و مثل منی که ریشم را در مطالعهٔ امور سیاسیه و کتب پولتیکی سفید کرده ام بماند و در یکی از مجالس باکمال احترام از او سؤال کردم که حضرت اجل عالی کدام از رجال دورهٔ ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه را قابل ذکر تاریخ میدانید گفت مهین نژاد پاك ایران یگانه نجل جلیل جنت مکان داریوش مرحوم میرزا مالکم خان تا این مرحوم در قید حیات بود دولت انگلیس و روس از ترس ایران خواب نداشتند مکرر در مکرر کشتی استقلال ایران را از گرداب هلاکت بساحل نجات رسانید خیلی متعجبانه عرض کردم مگر وجود این یك نفر چه اهمیتی داشته که روس و انگلیس از او میترسیدند سری تکان داد و گفت جناب شیخ امور سیاسیه هم مثل فقه و اصول خواندنی نیست که بخوانید نمیدانید من چه بگویم اصرار کردم که خوب الان حضرت عالی بذکر یك قضیه از خدمات ان مرحوم درسی از برای بنده بفرمائید گفت اقا وقت ندارم وقت در ممالك متمدنه ثانیه ورا بمحساب میشود در مملکت ما یکسال در یکسال هم ملحوظ نیست خیلی الحاح کردم گفت در زمانیکه این یادگار پاك نیاکان ما درلندن بسمت سفارت مقیم بوده دربار لندن میخواست معاهدهٔ با ایران بنماید که بعضی فصول این باستقلال ایران برمیخورد این مرحوم یك اولتیماتوم شدید

چهل و هشت ساعت بدربار لندن فرستاد که اگر از این خیال منصرف شدید فبها والا دولت انکلیس اماده جنک باشد دربار لندن باین اولتیاتوم وقعی نگذاشته ۴۸ ساعت گذشت فردا صبح اهل لندن سر از خواب برداشته یکدفعه دیدند تمام دور لندن را جهازات جنکی انکلیس احاطه نموده توبهای سنگین دریائی را بجانب شهر نصب کرده یك کبوتر قدرت وامکان عبور و مرور ندارد الان است که تمام لندن را طعمهٔ آتش سازند انکلیسها سراسیمه متوحش بسفارتخانه ریختند که خوردیم غلط کردیم معاهده را نقض نمودند بروفق دلخواه بسته یکدفعه ان مرحوم قاه قاه خندید که لندن از خطر گذشت نکاه کردند دیدند اثری از انجهازات نمانده معلوم شد که ان مرحوم بقوهٔ سحر این کار را کرده وچندین دفعه ان مرحوم دربار لندن وپترزبورغ را بهمین قوهٔ سحر بلرزه دراورد وقتیکه انمرحوم دل مادر وطن را داغدار نمود وازدنیا رحلت نمود در لندن ۱۲ شب چراغانی نمودند

یکی از اعیان رشت ما لباس های خود را با پوسته میفرستد بپاریس ماهی دو مرتبه قالب زنند هر دفعهٔ سی فرنك پول پوست ۴۵ فرانك پول قالب که هر ماه یکصد و پنجاه فرانك که مساوی با پنجاه تومان است پول این کار را میدهد یکی از اعیان زاده های رشت میگفت درپاریس شبی یك فرانك پول روغن واصلاح ناخنهای من بود که وقتی در تیاتر میرویم برق چراغها بصیقل ناخنهای ما منعکس شود یکی از محصلین دیگر که در کرك است میگفت طبیعت ایرانیان را برای نوکری مادامهای فرنك خلق کرده این چند کلمه تشکیا عرض نمودم که از درد دل من باخبر باشید

خدمت اقا سید کاظم طهرانی و آقای میرزا رضای ایروانی واقای اقامهدی کاشانی واقای اقاشیخ عبدالکریم سلام میرسانم قربان انفاس طیبه

ومحافل مقدسه انوجودات نادرهٔ دوران گردم چند روز دیگر خیال
رفتن برشت دارم (فدوی های املشی) (حاجی محمد حسین)
دریکی ازمساجد طهران دو نفر روضه خان یکی طهرانی دیگری
بروجردی پس ازاداء فریضه برای مزید منوبات مصلین هریك ازطرفی
مانند شیر جنگی عرشه منبررا وجههٔ همهٔ خود ساخته صفوف را ازهم
میدرند میامدند ازانجا که کشش ازهر دو جانب سخت بازو بود هیچ یك از
دیگری عقب نمانده پلهٔ اول منبر در آن واحد محل اشغال پای طرفین گردید
برای ربودن گوی سبقت ازکلیهٔ شؤنات شخصی ونوعی چشم پوشیده
با کمال وقاحت ومنتهی درجهٔ استقامت بنای جانبازی شده معرکه جنك
درگرفت اسلحهٔ طبیعی که یادگار مرحوم داریوش است لگد ودندان
ومشت با تمام قوة بکار افتاد درهمان حملهٔ اول عمامه ها شهید شده لباسها پاره
پاره سر وصورة غرق خون اثاثهٔ طاعات مردم مهر وتسبیح وسجاده
ومسواك زیر پا رفت مصلحین خیر اندیش باهزار مشقت این دو نفر
رهنمای ملت را ازهم جدا کردند وهر کدام را بگوشهٔ بردند قیامت غریبی
برپا است یکی فریاد میکند خدا بیامرزد پدر انکه تسبیح سی وسه دانهٔ
من را دیده دیگری داد میکشد جا مهر ترمه از کیست نعرهٔ دیگری بلند است
ای صاحب دعای خطی دراین حیص وبیص وگیرودار اخوند بروجردی
باصورت خونین سر بی عمامه یخهٔ چاك چاك رنك پریده نفس بریده راهی
جست وبرعرشهٔ منبر جست با کمال وقار نشست عمامه راهمان جا بسر
گذارد خون صورت را با دستمال پاك کرد عبا را پوشید ودستی بصورت کشید
وگفت آه آه آه اینها همه مقدمه بود السلام علیك یا ابا عبدالله رفقا همه
قاه قاه قاه حالا اینها همه مقدمه بود خوب جناب میرزا ازبرای مذاکره
باقومندان چه بازدید فرموده اید (میرزا عبدالباقی) الحق معلومات

فرق العاده کسب نمودیم ولی جواب برهان تقریر داده نشد (مشهدیعلی) برهان تقریر کدام است (احمد جواد) خیلی لفظ گنده ٔ پر دبدبه است برهان تقریر برهان تقریر (آقا سید حسین) اهای فهمیدم بلکه قضیهٔ ایهٔ شریفه (ولو تقول علینا بعض الاقاویل) رامیفرمائید (میرزا عبد الباقی) بله بله بله اینکه دیگر یکی از اساسیات مسلمه قران است (احمد جواد) ای مرد خوشت مبادا این هم حرف شد که هر کس هر چه بدهنش امد و گفت و در بین زمین و اسمان مفتضح نشد راست گو است بمرگ همه خودت هم میدانی که این حرف چرندتر از تمام ان فرمایشات بیمعنی سابق است آخر بی انصافی تا کی تا چند ایهٔ شریفهٔ (ولو تقول علینا بعض الاقاویل) بضمیمهٔ ایهٔ شریفه (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین) ملاحظه کنی مفادِ او غیر از این میشود که این نمایندهٔ محترم من که با برهان قطعی از قبل خودم بسوی شما فرستاده ام بر فرض محال که در موردی دروغی از او سر زند البته او را مجازات کامل دهم

(یارقلی) از ظاهر ایهٔ شریفه بیک نظر دقت یک مطلب خیلی عالی استفاده میشود برادر عزیز نمایندهٔ ذات کل الکمال فوق التمام ایزدی جلت آلائه که واسطه فیض خالق بخلق است باید مجموع کل الکمالات الامکانیه باشد تا از عهدهٔ تربیت و تکمیل هر موجودی بهر کمالی که زیبندهٔ او است براید و اگر نقصی د رجههٔ کمال او تصور شود طبیعی است که ادارهٔ تربیت ناقص ماند و فرستاده مربی ناقص از طرف ذات عدل محض ظلم بر تربیت شده کان خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و هیچ نقصی عند العقلا عموما از برای شخص مربی خصوصا بالاتر از دروغ که منشاء همه ظلمها است تصور نشود از اینجا است که حضرت حق عز اسمه در

اخر سورهٔ مبارکهٔ الحاقه که فهرست انواع عذاب واقسام عقوبات ومراتب دوزخ وتفصیل حال دوزخیان است ازبرای تثبیت ورسوخ درذهن اعراب که مسامع انها ازشنیدن این اوصاف مدهشه موحشه عاری بود واحتمال خلاف حقانیة وصدق درصفحه خیالشان مرتسم میشد فرمود (فلا اقسم بما تبصرون ومالا تبصرون) قسم یاد نمیکنم ازبرای صدق فهرست این امورهائله بچیزهائیکه می بینید وانهائیکه نمی بینید (انه لقول رسول کریم) بدرستیکه این گفتهٔ فرستاده ونمایندهٔ گرامی است که فیض مندی هرممکنی ازدریای بی پایان مرحمتم بوساطت اوصورت پذیرد عروة الوثقی استمساک هرموجود بمبدء فیاض لایزالم شخص شخیص اواست والبته هرچه اوگفته یقین من گفته ام اومنم من اوچه کر درپرده ام (وماهو بقول شاعر قلیلا ماتؤمنون) (ولا بقول کاهن قلیلا ماتذکرون) (تنزیل من رب العالمین) این گفته گفتهٔ نیست که منبعث ازخیال شاعرانه یاحدسیات مردمان کاهن وساحر باشد این گفته گفتهٔ پروردکاراست که ازمجرای حلقوم اواین دست اموز ادارهٔ لایزالم مسامع قلوب شمارا فرع مینماید وخزانه دماغ وصفحهٔ قلب او همواره مهبط انوار وحی وجلوه کاه اثار جلالیه وجمالیه من بوده وهست وخواهد بود اوکجا وخیال شاعری کجا او کجا وحال خودسری کجا (ولو تقول علینا بعض الاقاویل) واکراحتمال خودسری وخطور خیال شعری دراو بود که ازطرف خود چیزی اظهار کند وبساحت اقدس ما نسبة دهد (لاخذنا منه بالیمین) [۱] هراینه گرفته بودم ازاواین منصب منیع ومقام رفیع را (ثم لقطعنا منه الوتین) پس هراینه بریده بودیم ازاو عرق قلب اورا که مهبط انوار

[۱] وقیل معناه باشرف جوارحه واشرف احواله وقوله جل ذکره واصحاب الیمین ای اصحاب السعادات (مفردات راغب اصفهانی)

وحی ماست (فما منکم من احد عنه حاجزین) [٢] پس هیچ یك از شما
ازاو جدائی نداشتید واو هم مثل یك نفر از شما بود واگر کسی فی الجمله
بذوق عربیة اشنا باشد بالبداهه میداند که این تعبیر شریف ارق انحاء تعبیراتی
است که تصور شود در مقام بیان تاکد امتناع و تشدید اینکه محال است فرستادهٔ
گرامی من از طرف خود چیزی اظهار کند که موشح بامضاء من نباشد و چگونه
تعقل شود که من برهان مخصوص نماینده کی و فرمان منصب تکمیل و تربیت
را بدست کسی دهم که دروغگو باشد و چگونه تصور شود که عروة الوثقی
وساطت فیض واستمساك کائنات بمن دروغگوئی باشد که حبل اتصال و عرق
خلوص او از ساحت اقدس ما مقطوع است چه برهانی بر صدق اعمال
واقوال او بهتر و بالاتر از این که از اوردن بمثل ان زانوی عجز بزمین بزدید
وحال اینکه اگر مربوط بمن نبود و برهان او مخصوص کارگاه قدرت من نبود
او هم مثل یك نفر از شماها که بود میتوانستید برهان او را باطل و دعوی او را
ضایع نمائید (میرزا عبد الباقی) اینمعنی خیلی خوب است ولی خلاف ظاهر
ایه است (احمد جواد) اخر ای بی انصاف این معنی خیلی مناسب بسیار
عالی معقول خلاف ظاهر است وان حرف باطل بالذات چرند پوچ که
مخالف ناموس تمام عقول ومناقض صریح از اول تا اخر قران مجید
است باظاهر ایه موافق است که در جائی میفرماید (قل لئن اجتمعت الجن
والانس) الخ اگر تمام موجودات مدرکه از لطیف و کثیف جمع شوند
ودست اتحاد برعلیه قران بهم دهند هرگز نتوانند بمثل او انشاء نمایند
ودر اینجامی فرماید (ولو تقول الخ) هر کس امد وهرچه از طرف ما
گفت در بین زمین واسمان مفتضح نشد ورگهای او پاره نگردید صادق

[٢] الحجز المنع بین الشیئین بفاصل بینهما قال عز وجل وجعل بین
البحرین حاجزا (مفردات راغب اصفهانی)

وراست گواست (احمدجعفر) واقعا

هردم ازاین شاخ بری میرسد § تازه‌تر ازتازه تری میرسد

اگر برهان تقریر درچرندی بالاتر ازتمام‌ان چرندهای سابق است فضل الهی شامل حال ماشد که‌این برهان تقریر درحضور قومندان تقریر نشداخرهیچ احمقی هیچ سفیهی هیچ دیوانهٔ احتمال میدهدکه‌عربها بمجرددعوت حضرت‌رسول دست‌ودهان وگوش‌رابستند و چشم خودرابجانب آسمان‌دوختند که‌ببینندمنادی غیبی تکذیب اوراکی اعلان‌میدهد یاچه‌وقت‌رگهای‌ای پاره‌پاره‌ودست راست‌او قطع میشودوهمینکه‌دیدندنشد ایمان‌اوردند ازعربهاگذشته ایادرهیچ ملتی ومملکتی‌شنیده‌شده که‌ادعاءهرمدعی‌را بلابرهان قبول‌نمایند ازاین‌هم گذشتیم‌این برهان چرندتقریر [۱] درتمام‌ادیان‌ومذاهب فاسدهٔ‌عالم جاری‌است بجهة‌اینکه‌بطلان هیچ دینی‌فسادهیچ مذهبی‌دروغ‌هیچ مدعی‌نبوت‌وامامتی درهیچ ملك‌وملتی ازمجری‌هاتف غیبی‌وبریدن دست‌وپاورگهای‌او ثابت‌نگردیده ودرانجهت همهٔ‌ادیان ومذاهب باطله‌باهم‌شریکند این‌تقریربهمین‌بیانی که‌دربارهٔ باب‌میشود بعین‌همین

---

[۱] تمسك برهان‌تقریر درمقام‌اثبات اصل‌نبوت‌وسفارت‌من‌الخالق الی‌الخلق اساسا غلط‌اندرغلط‌است چه‌سکوت شخصیکه باید کشف حقیقت‌وبیان‌واقع نمایدازعملی‌یاقولیکه قابل‌رداست برهان‌حقیقة ان قول‌ودلیل تطبیق‌ان‌عملی باواقع‌است والبته‌شخص موظف وملتزم بکشف‌حقیقة وبیان‌واقع که‌قدرت برودع‌دارد مسؤلیت شطا بعهدهٔ اوخواهدبود پس‌این‌سکوت‌ازاو دراین‌زمینه مثل گفتن‌واقع وبیان حق‌نمودن‌است لهذااوراتقریرگویند وازانجااست که‌سکوت‌رادر موردجواب‌دلیل‌رضا گیرندوتاخیربیان‌را ازوقت‌حاجت قبیح —

بیان درباره هر مذهبی از بوذا و برهمن کلدانی نصاری و یهود و مجوس
و و و تقریر میشود پس حضرت عالی بچه سبب وجهة آئین باب را انتخاب
کرده اید و سنك او را بسینه میزنید (میرزا عبدالباقی) پرتو حقانیت آئین
باب بطوری مشعشع در تمام عالم سمت انبساط پذیرفته که با اهل هر دینی
بمذاق ان دین گفتگو میکنم تمسك ببرهان تقریر از قران برای معتقدین
قران است والا هزار دلیل و برهان دیگر هم هست که هنوز ذکری از انها
بمیان نیامده (احمد جواد) عجب حقانیتی که هزار درجه از ضوی
بی بی تمیز خالدار محکم تر است هر چه فساد او معلوم و روشن میشود پردهٔ
حقانیت او پاره نمیشود غرض از این بافنده گیهای چرند پوچ بیمغز فریب
دادن و گول زدن مردم عوام است که از هیچ جا خبری ندارند (احمد
جعفر) جان من بدون معطلی ان اخرین تیری که در ترکش بهائیان است
با کمال بساطت و سادهٔ کی بمیدان بیان اورده جان خود و جمعی را فارغ کن
بعلاوه تا قومندان نیامده مطلب معلوم میشود از خطر افتضاح ایرانیت
پیش این مرد اجنبی محفوظ خواهیم بود (میرزا عبدالباقی) اگر شما
واقعا میخواهید صراط المستقیم حقیقت را تحصیل کنید باید کاری با تمرد

— شمرند و عدم قرینه را بالفظ قرینهٔ ارادهٔ حقیقة دانند واما نسبت
بذات ایزدی تقدست اسماؤه که بلا واسطه حجت بالغهٔ از خلق محتجب
و بدون حجت بالغه و ارسال رسل و انزال کتب هیچکس از هیچ قولی
و فعلی مسؤلیتی ندارد جای اطلاق لفظ تقریر نباشد والا با فرض صحت
تمسك ببرهان تقریر در اینجا اصلا محتاج ببعث رسل و انزال کتب نخواهیم
بود چه همهٔ اقوال و افعال طاعتا و معصیة حسنا و قبحا بحضرته المتعال صورت
پذیرد و اگر هر یك ممضی بامضاء الهی نباشد با قدرت ایزدی برردع و منع
البته از مجرای غیبی واشارهٔ لا ریبی منع فرماید و این همه زحمت —

که سنی است نداشته باشید خودمان برادروار مطلب را تصفیه نمائیم ایات وعلائم ظهور رباب دردفاتر و کتب اخبار باندازه ایست که هر کس فی الجمله اطلاعی از انها داشته باشد مجالی از برای او باقی نمیماند مگر اینکه یقین کند که این ظهور همان است که خبر داده اند (یار قلی) در فلسفهٔ ظهور مصلح اخر الزمان گفته شد که امری عیانی وقتی ظاهر شد واهل عالم دیدند هر ملتی یقین خواهد نمود که این ظهور همان منتظر موعود او است وانیمعنی بالاتر از این استکه بتاویل دلخواهی در الفاظ مجملهٔ مندمج متشابه که هر کس میتواند ان الفاظها را بخود تطبیق نماید درست شود (میرزا عبد الباقی) صحیح میفرمائید ولی شواهد و آیات مذکوره در کتب احادیث واخبار از بحار مجلسی واربعین و ینبوع و فوائد المخلصین و جوامع الکلم و مجمع البحرین وانوار النعمانیه و بحر المعارف ووافی و مشارق الانوار وحدیقه الشیعه واصول کافی بحدی است که اگر هر شیعهٔ مسلمان اثنی عشری که معتقد بظهور ومنتظر فرج محمد و آل محمد باشد به بیند و بخواند البته یقین خواهد نمود که این ظهور همان منصوص اخبار است (یار قلی) برادر عزیز وقت ادمی گران تر از ان است که صحبت را مکرر نماید در مجلس

ـــ مغالط کذاب در بافنده کی دروغ از برای اثبات حیققه باب عاطل ولغو خواهد بود وهیچ فرقی بین دعوی نبوت واعمال پیغمبری با سایر اقوال واعمال کاذبه نیست وتقریر الهی در باهٔ همه جاریست وبدیهیت که این مطلب باعالم اختیار عبد و تکمیل ازادی خلق و دار امتحان خداوندی مناقضت تامه دارد چنان چه در مبحث نبوت مطلقه ثابت و مبرهن است پس نشود که شارع من الله بتقریر الهی تمسك جوید که گذشته از اینکه جای تقریر نباشد از این تمسك عدم احتیاج خلق بخود را ثابت میکند و باید او لا فرمان مخصوص و نشانهٔ خاصه ایزدی را ـــ

سابق در ذیل فلسفهٔ ظهور مصلح اخر الزمان گفته شد که بر فرض فرقهٔ
شیعه مذهب ایرانی در مقابل این اخبار مجمله سکوت اختیار نماید با سایر
فرق اسلامیه از اهل سنت و جماعت چه خواهید گفت از اهل سنت
و جماعت هم اغماض نموده بسایر ملل عالم چه میگوئید با هم مسلکان من
که طبیعی اند چه میگوئید مکرر در مکرر گفته شد که اگر حقیقت هر دینی
موقوف بطریقهٔ خاصه باشد خود آن دین باطل خواهد بود چه حق
محض بهر طریقهٔ حق است شاهد زیبای نیکو در هر لباسی نیکو است
(آمحمد جواد) ایا رقلی حضرت عالی مسلم گرفته اید که فرقهٔ شیعه در
قبال خرافات لاطائل بابیها عاجزند من یک نفر عامی و مقلد بیش نیستم
از همه شما خواهش میکنم سکوت اختیار کنید تا میرزا عبد الباقی تمام
اخباری را که اخرین تیر ترکش او است بخواند اگر یک خبری باشد که
بصد هزار توجیه و تاویل فاسد اثبات مدعای بابیها را نماید من گذشته
از اینکه بابی میشوم پدر سوخته است که یکمو در صورت خود بگذارد
از ریش و سبیل و دین و مذهب یکدفعه دست میشورم شما را بخدا ساکت
شوید شما را بدین و مذهبتان ساکت شوید میدان محبت مخصوص من
و میرزا است اما همه تان بدانید اگر میرزا مغلوب شد و خودش هم تصدیق
کرد که بی ربط میگوید باید از دین خود برگردد و تاریخ دخول خود را در

ــــارائه دهد و پس از آن بوظیفه تبلیغ و اجراء بپردازد و هیچ مدعی نبوتی
هم مستمسک ببرهان فاسد تقریر نشده والعجب کل العجب که این مغالط
کذاب و قبیح بی حیا باینمنی فاسد بدیهی که هیچکس در هیچ جا بان تفوه
نکرده بطور ارسال مسلم گرفته و در انظار عامیان ساده لوح بیچاره چنان
بخرج داده که از مسلمات اولیه است سبحانك اللهم ان هذا الامن
مسحات الشیطان

دین باب بگوید (یارقلی) اصلا در زمینه اثبات حقیقه دین بالفاظ مجمل مندمج غلط است (آحمد جواد) بخدا بخه خودرا پاره میکنم نمیگذارید خیر من صحیح میدانم ولی کو الفاظ مندمج که تاب حمل با یمنی داشته باشد بخدا اپامیشم سماور آب جوش را بسر خود میریزم بگذارید بگوید یاالله بگو جانم را فارغ کن رفقا همه از تندی احمد جواد سخت بهم افتاده اند که اخر این صحبت چه میشود بالاخره التزام دادند که هیچکس جز احمد جواد با میرزا عبدالباقی صحبت نکند (میرزا عبدالباقی) بسم الله مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار روایت فرموده عن ابی لبید المخزومی قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا لبید انه یملك من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعه تصیب احدهم الذبحه فتذبحه هم فئه قصیرة اعمارهم خبیثه سیرتهم منهم الفویسق الملقب بالهادی والناطق والغاوی یا ابا لبید ان لی فی حروف القرآن لعلما جما ان الله تعالی انزل (الم) ذلك الکتاب فقام محمد صلی الله علیه واله وسلم حتی ظهر نوره وثبتت کلمته وولد یوم ولد وقد مضی من الالف السابع مائة سنه وثلث سنین ثم قال وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذا عددتها من غیر تکرار ولیس فی الحروف المقطعه حرف تنقضی ایامه الا وقائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام ثلثون والمیم اربعون والصاد تسعون فذلك مائه وواحد وستون ثم کان بدو خروج الحسین علیه السلام (الم) الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند (المص) ویقوم قائمنا عند انقضائها (المر) فافهم وعدوا کتمه خلاصه ترجمه بر حسب انچه فیلسوف اعظم ابو الفضل کلپایکانی در کتاب خود فوائد نوشته اند این است که امام همام ابو جعفر علیه السلام فرمود یا ابا لبید هر اینه مالك خواهد شد از فرزندان عباس دوازده کس وپس از هشتمین ایشان کشته میشود از اینها چهار

نفر یکی از ایشانرا ذبحه یعنی درد کلو دوچار میشود واورا هلاك میکنند ایشان کروهی هستند کوتاه عمر وزشت سیرت یکی از ایشان ان فاسق کوینده کمراه است که ملقب است بهادی یاابالبید مراد حروف مقطعه قران علم بسیاری است خداوند تبارك وتعالی نازل فرمود (الم ذلك الکتاب) را پس قیام فرمود محمد (ص) تاانکه نور او اشکار شد وکلمهٔ او ثابت واستوار کشت وتولد یافت ان حضرت ویوم تولد او کذشته بود از الف هفتم یك صدوسه سال یعنی از ظهور ابوالبشر شش هزار ویك صدوسه سال کذشته بود که خاتم الانبیاء (ص) تولد یافت وعالم را بوجود خود مزین فرمود پس فرمود وتبیان این نکته در حروف مقطعهٔ قران است که اکر بشماری انرا بدون تکرار ونیست حرفی از حروف مقطعهٔ قران که بکذرد ایامش مکر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضاء ان قیام خواهد نمود یعنی هریك از حروف اوائل سور تاریخی است واشاراتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دورهٔ اسلام پس فرمود الف یکی است ولام سی ومیم چهل وصاد نود واین جمله یکصدوشصت ویك عدد است وبالجمله واقع شدن اغاز خروج وقیام حسین بن علی علیهم السلام نزد (الم الله لا اله) وچون این مدت بالغ باشد قیام قائم ولد عباس نزد (المص) وقیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضاء حروفات مقطعهٔ اوائل سور (بالمر) پس دریاب این نکته را وبشمار وپنهان دار (انتهی) وبروفق حدیث شریف چون هفتاد ویکسال [۱] از قیام حضرت خاتم الانبیاء (ص) بکذشت سید الشهدا علیه السلام قیام

---

[۱] امامت حضرت سید الشهداء در پنجاه ویك هجری وخروج ان حضرت از مدینه سنه شصت وشهادت ان حضرت سنه شصت ویك از هجرت است این هفتاد ویك از کجا است خدادانا است

فرمودو برتبه شهادت فائز گشت وچون صد و چهل ودو سال[۱] از قیام سید رسل منقضی گشت قائم آل عباس عبدالله سفاح امر خلافت هاشمیه قیام نمودو بقیام او خلافت امویه زایل گشت چون بروفق فرمان حضرت ابی جعفر (ع) حروف مقطعهٔ اوائل سوررا از (المٓ ذلك الكتاب) تا (المرٓ) بشماری یك هزار ودویست وشصت وهفت میشود واین مطابق است بایوم طلوع نیراعظم ازفارس واین نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر (ع) تواریخ مذکوره درحدیث را ازیوم قیام حضرت رسول (ص) [۲] براعلان دعوت اخذ فرموده وچنانکه درجمیع کتب سیر مذکوراست ان حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمودو قبل از قیام انحضرت براعلان دعوت امر بعثت خودرا مخفی ومکتوم میفرمود وچون این عدد برسنین هجریه افزوده شود بالتمام باسنهٔ ۱۲۶۰ که سنهٔ ظهور نقطهٔ اولی عزاسمه الاعلی است مطابق گردد (انتهی کلام ابو الفضل کلپایکانی درفرائد)

(احمد جواد) آقایان جواب هریك هریك را جداجدا بگویم یاصبر کنم تاهمه حجج وبراهین او تمام شود (میرزا عبدالباقی) اگرهمه قابل جواب باشد این یکی که نص درمقصود مااست (احمد جواد) نص لفظی را گویند که احتمال غیر معنی دیگر دراو نرود ظاهر لفظی را گویند هرچند احتمال معنی دیگر دراو میرود ولی نماینده کی اوازیك معنی برحسب فهم

[۲] از تاریخ شهادة حضرت تاانقراض بنی امیه وظهور سفاح هفتاد وسه سال است وبنابراین حساب دروغ یازده سال اضافه ازمبدء تقلب وبیحیائی پیداشده

[۱] این تاریخ مطابق است باولادت متمهدی سودانی که تفصیل حال او بعد بیاید

حرف بیشتر است مجمل لفظی استکه در بین چند معنی مردد باشد و رمز علامتی است مخصوص بین اشخاصی خاص از دائره فهم عموم بالمره خارج و پی بردن بمعنی از ان علائم در خور همان اشخاص است و بس نظیر تلگراف شفره (و رمز) که مامورین دولت در امور مهمه مخابره میکنند و شخص تلگرافچی که واسطهٔ ایصال است اصلا مطلع بمطلب نشود تا چه رسد بعموم مردم حجة قاطع بایست نص صریح در مدعی باشد که احتمال خلاف در او روا نباشد و ظاهر هم در مورد احتجاج محل اعتبار نخواهد بود تا چه رسد بمجمل و رمز اقایان صحیح است یا خبر (رفقاهمه بله بله) (احمد جواد) حروف مقطعهٔ فواتح سور در قرآن مجید رموزیست فیما بین ذات واجب تعالی و تقدس و نماینده گرامی او که چه بسا شخص امانت پناهی حضرت روح الامین از فهم کنوز این رموز محروم باشد و این حدیث شریف با همهٔ اجمال و ابهام ناطق و گویا است که فواتح سور دفتر کنوز خلقت و گنجینهٔ واقعات اسرار هستی است و حکم ان عالم طبیعت از طرف خالق طبیعت مخصوص بدانش انها است و این قلیل روایات و احادیث را هم در لسان علماء حدیث رضوان الله علیهم باخبار ملاحم تعبیر شود و مقصود از اخبار ملاحم روایاتیست که از امور آتیه و مغیبات رموز و اشاراتی خاص که فهم انها مخصوص گوینده و اسرار صاحبان گوینده است خبر میدهند و کلیة از دائره تفهیم و تفهم عمومی خارج است چه بسا بر شخص مطالع متتبع در اخبار و سیر ائمه علیهم السلام معلوم و هویدا خواهد بود که اغلب منشا صدور این روایات مبهمه مندمجه این بوده اشخاصی که در حضرت امامت تشرف میجستند از امور مهمه بملاحظهٔ سلطنت امویه و عباسیه کمال اهتمام در خفاء انها داشتند مثل مسئله امامت و تعیین شخص امام دوازدهم که منتهی مقصد خلفاء عباسیه اعدام

انوجود اقدس بود سؤال میکردند وچه بسا خود سائل پولیس مخفی
ومامور مخصوص تفتیش از طرف انها یا در مجلس سؤال وجال کار کن
وخفیه نویسان مراقبت نامه داشتند که نتیجه جواب چه خواهد شد
راپورت دهند واز حضرت امام علیه السلام هم سکوت روا نبوده چه در
سکوت جای توهم این است که مجلس بواسطهٔ وجود نمایندهٔ دشمن
مقتضی جواب نیست والتفات باینمطلب از طرف خصم بیشتر مزید عنایه"
واهتمام در امر مراقبت خواهد بود لهذا بجواب از اموریکه اصلا قابل
استفادهٔ مطلب عمومی نیست می پرداختن وبالفاظ مجمل مندمج که
بر فرض اطلاع خصم از انها بکشف مطالبی که جلب ضرر بحال امام علیه
السلام نماید موفق نگردند وسائل هم قانع شده اگر از مخلصین است
مطلب راسنجیده که مطلب قابل کشف وموقع موقع جواب نیست واگر
از منافقین است یك معمائی لاینحل بدستش آمده میفهمید مطلب مطلبی
نیست که بسهولت نقاب از چهره برادر دراه خودرا پیش گرفته میرود
وشاهد براین مدعای معروض درخصوص ایحدیث ابا البید اینکه هیچ یك
از فقرات اینروایت باهیچ مطلبی منطبق نگردد واگر میل داشته باشید
دراثبات این معروض اقامه دلیل نمایم وپس ازان متعرض فساد اجتهاد
فضله کلپایکانی کردم (میرزا عبد الباقی) بفرمائید بشرطیکه از نزاکت
خارج نشوید (آمحمد جواد) اولا میفرمایدمالك میشود از اولاد عباس
دوازده نفر وحال انکه سی وهفت نفر از انها بالاستقلال خلافت کردند

خلفاء بنی عباس	سال جلوس	زمان وفات	مدت سلطنت سال	عمر شخصی ماه
ابو العباس السفاح	۱۳۲	۱۳۶	٤	۳۳
ابوجعفر المنصور	۱۳۶	۱۵۸	۲۲	٦۲

المهدی بن المنصور	١٥٨	١٦٩	١٠		٤٣
الهادی بن المهدی	١٦٩	١٧٠	١	٣	٦٢
هرون الرشید	١٧٠	١٩٣	٢٣	٢	٦٧
الامین بن هرون	١٩٣	١٩٨	٤	٨	٢٨
المامون الرشید	١٩٨	٢١٨	٢٠		٤٨
المعتصم بن الرشید	٢١٨	٢٢٧	٨	٨	٣٨
الواثق بن المعتصم	٢٢٧	٢٣٢	٥	٩	٣٢
المتوکل بن المعتصم	٢٣٢	٢٤٧	١٦	٢	٤٠
المنتصر بن المتوکل	٢٤٧	٢٤٨		٦	٢٦
المستعین بن المعتصم	٢٤٨	٢٥٢	٣	٩	٣١
المعتز بن المتوکل	٢٥٢	٢٥٥	٣	٧	٢٤
المهتدی بن الواثق	٢٥٥	٢٥٦		١١	٣٨
المعتمد بن المتوکل	٢٥٦	٢٧٩	٢٣	٦	٥٠
المعتضد بن الموفق	٢٧٩	٢٨٩	٩	٩	٤٧
المکتفی بن المعتضد	٢٨٩	٢٩٥	٦	٣	٢٣
المقتدر بن المعتضد	٢٩٥	٣٢٠	٢٥		٣٨
القاهر بن المعتضد	٣٢٠	٣٢٢	١	٥	٣٥
الراضی بن المقتدر	٣٢٩	٣٢٩	٧		٣٢
المقتفی بن المقتدر	٣٢٩	٣٣٣	٤		٦٠
المستکفی بن المکتفی	٣٣٣	٣٣٤	١	٤	٤٢
المطیع بن المقتدر	٣٣٤	٣٦٣	٢٩	٥	٦٣
الطائع بن المطیع	٣٦٣	٣٨١	١٧	٨	٧٦
القادر بن اسحق	٣٨١	٤٢٢	٤١	١	٨٦

القائم بن القادر	۴۲۲	۴۶۷	۴۴	۹	۷۶
المقتدی بن محمد	۴۶۷	۴۸۷	۱۹	۸	۳۸
المستظهر بن المقتدی	۴۸۷	۵۱۷	۲۵		۴۱
المسترشد بن المستظهر	۵۱۲	۵۲۹	۱۷	۷	۴۳
الراشد بن المسترشد	۵۲۹	۵۳۰		۱۱	۶۱
المقتفی بن المستظهر	۵۳۰	۵۵۵	۲۴		۶۶
المستنجد بن المقتفی	۵۵۵	۵۶۶	۱۱		۴۸
المستضی بن المستنجد	۵۶۶	۵۷۵	۹		۳۹
الناصر بن المستنصر	۵۷۵	۶۲۲	۴۶	۱۱	۷۰
الظاهر بن الناصر	۶۲۲	۶۲۳		۹	۵۳
المستنصر بن الظاهر	۶۲۳	۶۴۱	۱۸		۵۲
المستعصم بن المستنصر	۶۴۱	۶۵۶	۱۶		۵۰

ثانیا میفرماید بدرستیکه نازل فرمود (الم ذلك الكتاب) را پس برخواست محمد صلی الله علیه واله بموجب ظهور این الفاظ بعثت خاتمیت مطلقه پس از نزول قران باید باشد (ثالثا) میفرماید و بیان این در کتاب خداست در حروف مقطعه هرگاه بشماری انهارا بدون تکرار حروف مقطعه قران بدون تکرار

ص ر ا ط ع ل ی ح ق ن م س ك ه
۹۰ ۲۰۰ ۱ ۹ ۷۰ ۳۰ ۱۰ ۸ ۱۰۰ ۵۰ ۴۰ ۶۰ ۲۰ ۵

جمع کل (۶۹۳) صراط علی حق نمسکه

واین عدد علاوه براینکه منطبق بجمله سابق نیست بر هیچ سانحه هم منطبق نشود (رابعا) میفرماید پس ابتداء خروج جناب سید الشهدا (ع) (الم) الله لا اله اصل مقصود ازین جمله بکلی کم و هیچ وجه قابل

استفاده نخواهد بود واگر مقصود این باشد که از انقضاء عدد حروف (الم الله لا اله) ابتداء خروج جناب سید الشهداء است

ا ل م ا ل ل ه ل ا ا ل ه

١ ٣٠ ٤٠ ١ ٣٠ ٣٠ ٥ ٣٠ ١ ١ ٣٠ ١ ٥ جمع کل (٢٠٥)

واین عدد بهر مبدء تاریخی که در ان عصر تصور میشود تطبیق بر تاریخ شهادت نخواهد شد چه شهادت جناب سید الشهداء (ع)

(از بعثت خاتم الانبیاء) ٧٤ (از هجرت انحضرت) ٦١ (از عام الفیل وولادت انحضرت) ١٠٨ (از میلاد مسیح) ٦٩٥ ودویست پنج بهیچ کدام منطبق نیست واگر مراد عدد الم تنها باشد هفتاد ویك نیز بهیچ از این مبادی تاریخیه مربوط نشود (خامسا) میفرماید پس چون بالغ شد زمان او قیام نمود قائم ولد عباس در نزد المص ١٦١ وحال اینکه ظهور دعوت عباسیین در خراسان بنام ابراهیم ابن محمد بن علی بن عباس در سنه ١١٧ هجری واعلان جنك ابامسلم باامویه در سنه ١٢٧ وبالاخره در سنه ١٣٢ عبدالله سفاح در روز جمعه ١٢ ربیع الاول در مسجد کوفه بخلافت معرفی شد وسلطنت اموی بقتل مروان حمار در همین سال منقرض گردید وعدد المص ١٦١ است بهیچ کدام مطبق نیست (سادسا) میفرماید وبرمیخیزد قائم مادر نزد المر او لا در نسخ موجودهٔ از بحار الراست میم ندارد وبنابراین حساب در دویست وسی ویك سانحهٔ رخ نداده وبنابر حساب المر ٢٦١ منشاء سانحهٔ نبوده مگر همان رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در سنهٔ ٢٦٠ وپس از طلوع آفتاب مهدی عجل الله فرجه را از تمام جمله مندمجه حدیث الحق این جمله اخیر ظاهر تر از همه است که شمس مهدویت پس از رحلت امام در سنه ٢٩٠ طالع خواهد گردید واگر این ظهور هم از این جمله گرفته شود مثل سایر جمل

دربوتهٔ اجمال خواهد ماند پس از این معروضات مسلمه بدیهی عرض
میدارد که این حدیث شریف بالکلیه از دائرهٔ افق افهام عمومی خارج
ورمزیست از امری بسیار مهم که اطلاع و کشف ان مخصوص گوینده
وصاحبان اسرار گوینده است وهرگز رموز واسرار واشارات مخفیه اقامهٔ
حجهٔ نشود و چه بایست حجه برهان قاطع احتمال باشد والا با احتمال احتمال استقرار
نگیرد و چون عنان سخن بدینجا کشید لازم دانستم برای اینکه اقایان رفقا وهر
نظر کنندهٔ دراین اوراق بدانند که این صحبت حقیقةً ازلوث عناد وتعصب
دوراست بیانی را که مجلسی از برای اینحدیث در بحار فرموده ترجمهٔ
از بحار نقل کنم تا معلوم شود که این اولین غواص بحار اخبار اهل بیت
تمام احتمالات متصوره دراین حدیث را استقصاء فرموده وهیچ کدام
منطبق بر حساب میرزا نشود و از زیادی احتمالات مطلب بدست نیاید (علامهٔ
مجلسی نور الله ضریحه المقدس در مجلد ۱۳ بحار در غیبهٔ صفحه ۱۳۲ چاپ
کمپانی پس از نقل حدیث ابالبید میفرماید [بیان الذبحه] در دیست در کلو
اقول والذی یخطر بالبال فی حل اشکال اینخبر که مشکلترین احادیث
وروایات رمزیه است که حروف مقطعه فواتح سور اشاره است بظهور دولتی
از اهل باطل ودولتی از اهل حق وامام علیه السلام استخراج فرموده است
ولادهٔ پیغمبر از عدد حروف بنابر زبر وبینات چنانکه [الم میم] هر یك سه
حرف است ومکرر هم شمرده نشود وسوریکه اول انها الر است بانحساب
یکصد وسه حرف میگردد واین موافق است باولادت نبی که از هزارهٔ
هفتم یکصد وسه سال گذشته بود واشاره فرمود بانمطلب بقوله وتبیانه
فی کتاب الله پس فرمود هریك از فواتح اشاره است بظهور دولتی از بنی
هاشم پس الم در بقره اشاره بظهور دولهٔ پیغمبر است چه اول دولتی که در
بنی هاشم ظهور کرد دولت عبد المطلب بود واز دولت عبد المطلب تا دولهٔ

رسول و بعثت انجناب نزدیک بهفتاد و یکسال میشود که عدد الم است و الم
در سوره آل عمران اشاره است بخروج جناب سید الشهداء علیه السلام
چه خروج انحضرت در اواخر سال شصتم است و بعثت ۱۳ سال بر هجرة
مقدم بوده و اعلان دعوت دو سال بعد از بعثت است و پس از این المص که
اشاره بظهور دولت بنی عباس است ولی ظهور دولت عباسیه در سنه ۱۳۲
و از بعثت ۱۴۵ که اصلا موافق با خبر نیست مگر بوجوهی (اول)
اینکه مبدء تاریخ المص یا مبدء تاریخ الم دو باشد و مبدء المص ولاده پیغمبر
باشد پس ابتداء دعوة بنی العباس در سنه ۱۰۰ وظهور بعض دعوة انها
در سنه ۱۰۷ بوده یا سنه ۱۰۸ و از تاریخ ولادة حضرة تا این تاریخ ۱۶۱
میباشد (دوم) اینکه مراد بقیام قائم ولد عباس استقرار دولت و ثبات
سلطنت انها باشد که در اواخر خلافت منصور باوج کمال رسید و از بعثت
تا این تاریخ مطابق است (سوم) اینکه این حساب از روی حساب
ابجد قدیم است در مغاربه معمول بوده صعفص قرشت ثخذ ظغش
وصاد در این حساب شصت باشد پس بتاریخ سنه ۱۳۱ منطبق گردد
و خواهد آمد خبر ترجمه ابن صدقه در کتاب قرآن که مبنی بر همین حساب
و موافق است با تاریخ الم چه در سنه ۱۱۸ دعوت بنی عباس در خراسان
ظاهر شد و شاید که مبدء تاریخ زمان نزول ایه باشد و این ایه حسب المشهور
مکیه است و میشود که نزدیک هجرت نازل شده پس بزمان ظهور بیعت
قریب الافق خواهد بود و اگر مدنیه باشد شاید وقت نزول اوائل هجرت
بوده (تا انجا که میفرماید) ویقوم قائمنا عند انقضاء الر این فقره
بالخصوص وجوهی را محتمل است (اول) اینکه از جمله اخبار بدا باشد
که بنا بود در تاریخ ۲۳۱ ظهور نماید و بدا حاصل شد (دوم) اینکه الر
تصحیف المر باشد و مبدء تاریخ هم از اوائل بعثت گرفته شود و مراد

بقیام قائم تولیت منصب امامت باشد انوقت با تاریخ الم منطبق خواهد بود (سوم) اینکه عدد پنج الراهای قرآن بالتمام مراد باشد وجمع انها ۱۱۵۵ ومؤید اینمطلب اینکه الم را بذکر ما بعد ان معین فرمودند که اولی بقره ودومی آل عمران است والر معین نشده (چهارم) اینکه مراد انقضاء همه حروفی باشد که بالمر ابتدا شده ومقصود سقوط المص با الم از حساب انها باشد بنا بر سقوط اولی ۱۶۹۶۱ وبنا بر دومی ۱۵۲۹ وبحساب ابجد مغاربه بنا بر اول ۲۳۲۵ وبنا بر دوم ۲۱۹٤ واین حساب انسب است باز قاعده کلیه که فرمودند ونیست حرفی که منقضی گردد الا وظاهر شود الخ ودولت انها هم آخر همه دول خواهد بود لیکن خیلی دور است وزمان باین دوری از برای محبین عذابست رزقنا الله تعجیل فرجه (انتهی) اخوند فیض در تفسیر صافی اول سوره بقره پس از نقل مرسل عن الصادق (ع) که فرمودند الم از حروف اسم اعظم ایزدی است که در قرآن مقطع ومنتشر است وجمع او مخصوص پیغمبر یا امام است میگوید که این روایت دلیل است بر اینکه حروف مقطعات قرآن اسراریست بین خداوند متعال ورسول اکرم وذریهٔ طاهرهٔ او که فهمیدن غیر انها اصلا مقصود نباشد ولسان رسمی عشق همین است که جز عاشق ومعشوق کسی بدان راه نبرد (بین المحبین سر لیس یفشیه قول ولا قلم للخلق یحکیه) چنانچه در قرآن مجید هم میفرماید (واخر متشابهات) که لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم وحدیث ابا لبید واهم در مقام استشهاد همین ایراد فرموده که این فواتح رموزیست که هیچکس در عالم جز پیغمبر واوصیاء ان بدان راه نبرد صحبت خیلی بطول انجامید ولی مقصود از ذکر بیان مجلسی وفیض این بود که این حدیث شریف معمائیست لا ینحل وکشف ان مخصوص گوینده

گرامی و اصحاب اسرار اواست ومقصود علماء اعلام قدس الله مراقدهم
هم از سر اینحدیث همین اهمیت فواتح سور است که این رموز الهیه فهرست
کنوز خلقت ودفتر گنجینهٔ اسرار حق است ودانش انها مخصوص
بنماینده گرامی و خلفاء یزدانیست که از طرف خالق طبیعت بر عالم طبیعت
حکمران خواهند بود دراینصورت جای توهم امکان استدلال باینحدیث
نسبة بیکی از امور جزئیه غیر قابل اعتنا تصور نشود تا چه جای این مقصود
مهم عالی که اصلا وجدانی است در دائره برهان نگنجد چنانکه گذشت
واما فساد اجتهاد فضلهٔ گلپایگانی درخصوص تطبیق حدیث بر سنه ۱۲۶۰
هرچند بداهة فساد ان از مرقومات سابقه معلوم میشود ولی باز محض
توضیح میگوئیم مغالط کذاب میگوید (بروفق فرمان حضرت ابی
جعفر علیه السلام حروف اوائل سور را از الم تا المر بشماری ۱۲۶۷
میشود واین مطابق است بایوم طلوع الخ اولا درکجای حدیث باینمطلب
اشاره شده ثانیا برفرض اینکه ازروی هم رفته از صدر وذیل مفهوم
ومنطوق ووصف ولقب وکنایه ومجاز وتشبیه واستعاره مفهوم گردد
از الم یا المر شمرده شود در حدیث الف لام راست نه الف لام میم را ودر
بحار وبیان مجلسی که گذشت الف لام را است حتی یکی از احتمالات بیان
مجلسی این بود که الر تصحیف المر باشد واصلا احتمال اینکه خود نسخه
حدیث المر باشد نداده مگر اینکه در تفسیر صافی چاپی المر است که یقینا
غلط است وبرفرض صحت صافی وغلط بودن بحار فواتح سور از بقره تا رعد

بقره	ال عمران	اعراف	یونس	هود	یوسف	رعد
الم	الم	المص	الر	الر	الر	المر
۱۷	۱۷	۱۶۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۷۱

جمع ۱۲۶۷ تاریخ هزار دویست وشصت وهفت هیچ سانحهٔ رخ نداده

مکر متمهدی سوادانی متولد شده
(میرزا عبدالباقی) متمهدی سودانی کیست (اقا محمد جواد) متمهدی
سودانی محمد احمد المهدی که مدعی مهدویت شده قرب چند ملیون نفوس
باو گرویدند والان هم بارادت وایمان خود هستند اگر بخواهید تاریخ
اورا عرض کنم از رشته کلام خارج میشویم تفصیل حال او و امثال اورا
در مجلسی دیگر جناب یارقلی خواهند کفت (میرزا عبدالباقی) جناب میرزا
ابوالفضل مبدء تاریخ را از هجرت نگرفتند از بعثت هم نگرفتند از اعلان
دعوت که هفت سال بعد از بعثت است حساب میکنند (احمد جواد)
اگر از روی دلخواهی ومیل شخصی بشود باین ترهات لاطائل امام و پیغمبر
وخدا درست نمود مردهٔ متمهدی میگویند که ایشان غلط کرده اند ما مبدء
تاریخ را همین تاریخ معین هجری میگیریم و مراد از خروج هم ولادت
متمهدی است مردهٔ غلام احمد قادیانی میگویند که شما هر دو غلط میکنید
ما مبدء تاریخ را از استقرار و ثبات سلطنت و انتشار دولت اسلام میگیریم
و بظهور دعوت غلام احمد در سنه ۱۲۹۱ هجری تطبیق میکنیم (میرزا
عبدالباقی) اقاجان این دیگر بی انصافی است البته باید مبدء تاریخ از هفت سال
بعد از بعثت باشد تا بظهور نقطهٔ اولی منطبق گردد (احمد جواد) خیر
انها میگویند این دیگر خیلی خیلی بی انصافی است ای جاهل بیچاره
یا معاند لجوج دعوت پیغمبر دو سال مخفی و یازده سال علنی بود و هیچکس
با ینمطلب تفوه نکرده که هفت سال مخفی بود گذشته از این مبدء تاریخ از
انجا بچه میزان واز روی چه قاعده البته مبدء تاریخ از هجرت یا استقرار از
سلطنت اسلام گرفته شود و غیر از این دروغ است دروغ (یارقلی)
رفقا همه قاه قاه قاه قاه شیشه حوصله ما شکست جناب میرزا (میرزا ابله)
(یارقلی) مدعای باب قطعی است و قابل خدشه نیست یا هست (میرزا)

نزد بهائیها مسلم و قطعی است (یارقلی) پیش غیر اینها چطور (میرزا)
یا بدیهی الکذب یا محتمل یا معاند در قبول اند (یارقلی) ما عناد در قبول
و بداهه کذب اورا چشم می پوشیم محتمل بودن اورا فرض میکنیم اثبات
امر محتمل بمحتمل معقول هست (میرزا) خیر باید طریق اثبات امر
محتمل مقطوع باشد (یارقلی) اینحدیث اباليد باغماض از تمام انچه
گفته شد و فرض میکنیم که این تطبیق کلپایکانی باقرائن قطعیه دروغ قرین
نیست ولی ایا این اجتهاد ابو الفضل احتمالی است در روایه یا قطعی است
(میرزا) نه نه احتمال صحیح است (یارقلی) قطع باینکه این احتمال مراد
است از کجا (محمد جواد) قربان دهان شما مقصود من همین بود که با تسلیم
تمام مقدمات بدیهی البطلان از قبیل اینکه ظهور مهدی موعود بتطبیق
الفاظ درست میشود و دین اسلام هم خاتم ادیان نیست و مدعی پیغمبر را
معجزه لازم نیست ایا میشود بیك لفظ مجمل محتمل ذو وجوه که یکی از
احتمالات و وجوهش تطبیق با مدعا است حکم باثبات مدعا نمود و یقین
بحقانیت ان کرد (میرزا عبد الباقی) شما که شیعه اثنی عشری هستید
و سایر فرق اسلامیه ایا با مذاهب و ادیان دیگر چه میکنید (محمد جواد)
یعنی چه مقصود چیست (میرزا عبد الباقی) حقانیت فرقه شیعه و صحت
مذهب اسلام در نزد سایر فرق اسلامیه و سایر ادیان و مذاهب مسلم
و بدیهی است یا خیر (احمد جواد) بکجای مطلب ما مربوط هست
نمیدانم ولی محض تسلیم و همراهی حاضرم البته یا معلوم البطلان یا محتمل
یا معاند و لجوجند (میرزا عبد الباقی) هر طور که شما بانها در اثبات
حقیت دین و مذهب طرف میشوید ماهم همان طور (رفقا) همه قاه
قاه قاه امیرزا بنا کردی از این شاخ بانشاخ پریدن (احمد جواد)
باز شروع کردی بچرند بافی و خیال کردی که من از دهاتیهای فریدن

قصرو ابا دارم که تخدیش و تزلزل در عقیدهٔ خودم از راه در رفته کم گشته
تیه ضلالات گردم برادر طریق اثبات حقیت دین اسلام در نزد یهود
ونصاری وسایر ملل وهمچنین اثبات حقیت مذهب شیعه در نزد سایر
فرق منوط ومتوقف باشد بیکی از وجوه واحتمالات در یک لفظ مجمل
محتمل البته انهم صد درجه ردیف مذهب باب خواهد بود و بنده باکمال
شرف از زیر بار این ننگ بیرون میروم که دینی یا مذهبی را قبول کرده باشم
باحتمال عزیز من بدیهیات اولیه عقل تخصیص بردار نیست احتمال باحتمال
یقین نمیشود از صد هزار شک ووهم وگمان قطع عملی نمیاید تورا بوجدان قسم
خجالت نمیکشی حیف از ادمی نیست که بگوید نص قاطع بر حقانیت ظهور
نقطیهٔ اولی جمله (ویقوم قائمنا عند انقضائها بالمر ولی در صورتیکه مبدء
تاریخ هفت سال از بعثت باشد وروایهٔ هم المر باشد وحروف بابجد معمولی
باشد انوقت سنه ۱۲۶۰ میشود و باب در این تاریخ دعوی فلان وفلان
کرده رفقا همه قاه قاه قاه (احمد جواد) باقی براهین را بفرمائید
(میرزا عبد الباقی) مفضل بن عمر که از اصحاب خاص حضرت ابی جعفر است
از انحضرة میعاد ظهور قائم موعود را می پرسد جواب میفرماید فی سنة
الستین یعلو ذکره ویظهر امره) (آحمد جواد) ااا راستی راستی
قوهٔ واهمهٔ انسان هرچه در درجهٔ وقاهت وبیحیائی غور کند هرگز
باندازهٔ این اندازه نرسد (میرزا عبد الباقی) فحش هم یکی از جواب ها
است اقایان (احمد جواد) نه والله وبالله وتالله غرضم فحش نبوده
ونیست از حال طبیعی خارج شدم هرکس مطلع باشد وحدیث مفضل بن
عمر را بداند و این تحریف عجیب را به بیند یا بشنود از دائرهٔ اختیار بیرون
رفته یکدفعه خود بخود زبان او مترنم باین قبیل مقالات خواهد شد
(میرزا عبد الباقی) روایت مفضل بن عمر همین است (احمد جواد)

روایت مفضل بن عمر در مجلد ۱۳ بحار از صفحه ۲۰۰ الی ۲۰۹ ده صفحه الا چند سطر چاپ کمپانی است و جمله یظهر فی شبهة لیستین را فی سنة الستین کرده و برهان بر سنة ۱۲۶۰ که باب ظهور کرده است اورده است و عینا مثل معروف (کند نداز مدینه و بر کنکاور زدند) مجسم نموده (میرزا عبد الباقی) من که جسارت نمیتوانم بکنم ولی آقایان شمارا بکلمهٔ عشق قسم است آیا میشود شخصی در مقام استدلال این طور علنا خلاف واقع بگوید و هیچ فکر نکند که وقتی خواهد امد که مفتضح میشود (احمد جواد) جناب مشهدی علی میتوانید اینجا در خدمت بود یکی از علماء جلد سیزدهم بحار را یکساعت برای ما عاریه بگیرید و این وجود کثیف نالایق مرا قربان محبتهای خودتان فرمائید (امشهدیعلی) بچشم خدا جان شمارا بسلامت داشته باشد باکمال منت الان میروم خدمت اقای اقا سید یاسین بسیار بسیار شخص جلیل القدر و عالم باعمل هستند با بنده کمال مرحمت را دارند الان تا شما استکان چاهی را خلاص نفرمودید بنده اوردم (مشهدیعلی) رفت بفاصلهٔ ده دقیقه با کتاب برگشت با محمد جواد داد (احمد جواد) خدا کند چاپ کمپانی باشد از قضا هم هست الحمد لله (فوراً کتاب را باز کرد) های آقایان بسم الله اصل روایت را بخوانم یا ترجمه اش را عرض کنم از روی عبارة یا خود شما ملاحظه میفرمائید (اقا سید حسین) بدهید بنده ترجمه عبارت روایت را میخوانم هم از برای شما کمکی کرده ام و هم فی الجملهٔ بیطرفم) احمد جواد) بسم الله (اقا سید حسین) بسم الله الرحمن الرحیم باب مایکون عند ظهوره علیه السلام روایة المفضل بن عمر اقول روایت کرده است بعض اصحاب ما از حسین بن حمدان از محمد بن اسماعیل و علی بن عبد الله الحسینین از ابی شعیب محمد بن نصر از عمر بن الفرات از محمد بن المفضل از مفضل بن عمر که

گفت سؤال کردم از سید خودم صادق علیه السلام آیا هست از برای
مامور منتظر مهدی وقت معین که مردم بدانند فرمود حاشا نسبة بذات
باری که تعیین فرماید ظهور او را بزمانی که مردم شیعهٔ ما بدانند عرض کردم
ای سید من این عدم تعیین برای چیست فرمود برای اینکه ظهور مهدی
همان ساعتی است که خداوند متعال میفرماید (ویسئلونك عن الساعة قل
انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض الی
اخره) و همان ساعتی است که خداوند متعال میفرماید یسئلونك عن
الساعة ایان مرساها) و میفرماید (وعنده علم الساعه) و نفرمود (انها
عند احد) و میفرماید (هل ینظرون الا ان تاتیهم الساعة بغتة فقد جاء
اشراطها) الخ و میفرماید (اقتربت الساعة وانشق القمر) وقال وما
یدریك لعل الساعة تکون قریبا یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها والذین
امنوا مشفقون منها ویعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون لفی ضلال
بعید) عرض کردم پس چیست معنی یمارون فرمود چه زمان زائید شده
و کی او را دیده و کجا بسر میبرد و چه زمان ظاهر میشود و همه اینها شتاب
است از برای امر الهی و شك در قضاء او و مداخله در قدرت او اولئك
[۱] الذین خسروا الدنیا وان للکافرین لشر ماب عرض کردم آیا تعیین
نمیشود از برای او وقتی پس فرمود ای مفضل من تعیین نمیکنم از برای
او وقتی را بدرستیکه کسیکه از برای مهدی ما وقتی معین کند پس تحقیق
شرکت نموده در علم الهی و مدعی شده که سر الهی براو ظاهر گردیده
در حالتیکه نیست از برای خدا سری مگر اینکه واقع شده باشد بسوی
این خلق واژگون گمراه برگشته از خدا و اولیاء خدا و نیست از برای
خدا خبری مگر اینکه اولیاء او مخصوص ترند باو از برای سر او و او نزد

[۱] این ایه نیست عبارت خبر است توهم نشود

ایشان است واینست وجز این نیست القا کرده است بانها برای اینکه
بخلق حجة باشند عرض کرد مفضل ای مولای من پس چگونه است اغاز
ظهور مهدی وانجام تسلیم امر باو فرمود ای مفضل (یظهر فی شبهة
لیستبین فیعلو اذ کره ویظهر امره وینادی باسمه وکنیته ونسبه)
(با محمد جواد) اقا سید حسین ترا بجد اطهرت پس محل شاهد همین جا
است خوب نکاه کنید به بینید بلکه اشتباه کرده باشید بدهید خود میرزا
هم به بیند (اقا سید حسین) کتاب را وسط مجلس کذاشت همه دیدند
که یظهر فی شبهة "لیستبین است (با محمد جواد) شمار ابجد املاحظه کنید
به بینید همینکه مفضل بخوبی دانست که تعیین زمان ظهور از خصائص
اسرار علم الهی است ومحال است در صفحهٔ سینهٔ امکان تجلی نماید از کیفیة
زمان ظهور در حضور امام عرض سؤال نمود که اغاز نمایش وانجام
ظهور مهدی چکونه است جواب از مصدر امامت صادر کردید در اغاز
نمایش جمال دلارای مهدی را نشناسد و بعد خورده غبار اشتباهشان
زایل و شمس جمال انور در فضای کره پرتو افکنند وکلیهٔ افراد بشر
انحضرت را باسم ورسم وکنیه و نسب شناسند و در استان اقدسش پناهنده
کردند واین بیحیائی وقبح فی شبهة "لیستبین را فی سنه" الستین کرده واقعا
جای خنده است بر فرض اینکه فی سنه" الستین باشد چه نتیجهٔ از او حاصل
نه نه راستی راستی جناب میرزا من هم از در تسلیم داخل شده واز همه
حرفهائی که هست ومیزنند از قبیل مطابق نبودن جواب باسؤال که
سؤال از اوضاع وکیفیات زمان ظهور باشد وجواب از تعیین زمان ظهور
داده شود و مناقضهٔ صریحهٔ صدر روایت در استحاله تعیین وقت با این جمله
متصل باو که در کلام هیچ سفیهی این طور مناقضهٔ متصل بیك سلسله کلام
روا نباشد تا چه رسد بکلام امام علیه الاف التحیه" والسلام و و چشم

می پوشم و قبول میکنم که فی سنة الستین است کدام ستین چه ستینی ۱۲۰۰
عدد دیگر را از کجا اضافه میکنی بر فرض اینکه از مجری رمل و جفر و اسطر
لاب و علم من عندی و لغلغهٔ زبان اوردی بچه حجه قاطع و برهان واضح
اشاره بباب میکنند گذشته از همهٔ اینها حسب الفرمایش اساسی جناب
یار قلی احتمال باحتمال درست نخواهد شد (میرزا عبد الباقی) سید عبد
الرحمن شعرانی که در سنهٔ ۹۰۰ هجری بوده در کتاب یواقیت و جواهر
صفحهٔ ۶۵ میفرماید (المبحث الخامس والستون فی بیان ان جمیع اشراط
الساعة حق لابدان یقع کلها منذ قیام الساعة و ذلك کخروج المهدی ثم
الدجال ثم نزول عیسی ثم خروج الدابه ثم طلوع الشمس من مغربها و رفع
القران و فتح سد یاجوج و ماجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد
لو قع ذلك کله قال الشیخ تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته و کل هذه
الایات تقع فی المائة الاخیرة من الیوم الذی وعد به رسول الله صلی علیه
و اله بقوله ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم) یعنی من
ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی (ان یوما عند ربك کالف سنة
مما تعدون) (احمد جواد) چه دخلی بمطلب ما دارد (میرزا عبد الباقی)
یك خورده حوصله فی الجمله تحمل چند دقیقه مهلت تا عرض کنم (احمد
جواد) بسم الله (میرزا عبد الباقی) مرحوم مجلسی در مجلد غیبت
از بحار این حدیث شریف را نقل فرموده که (ان صلحت امتی فلها یوم
یعنی اگر امت من نیکو کار باشند از برای انها روزی است و این حدیث
وقتی وارد شد که [لکل امة اجل اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون نازل گردید چه از حضرتش اجل امت اسلامیه را پرسیدند
فرمودند (ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوم عند
ربك کالف سنة مما تعدون) پس بر حسب فرمان الهی و ترجمان او امة اسلامیه

درصورت نیکوکاری هزارسال بیشتر امدندارند وپس از انقضاء این امد دین وکلمهٔ شرع اسلام باسمان عروج میفرماید واز صفحهٔ زمین منقرض میگردد چنانچه در قران وارد است [یدبر الامر من السماء] ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون یعنی حق جلاله دین مبین را اولا از اسمان بتوسط پیغمبر گرامی خودش بزمین نازل میفرماید وتا هزار سال میماند وپس از انقضاء هزار سال دوباره باسمان میرود وچون شخص بافکر تامل کند میداند که ابتداء تاریخ هزار سال از زمان فوت حضرت امام حسن عسکری ع که در سنه ۲۶۰ هجری است پس ۱۲۶۰ که بگذرد دین اسلام باسمان میرود ونقطهٔ اولی ظهور میفرماید (احمد جواد) احسنت واقعا تمام این استدلالها خاصه این اخری مانند هوس انمرد شاعر است که میخواهد بتصحیف ودری وقلب وتازی لعل یار را ببوسد (رفقا) چطور (احمد جواد) این شعر معمائی است معروف که شاعر گفته بتصحیف ودری وقلب وتازی § زلعل یار خواهم ضد شرقی مصرع اول چهار قاعده است تصحیف تصرف در نقاط وحرکات کلمات است اند اختن یا زیاد کردن (دری) فارسی است (تازی) عربی است (قلب) برگرداند کلمه است بهدایت این قواعد چهارگانه از ضد شرقی که غربی است ببوسه میرسد غربی تصحیف شدهٔ عربی است عربی مقلوب دبیع است فارسی دبیع بهار است بهار تصحیف شدهٔ نهار است عربی نهار یوم است یوم مقلوب مویست عربی موی شعر است شعر تصحیف شدهٔ شعر است عربی شعر بیت است بیت در عربی دار است دار مقلوب راد است راد تصحیف شده زاد است فارسی زاد توشه توشه تصحیف شدهٔ بوسه است سید شعرانی این طور گفته ابن ابی المنصور این جور تفسیر کرده مجلسی مؤیدان اورده یوم هزار سال است یدبر الامر

یعنی تجدید دین یعرج الیه یعنی فناء دین عمر هر دینی هزار سال مبداء عمر
دین اسلام هم دویست و شصت سال بعد از طلوع افتاب اسلام منتهی ۱۲۶۰
میشود که در این تاریخ باب ظهور کرده ازشوخی گذشته راستی دینی که
حقانیت او باین مقدماتی که هرگز عقل جن بانها نرسد تمام شود البته در
تمام عالم منحصر بائین لا اله الا ایای وانك انت الکفل ذو الکفالین خواهد
بود (رفقا) قاه قاه قاه از خنده مردیم واقعا صحبت مذهبی باین تازه کی
تاریخی است (میرزا عبدالباقی) خنده بنا نبود صحبت است این ترتیب
رفاقت نیست از مرحمت اقایان رفقا متوقع این اندازه کم لطفی نبودم
(یارقلی) هیچ یك از رفقا در این مورد نسبت بساحت حضرت عالی قصد
توهین ندارند ولی خاطر انجناب هم مسبوق باشد که توقع بر خلاف
ناموس طبیعت مثل خواهش برودت از اتش و حرارت از یخ خلاف
ناموس طبیعت است ضحك در مزاج انسانی معلول انشراح و انبساط نفس
است که از تصورامورات عجیبه دست میدهد و من میتوانم با کمال جرئت
بتمام محترمین دار وجود قسم یاد کنم که عجیب تر از این استدلالات حضرت
عالی و هم مسلکان محترم انجناب در اثبات امری و این عظمت تصور شدنی
نیست (میرزا عبدالباقی) پس باید حضرات اقایان از مشاهدهٔ مطلق
مناظرات دینیه بخندند (یارقلی) ترتب معلول بر علة قهری است
جائی دون جائی ندارد هر برهانی بر هر مدعائی دینی یاسیاسی طبیعی
یا اجتماعی خیالی یا واقعی که براین نسق باشد هیچ نتیجهٔ غیر از خنده ندارد
(میرزا عبدالباقی) پس تکلیف بندهٔ کمترین را خود حضرات اقایان
تعیین فرمایند از حدیث ابالبید دم میزنم میگویند معما و رمز است از
روایت مفضل بن عمر صحبت میکنم از اصل دروغ میشود تصدیقات
متفرقهٔ علما و حدیث نبوی هم زلعل یار خواهم ضد شرقی میگردد پس

شما بفرمائید به بینم معنی (ان صلحت امتی فلها یوم) چیست (یارقلی)
برادر عزیز تکلیف حضرت عالی را در دفتر خلقت خود حضرت تعالی
بدست عقل داده اند که هر مطلبی بدون حجت واضح و برهان صحیح
اشکار از درجهٔ اعتبار ساقط است درخصوص حدیث اباالبید و مفضل
واین دلیل سومی واقعاهم همین طور بود که خود شما تصدیق یالااقل
سکوت اختیار فرمودید خودتان از خودتان بپرسید که چرا باید زیربار
مطلبی بروید که اثبات او منوط باین ترهات لاطائل باشد حیف
نباشد عزیز من

واما معنی ان صلحت امتی فلها یوم یکعالم معنی است یکدنیا حقیقت است
لفظ یوم در عربی ترجمهٔ روز است که در فارسی مقدار سیر شمس در
نصف مدار فوق الارض گفته میشود معنی حظ و بخت و نصیب هم میاید
چنانچه میگویند فلانی سیاه روز و دیگری سفید روز بود و ردیف عصر
و عهد و زمان دوران هم میگردد مثل (روزها گر رفت گو رو باك نیست)
دور مجنون گذشت و نوبت ماست (هر کسی پنجروزه نوبت او است)
خوش ان باشد که در روز جوانی) (دو دلبر واہم سودای جانی)
(درخصوص عصر سعادت و دورهٔ اقبال اشخاص امده نظیر) (گران
شبهای با وحشت نمی بود) (نمیدانست سعدی قدر امروز) (مطرب
بزن ترانه که امروز روز ماست) (نه توئی طالب مدح و نه منم قابل مدح)
(چکنم قافیه امروز بنام حسن است) در اینمعنی اخیری خیلی کثیر
الاستعمال است همین طور هم یوم در عربی بتمام اینمعانی امده چنانچه
(شتان ما یومی علی کورها) و یوم حیان اخو جابر یا (سقیا لایامنا
بالخیف قد سلفت) (الیوم نامت اعین بك لم تنم) (لا یوم کیومك
(قال الله و تلك الایام نداولها) و مخصوصا در عرب اطلاق لفظ یوم

واراده دورهٔ سعادت وعصر استقلال وزمان کامرانی بلاغت مخصوصی
دارد خاصه در تواریخ عربی الان شایع است (ایام فنیقین) (ایام یونانیین
(ایام مصریین) (ایام اشوریین) (ایام کلدانیین) (ایام فرس)
(ایام عرب) (ایام ترك) و و و وازاینجااست که در هرجا لفظ یوم
وایام اطلاق میشود دورهٔ اوج سعادت وعصر استقلال سلطنت مراد
است چنانچه وارد است (اللهم اجعلنا ممن یکرفی وجهتهم ویعلك فی
دولتهم ویعکن فی ایامهم وتقر عینه غدا برؤیتهم) وفرمان معجز بیان
(ان صلحت امتی فلها یوم) ناظر باینمعنی است کما کرامهٔ من نیکوکاری
را وجههٔ همت خود سازند وازجادهٔ صواب بیرون نروند البته عصر
سعادت ودورهٔ شرافت در وجه بسیطه بنام نامی انها مخصوص خواهد بود
وکمان نکنند در صورت نیکوکاری دورهٔ سعادتشان قصیر العمر باشد
این دوره دورهٔ الهی است (هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی)
(برسد زمان دولت بکند خدا خدائی) چکونه عمر کوتاه تواند بود
که هر روزی ازان هزار سال است چنانچه خالق متعال میفرماید (وَان
یوما عند ربك کالف سنه مما تعدون) وچنانچه از برای هر موجودی
فنائی وهر زندهٔ را مرکی است دورهٔ سعادت وعصر استقلال هر ملتی راهم
انقضائی خواهد بود که چون فرا رسید (لا یستاخرون ساعهٔ ولا
یستقدمون) وحقیقه عقول مات ومتحیر میماند که این مربی عالم طبیعه
از قبل خالق طبیعت بچه لسان سادهٔ طبیعی نی نوع بشر را عموما وامهٔ
اسلامیه را خصوصا درس انحطاط وارتقاء واستقلال واضمحلال
تعلیم وبچه تعبیری مختصر واسان سلم ارتقاء وحضاره که بتر ازان در
کنجینهٔ خیال نکنجد بامهٔ خود تلقین فرموده تامکر امهٔ غفلت زده از
خواب برخیزند وبخود اینده ودر قران مجید نظر کنند ولی افسوس

زود میخ اهنی بر سنگ چه داند که اشتر میچراند (آمحمد جواد)
والعجب کل العجب که از معنی باین لطافت و دستور تکاملی باین نفاست
صرف نظر کنند در مقام اثبات ظهور باب بر این بدو توهمات سخافت
غریبهٔ باب را ایات معجزسمات و حی شناسند (یارقلی) جناب میرزا
خواهشمندم که عرض کمترین را اجابت فرموده از الفاظیکه دارای
احتمالات چنداست که شاید بر حسب یك احتمال بباب اشاره باشد صرف نظر
نموده و بیش از این موجبات تصدیع خود و دیگران فراهم نشود اگر
سند قطعی و مدرك عقلی جزمی در دست دارید بفرمائید احتمال با حتمال
یقین نشود شك بشك قطع نگردد وهم بوهم لباس علم نپوشد هزار احتمال
احتمال است هزار شك شك است هزار وهم وهم است (اقاسید حسین)
پانزده سال قبل در سلطان آباد عراق بودم درویشی از اهل شاهرود که مدتها
در عراق ساکن و معروف ببابی گری بود با عموی من طرح اشنائی
انداخته گاه گاهی پارهٔ سؤالات طرح میگرد که اگر بابی ها این طور بگویند
چه باید گفت بیچاره عمویم که جز سب و شتم و فحش چیزی بلد نبود
من هم اوائل عمر التفات باین امور نداشتم ولی این قضیه بالخصوص از
خاطرم نرفته که روزی درویش امد و پرسید که اقا بابیها میگویند اینروایة
اشاره بشهادت نقطهٔ اولی در تبریز است که امام میفرماید (لابد لنا فی
اذربایجان من امر لایقوم معه شیٔ) (میرزا عبد الباقی) ای فدای تو هم
دل و هم جان بفرما این حدیث شریف هیچ نظرم نبود والا از اول
همین را خدمت اقایان عرضه میداشتم شما را بحقیقهٔ دوستی قسم ببینید
در قطعهٔ اذربایجان هیچ واقعهٔ مهمی غیر از شهادت نقطهٔ اولی اتفاق
افتاده که قابل اشارهٔ امام علیه السلام باشد (اقاسید حسین) اگرچه
در حضور و مثل جناب یارقلی از مثل منی اظهار فضیلت عین جسارت

است ولی انچه بحسب اطلاع خود از کتب تواریخ فارسیه روضة الصفا حبیب السیر کنجینهٔ دانش مرآت البلدان دیدم قطعهٔ ایالت اذربایجان بعد از طلوع کوکب اسلام این قدر محل واقعات عظیمه و حوادث مهمهٔ تاریخی است که کوچکترین انها در این قرن اخیر مسئله تاجگذری نادر در صحرای مغان وانعقاد عهد نامهٔ [۱] کلستان چای بین روس وایران است واعدام یك نفر یا دو نفر مرکز ایالت بزرکی که هر روز در حکومت نشینهای جزوان همین قدر یا بیشتر کشته میشوند باندازه بال مکس حائز اهمیت نیست تا چه جای اینکه علامت مخصوص واز مقدمات خاصه ظهور منتظر اهل عالم باشد (احمد جواد) بنده از در تسلیم داخل شده مسئلهٔ اعدام میرزا علی محمد را بیش از بال مکس اهمیت داده در قطار واقعات مهمهٔ تاریخی فرضش میکنم ولی همین طور که تطبیق روایة بهریك از انوقایع امری است محتمل بر این واقعه هم امری است محتمل حکم بتعیین شخص این محتمل نه سایر محتملات بیقین حاصل از برهان قاطع قطعی است والا اساس همان اساس است هزار احتمال احتمال است هزار شك شك است اگر خلاف عرض میکنم این سر من اینسنك والا بفرمائید جناب میرزا جواب بکوید (حاجی محمد حسین) در بیست سال قبل خراسان بپابوس حضرت ثامن الائمه مشرف شده بودم روزی برای تفرج بمدرسهٔ میرزا جعفر رفته بودم حلقهٔ از مردم را دیدم شخصی را از اهل طهران نکین وار احاطه کرده اند واو هم باکمال اضطرار واضطراب فریاد میکند که باین ثامن الائمه من شیعهٔ اثنی عشری هستم بابی نیستم ولی کاه کاهی در طهران

[۱] سیاسیون عالم امروز را مسلم است که مبدء همهٔ بدبختیهای ملك وملت ایران عهد نامهٔ میشوم کلستان چای است که فی الحقیقه رقم امضاء این معاهده فرمان قضا جریان استیصال دولت واضمحلال مملکت بود

بانها صحبت کرده‌ام این اخبار را بمیرزا علی محمد تطبیق میکنند (یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید وشرع جدید علی العرب شدید) وروایه دیگر (ولقد یظهر صبی من بنی هاشم ویامر الناس ببیعته وهو ذو کتاب جدید ویبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم شیئا فاسرعوا الیه) روایه دیگر لو یعلم الناس مایصنع القائم لاحب اکثرهم ان لایروه فانه یقوم بامر جدید علی العرب شدید یکی ازان مردم بانها تغیر تو اگر پدرسوخته نیستی چرا باید گوش بحرف انها بدهی (دیگری) تو که خوردی باهمه بابیها من بدندان میرزا علی محمد ریدم (دیگری) اگریک دفعه دیگر ازاین غلطها کردی سرت را مثل سر سك ازتن نحست جدا میکنم دیگری نعره بلند نمود واشریعتاه کار ضعف دین بجائی کشیده که در جوار صحن رضوی دلیل بابیها مذاکره شود بیچاره این شخص طهرانی هرچه عجز ولابه میکند که والله من مسلمانم من شیعه‌ام کورم عامیم امده‌ام ازشما اهل علم جواب بگیرم بروم بان پدر سوخته‌ها بدهم بخرج نمیرود وغوغای غریبی بلند است یك مرتبه یك نفر فریاد زد ملا رمضانعلی سیستانی جواب بله بله بسم الله باید سك کشی کرد قدری نفط و گه سك قدری نفط و گه سك یاالله یاالله تااین پدرسوخته را بمیرزا علی محمد باب ملحق کنیم یکمرتبه از حجرهٔ زاویه یك هیکلی بیرون امد حقیقةً معنی ملا رمضانعلی سیستانی عریض وطویل وبدبخت پسر عمه همین شکل رستمی که در حمام میکشند ازشوخی گذشته خالی ازغرابت نبود من دیدم رسیدن ملا رمضان علی باینشخص مساوق با مرك اوست خیلی دست پاچه شدم که خونی بناحق ریخته خواهد شد چکنم چه چارهٔ سازم بکه گویم این مصیبت که منتهی برهان این جمعیت نفط و گه سك دست ملا رمضان علی سیستانی است خدا را دراین حیص وبیص وگیرو دار پیره

مردی باکمال وقار از در مدرسه داخل شد آثار بزرکی وعلم از جبههٔ او
پیدااست حضرات مجتمعین دست وپای خود را جمع کردند کهای جناب
فاضل وهمکی باکمال ادب استقبال رفتند پس از تسلیم وتقبیل ماوقع را در
حضرت شیخ عرضه داشتند شیخ طهرانی را با کمال محبت وملائمت صدا
زد ونشست درمنتهی رافت ولطافت از حال او جویا شد کریه راه کلوی
بیچاره را کرفته قادر بر حرف زدن نیست (شیخ) فورا دستمال از
جیب در اورده صورتش را بوسه داد که خاطر جمع باش هیچ اسیبی بتو
نخواهد رسید (شیخ) از طلاب پرسید که اقرار به بابیة کرده (ملا
رمضانعلی) اقا وقت شریف تر است که از اینسك اقرار بشنویم از شکل
نحسش پیدااست کارش باید تمام شود (شیخ) خیلی متغیر شد که مردکه الاغ
خفه شو اسلام را بهمین حماقت وجهالت از بین بردید بعد بطهرانی کفت
که بر فرض که شیعه مذهب نباشی در جامعه اسلامیت برادریم بر فرض
مسلمان نباشی در جامعه ملی بودن شریکیم بر فرض که ملی نباشی در جامعه
توحید سهیمیم بر فرض که موحد نباشی در جامعهٔ انسانیت عضویم بر فرض
که تو مرا از جرکهٔ انسانیت خارج بدانی در جامعه حیوانیت متحد خواهیم
بود شخص بیچاره روی دست وپای شیخ افتاده بوسه میزند کریه میکند
که اقا والله تو از جنس بشر امروزه نیستی اکر خضری که میکویند راست
باشد توئی خوی بدنیسان که دیده است وشنیده است اقا چرا این مردم را
بانفاس قدسیه ترتیب نمیفرمائید که از برای یك امر بمعروف ونهی از منکر
موهومی هزار خلاف شرعی قطعی را انجامی اورند من یازده روز است در
ارض اقدس دیوانهوار میکردم بلکه یك نفر درد دل مرا کوش دهد هرجا
که رفتم دردی بر دردم افزود تا امروز باین مکان مشرف شدم با خود خیال
کردم که البته اهل این مکان در همسایکی اقدس رضوی چنان بحلیهٔ علم وعمل

ارا سته اند که کمترین خادم این مکان از عهدهٔ شفاء دردمن براید هنوز اظهار
مطلب خود را کرده اکرده چیزی نمانده بود که جناب ملا رمضان علی
از قید حیات راحتم نماید ناکهان شفق اقبال من طالع و افتاب جمال پیر دلیل
خضر از دور تابان کردید اکنون (کرهمی خواهی بصفوت حال من
بنده پرور کوش کن احوال من) کمترین حسن زاده حبیب الله مسقط
الراس منحیل وشت موطن طهران شغلم در ادارهٔ شوربن بلجیکی دوا
فروشی است و از انجاکه چندسال است ادارهٔ شوربن درخیابان مریضخانه
منتقل شده وانجا مرکز بابیهای طهران است من قهراً بانها محشور
ومانوسم وعمده ادله وبراهین انهارا دیده ام هیچکدام درمن تاثیری
نکرده مکر عدهٔ اخبار که برمیرزا علی محمد منطبق میکنند ومن درجواب
انها عاجز ماندم رفته رفته کثرت حشرمن باانها واصرار انها در تکرار
تلقین ان اخبار موجب تزلزل قلب من شد هرچه خواستم در طهران دستم
بدامن کسی برسد که رفع تزلزل من نماید نجستم از انجا که دست حق
سائق غیبی من بود آتش شوق تشرف باستانهٔ اقدس رضوی درکانون دلم
شعله ور کردید فوراً ازکار وبار وحال دست شسته بار سفر زیارت بستم
باخدای خد عهد کردم که بار الها کفت تو است (ومن جاهد فینا لنهدینهم
سبلنا) این سفر من فقط جهاد در سبیل تو است که مرا ازاین کرداب
تزلزل شربت نجات دهی والابدین باب داخل خواهم شد اولین ساعتی
که دورنمای مشهد مقدس را دیدم وچشمم بلمعان قبهٔ منورهٔ رضویه افتاد
عرضه داشتم (امدیم ایشاه ما انجا قنق § ای تو مهماندار سکان افق
ترنسازی کرشهامارا تو لب § اقتم انجا که نی انداز درب) تاالساعه که
که خدمتت نشسته ام اصلا از تزلزلم چیزی نکاسته تاچه کند همت والای
تو (مذاکرهٔ شیخ باطهرانی) (شیخ) اقامیرزا حسن امیدوارم این

تزلزل قلبی شما دردین سبب استحکام عقیده وعلة قوت دین شما باشد تصفیه وتخلیص هر چیزی بوته مخصوصی دارد وبوته تصفیه وتخلیص معارف دینیه شکوك وشبهات است شما از هجوم سیل شکوك وتزلزل اصلا خائف نباشید شدت رسوخ وقوة نفوذ ثمرهٔ ازاله تردید ونتیجهٔ رفع تزلزل است محال است ان مرتبه از شدت رسوخ واندرجه از قوت بدون تزلزل وتردید حاصل اید (میرزا حسن) ای مسیحا دم وموسی کف ونوح صفة پس چرا التفاتی بتربیت این مردم نمیفرمائید که خودرا متدین میدانند واین قدر خلاف مرتکب میشوند (اولا) اسلام بظاهر حکم میکنند ومن هر چه بردیانت خودم اقرار میکردم میخواستند مرا بکشند که تو بابی هستی (ثانیا) قبول قول (من لا یعرف الامن قبله) مسلم همهٔ فقهااست والآن در تمام خراسان هیچکس غیر از خودم از حالات وعقاید من کسی خبر ندارد ومرا نمیشناسد ومن صد مرتبه اقرار کردم ومیکنم که شیعهٔ اثنی عشری هستم شما چرا ابا وامتناع داشتید (ثالثا) (تدرؤا الحدود بالشبهات) از برای حرمت اجراء حد ونسبت دادن مرا ببابیه احتمال صدق در اقرار من کافی بود (رابعا) اجراء حد منوط است بشخص حاکم شرع جامع الشرائط از روی موازین معلومة قضا وشهادت شمارا چه که اجراء حد باین مقدمات فاسده نمائید (خامسا) حد قتل معلوم است که باید با کمال سهولت فری اوداج اربعه نمایند پس از اتمام شرائط با کهسك یا نفت آتش زدن درچه شرعی رواست (سادسا) قران مجید دستور مقدسی درخصوص طرف شدن با خارجه درمذاکرات دینی بپیغمبر (ص) تعلیم فرموده که (وجادلهم بالتی هی احسن) ایا این اطوار ناشایست شما مجادله علی نحو الاحسن بود جان بقربان دهنش که میگوید (اسلام بذات خود ندارد عیبی) (هر عیب

که هست از مسلمانی ما است) (ملا رمضان علی) مردکه الاغ دیدم
بدندان جد هفتمت توانی قدر شعور نداری فکر کن که مجلسی اعلی الله
مقامه این اخبار را همه تالیف فرموده ویک بیانی هم مناسب هریک در
ذیل ان خبر نوشته رجوع کن ببیان مجلسی (شیخ) رو بحضرات
مجتمعین کرده فرمود البته این رفتار شما از روی غیرت دین و عرق
مذهبی شما است فکر کنید به بینید ممکن است که این شخص اگر در واقع
بابی است با این حرکات ناهنجار مسلمان شود یا متزلزل است برگردد
حیف نباشد مقام منیع خودتان را باین حرکات جاهلانه موهون واز
حضیض اعتبار ساقط نمائید امشهدی حسن اخباری که شما را متزلزل
ساخته همین ها است که خواندی یا باز هم هست خیر اقا عمده همین ها است
(شیخ) بسیار خوب جناب آمیرزا حسن حضرتعالی اولا میخواستید
بانها بفرمائید صحت دعوت میرزا علی محمد مبتنی بر احتمال تطبیق بر همین
چند خبر است یا از خارج مسلم شده وتطبیق احتمالی این چند خبر با واز
قبیل نکتهٔ بعد الوقوع است اگر از خارج درست شده پس همان را ارادهٔ
کنید واگر مبتنی بر تطبیق این چند خبر است که نفس مضامین این اخبار
مکذب صریح باب است چه مکرر میفرماید (علی العرب شدید) اخر
هیچ دیده شده شنیده شده که بابیها جائی از عربستان را خراب کرده اند
عاصمه ایالات کدام عرب را گرفته اند کدام یک از عشایر عظیمهٔ عرب را
بدیار عدم فرستاده اند اخر یک نفر بگوید انسختی که ملت عرب از بابیها
دیده کدام است جناب مشهدی حسن اگر صحت دعوت مبتنی بر همین چند
خبر است طایفهٔ وهابیه هم انها را در رئیسشان عبد العزیز بن عبد الوهاب حمل
میکنند که چه قدر از عرب کشت کربلای معلا را خراب قتل عام نمود حرم
محترم را قبه و خانهٔ خود کرد مدینهٔ منوره را غارت کرد مکهٔ معظمه را

گرفت اثاثهٔ حرم را برد قبور اشراف وسادات بنی هاشم وقریش را منهدم
ساخت کلیهٔ عشایر نجد وسواحل عمان را در تحت اطاعت خود اورد والان
هم زیاده از صد سال است که اولادهٔ او ریاست تامه بر وسط جزیرة العرب
دارند جناب امیرزا حسن اگر اساس دعوت فقط همین تطبیق الفاظ
باشد طائفهٔ قرامطه که تقریبا صد سال در اواسط جزیرة العرب بتاخت
وتاز بریختن خون اعراب مشغول بودند حق دارند این الفاظ را بخود
حمل نمایند چه از هتك اعراض وقتل نفوس تخریب مساجد نقض شعائر
مسلمین اصلا فروگذاری نکردند خانهٔ کعبه را خراب کردند درسال
۳۷۱ هجری حجر الاسود را بردند وبعد از بیست دوسال نگه داشتن معاودت
دادند مکرر در مکرر از جمعیت حاج که عدهٔ انها به بیست هزار نفر میرسید
یك نفر را زنده نگذاشتند بالاخره در حدود شام جنگی با خلفاء
علویین مصر کردند شکست فاحشی خوردند ودر حدود بحرین فراری
شدند ودیگر اسمی از انها بلند نشد (مشهدی حسن) قرامطه صاحب
دین وآین بودند یاخیر (شیخ) بله بله بله قرمط که مؤسس ورئیس انها
بود کتابی اورد که در او نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم میگوید فرج بن
عثمان که از قریهٔ نصرانه وداعی مسیح است وعیسی است وکلمه است
ومهدی است واحمد بن محمد حنفی است وجبرائیل است ومسیح مصور
شد در جسم انسان وگفت توئی داعی وتوئی حجت وتوئی دابه وتوئی ناقه
وتوئی روح القدس وتوئی یحیی بن زکریا احکام غریبه اظهار کرد از جمله
گفت نماز چهار رکعت است دو رکعت قبل از طلوع آفتاب ودو رکعت
قبل از غروب واذان در هر نماز عبارت است از سه الله اکبر ودو اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان ادم رسول الله و اشهد ان نوحا رسول الله واشهد
ان ابراهیم رسول الله واشهد ان عیسی رسول الله واشهد ان محمدا رسول الله

واشهدان احمد بن محمد حنفیه رسول الله و بیت المقدس را قبله قرار داد و بجای جمعه روز شنبه را قبول کرد که دران بکاری مشغول نشوند و هر رکعت نمازی استفتاحی بخوانند و میگفت این استفتاح بر احمد بن محمد بن حنفیه نازل شده و ان دعائی بود که خود بهم بافته بود و در سال دو روز روزه بگیرند روز مهرکان و روز نوروز نبیذ را حرام میدانست شراب حلال غسلی برای جنابت لازم نمیدانست لیکن وضوی او مثل وضوی معمولی بود گوشت هر صاحب ناب و مخلبی را حلال میدانست (مشهدی حسن) اقا قربان انفاس مقدسه ات کردم الان یقین کردم که فرمودهٔ (مداد علماء افضل من دماء الشهداء) صادق و مصدق است الان یقین کردم که چگونه صلاح و فساد هیئهٔ جامعهٔ بشری بسته بصلاح و فساد علما است اقا اگر یک نفر مثل وجود مقدست در طهران بود کار باینجاها نمیکشید کار فساد عقیدهٔ مردم باینجا نمیرسید اقا من شخصی هستم عامی از جائی اطلاع ندارم تمام همتم مصروف پیدا کردن نان است یکدفعه می بینم چند نفر اشخاص خلیق متواضع از مادر مهربان تر پیش من میایند که ما بابی هستیم راست و دروغ هرچه هست و نیست بهم انداخته از اخبار و احادیث سیاسیات و ممالک و ملل و دول دم میزنند قلب مرا یک دفعه از جا میکنند پناه گاه قلبی ما یک مشت شیعیان عتبهٔ رؤساء دینی است در حضرت انها هم امکان دم زدن ازاین امور نداریم والاملا رمضان علی حاظر است ازاین جهت آیهٔ شریفهٔ (ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا) منعکس شده (ورایت الناس یخرجون من دین الله افواجا) (شیخ) جناب مشهدی حسن درد خیلی است ازدوا باید صحبت نمود الامن یکی از کمترین خادمان شما هستم مشهدی حسن خیر خیر من سگ کیستم (چه کسم چه کاره ام من که رسم بر استانت § شرف است اگر ببوسم قدم ملازمانت

باین فرمایشات مرحمت ولطف این عبد زرخرید راغریق خجلت میفرمائید
(شیخ) نه راستی حاظرم از برای هر شبهه که شما داشته باشید دفع کنم
وخواهش دارم امشب را باحضرات اقایان در بنده منزل تشریف اورده
لقمهٔ نان وپنیر صرف نموده اصلاح ذات البینی بعمل آمده باشد الآن هم
بایدملا رمضان علی زحمت کشیده از برای رفع زحمت ما و ترضیه خاطر
مشهدی حسن یك استکان آب گرمی درست نماید (ملا رمضان علی)
دست آقارا بوسه زده رفت برای سماور منهم نزدیك رفتم بتشرف تقبیل
دست اقافائز گردیدم مقدار وجهی از مال امام علیه السلام درحضرتش
تسلیم نمودم وبرگشتم ودانستم که همهٔ این خرابیها از کجا است (مشهدیعلی)
بله آقا خرابی معلوم است از کجا در بیست ودویست وپنج سال قبل پیش از
فوت ناصرالدین شاه یك روز از درمدرسه صدر میگذشتم دیدم هنگامهٔ
غریبی است صحن مدرسه از کسبه وطلبه پر وزمزمهٔ بابی کشی بلنداست
داخل شدم دیدم درایوان جلو حجرهٔ جهان گیرخان شخصی نوکرباب
روبروی اقاشیخ عبدالحسین محلاتی واخوند ملا محمد کاشی نشسته وچند
نفر از طلاب قوی پنجهٔ بزن باچوب مردم را از هجوم بایوان منع میکنند
حالا من دلم چطور قیلی ولی میکنند که صحبتهای اینهارا مسبوق شوم دراین
اثناء خدائی شد اشیخ عبدالحسین آب خواست من فورا کاسهٔ پیدا کردم
آب کردم بردم برای شیخ ومثل پیش خدمت حضور بدیوار ایوان دست
بسینه ایستادم دیدم این شخص میگوید من بابی نیستم خدا لعنت کند
هرمذهبی را که برخلاف حق است (اشیخ عبدالحسین) شخص باب
رالعن کن (این شخص) بطلان شخص باب برمن معلوم نیست هرگز
لعن نمیکنم اگر آقایان اثبات فساد اورا نمودند البته لعن میکنم (اشیخ
عبدالحسین) یعنی شما احتمال حقانیت درحق باب میدهید (اینشخص)

بله بجهت اخباری که در دست داریم منطبق بر این میشود اخوند ملا محمد
کاشی کدام خبر (اینشخص) اذاقام القائم دعا بامر جدید کما دعا رسول الله
وروایه دیگر (یقوم القائم بامر جدید وکتاب جدید) وروایه دیگر
(ان القائم اذاقام دعا الناس الی امر جدید کما دعا رسول الله) وروایه دیگر
(اذاقام القائم استانف امراجدیدا کما دعا رسول الله) وروایه دیگر (ان
القائم یبطل ماکان من قبله بامر الله) وروایه دیگر (یصنع ما صنع
رسول الله ویهدم ماکان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیه واستانف
اسلام جدید) (اخوند ملا محمد کاشی) ترجمهٔ این الفاظ که خواندی
غیر از اینست که منتظر اهل عالم مردم را دعوت میفرماید بامر تازه
(اینشخص) خیر (اخوند کاشی) این صفت بر تمام مدعیان مقام
مهدویت منطبق است زیرا که هر کدام در هر عهدی و هر دوره و هر
ملتی و هر مملکتی که سر در آورده‌اند نغمهٔ تازه سروده‌اند پس همه بر حق
اند یا همه بر باطل (اینشخص) هیچ کس تا قبل از سنه ۱۲۶۰ مدعی
مقام مهدویه نگردیده وغیر از جمال نقطهٔ اولی احدی در این وادی قدم
نزده یک مرتبه دسته از طلاب خونساری ها بایوان حمله برده‌اند که خبیث
چه که میخوری زندیق لامذهب دستهٔ نیاوریها از طرفی پدر سوخته
بکله پدر خودت و هر چه بابی سک چند نفر از سادات بیدابادیها حمله
اوردند دستهٔ از سادات پاقلعه هیجانی کردند معرکه سخت درگرفت
اخوند کاشی و شیخ محلاتی اینشخص را در سه کنجی ایوان گذاشتند
خود را سپر او کردند حضرات مهاجمین را بوعظه و نصیحت گرفتند
که اقایان صبر کنید هنوز ثابت نشده بهزار معرکه خورده خورده این
شخص را بحجرهٔ خان طپاندند و در را بستند من هم هر طور شده
پشکل قاتی مویز داخل حجره رفتم خان از شدت غضب تب کرده بسیار

اخوندکاشی وشیخ راسرزنش وملامت نمود فوق العاده ازاینشخص
معذرت خواست بخشید اینها جوانند جاهلند سرد وگرم روزکاررا
نچشیده اند ازشماهم درهرجا کشف سر نشاید
محرم رازتوهردل نشود عزیزمن هرکه را اسرارحق اموختند مهر
کردند ودهانش دوختند خوب بفرمائید ببینم شبهۀ شما چیست طرف
شما کیست (اینشخص) ازخلاق متعال خواستارم که امثال عالیۀ این
وجود مسعود را درهرجا تکثیر فرماید که بقوۀ اخلاق عملی کاریك هزار
مرد جنگی را درحفظ وحراست حقوق مسلمین ازدست برداوهام مضله
حفظ فرموده اند بندۀ کمترین بابی نیستم ولی مخلوط بااینها بوده ام صحبتهای
انهارا خیلی شنیده ام شبهات ووساوس انها برمن خیلی واردشده ولی
هیچکدام بقدراین اخبار که درحضرت این دوبزرگوار عرضه داشتم مرا
ازکار نینداخته برای دفع این مرض روحانی باین دارالشفای روحانی
پناهندۀ شدم مجلس علاج بمیدان جنك ایلیاتی تبدیل گردید اگرحفظ
این دووجوداقدس وظل این شجرۀ منیره نبود الساعه اززحمت حیات اسوده
بودم (خان خوب حقیقتا این بنده هم سالهای درازدراین شبهه بودم
تاانکه درپنجسال قبل ضعفی درقلب عارض وقوۀ خیالیه فوق العاده بنای
اذیت گذاشت بطوریکه درشبانه روز بیش ازیك ساعت خواب نداشتم
وتمام درفکروحیرت بسرمیبردم خداحفظ کند اقامیرزا محمد باقری دارپم
طبیب اصرار بمن کرد که کتب حکایات وقصص وتواریخ واشعار وسر
گذشت نگاه کنم واصلا ذهن خودرا درمطالب علمیه صرف نکنم
وبالصراحه گفت شرعا مطالعۀ این قبیل کتب برشما واجب فوری وغیر
انها حرامست من هم مدت یکسال انچه درقوه داشتم صرف مطالعۀ تواریخ
نمودم هریك ازناسخ التواریخ روضة الصفا حبیب السیررا من اوله الی

اخره دیدم غیر از اینها هر چه دستم میرسید از عربی فارسی میگرفتم نگاه
میکردم الحق در اقامة از مرض ضعف قلب و اسایش خیال خیلی مفید شد
ولی یکدفعه ملتفت شدم اهای از برکت سیر تواریخ بالمره از شر شبهة چند
ساله اسوده گشتم و اصلا در سویدای دلم بقدر ذرة اثری از وسوسة که داشتم
نمانده عزیز من این وسوسه از جهل بتاریخ است این شبهه از مضرات سوء
ندانستن اوضاع سابقه و لاحقه است اگر کسی بداند در سنین روزگار گذشته
سالی نگذشته مگر اینکه سری از دری برامده نغمة تازه مهدویت نواخته
احکام تازة اوردة کتاب تازة اظهار نموده جمعی هم از عوام کالانعام بدور
انهار یخته تامدتی بهمین طور بر مردمان جاهل احمق ریاست کرده اندرفته اند
اسمی بیادکار در صفحات تاریخیه گذاشته اند انوقت محال است که اینشخص
عالم انطباق این روایات را بمیرزا علی محمد شیرازی احتمال دهد چه میرزا
علی محمد یکی نیست خیلی است اگر کسی از اوضاع عالم امروزه مطلع باشد
میداند که اقلا در هیئت جامعه سیصد ملیون نفوس اسلامی عدة زیادی هستند
که مدعی مهدویتند و هیاهوی هر کدام در محل خود صدهزار مرتبه از
میرزا علی محمد بیشتر است اگر ماور نکنی این تاریخ و این شما نگاه کنید
به بینید راست است یا دروغ عزیز من قائم موعود که صفحه عالم را بجمال
خود ارایش دهد بنی نوع بشر را تربیتی تازه نماید نه هر کس مدعی امر تازه
شد قائم است از این هم گذشتیم و تسلیم نمودیم که انطباق این اخبار بر میرزا
علی محمد احتمال میرود و او هم با خیلی اشخاص شریك است ولی از کجا قطع
حاصل کنیم که او است نه دیگری بدیهی است که از خود این اخبار ممکن
نیست قطع حاصل شود پس باید برهان اخری اقامه شود خصوص
انطباق بر میرزا علی محمد و ان برهان کدام است (این شخص) بسر مبارك
خودتان من از این بدوسو جته ها غیر از این اخبار و برهان دیگری نشنیدم

(خان) علاوه از این در خیلی از اخبار علایم ظهور فقراتی مذکور است که قطعاً در میرزا علی محمد نیست و اگر در کذب او از روی اخبار برهانی نباشد همان فقرات برهان کذب او خواهد بود مثلاً اخبار زیادی وارد است در سخت گیری قائم موعود بر عرب و کثرت ورود اخبار در خصوص این علامت مخصوص بیش از همه علائم است و حال اینکه بدیهی است که از طرف شخص باب و جانشینهای باب و مردهٔ باب نسبت بعرب و قطر عرب اصلا سخت گیری و شدتی نشده بجان عزیز خودت که الآن در حدود شصت سال است از زمان باب میگذرد و هنوز عربها نفهمیده اند که همچه مذهبی هم در عالم قابل تصور است عجب تر از همه اینکه بغداد و عکه مرکز بابیها و پای تخت دعوت حسینعلی و عباس افندی است در صورتی که همسایهای خانکی انها از امر انها مطلع نیستند دو کسبهٔ بازاری در عکه که مربوط با نوکرهای عباس افندیند از روی اینکه گاه گاهی می بینند یکی دو نفر ایرانی از کشتی پیاده میشوند و با عجز و لابه بخانهٔ عباس میروند و عقیده یك نفر درویش مرشدی باو دارند بی اطلاعی قوم عرب از طلوع این فرقه همین بس که میرزا مهدی خان زعیم الدوله منشی روزنامهٔ حکمت در مصر پس از تالیف کتاب مفتاح باب الابواب در مقام طبع و نشر ان برامده حضرت شیخ محمد عبده مخصوصا با سایر اجزاء ادارهٔ معارف مصر در کمال شدت از قبول صدق مطالب کتاب وحشت داشتند که چسان تعقل شود شخصی طلوع نماید و سبحانك اللهم لا اله الا ابای وانك انت الکفلی ذو الکفالین را وحی اسمانی خود قرار دهد و چطور ممکن است احمقی باو بگرود بالاخره بیچاره زعیم الدوله مدارك مذهبی بابیها را از بیان و ایقان و الواح و تلفیقات عباس را جمع کرده در گوشهٔ از کتابخانهٔ جامع ازهر گذارده در جریده خود اعلان داد که هر کس این مذهب عجیب را باور نکند و تصور نماید که

زعیم الدوله بر عالم بشر تهمتی ایراد نموده بکتابخانهٔ جامع ازهر رجوع
نماید بالاتر از این که در همین بغداد و کربلا و نجف اعراب مشروطیت را
مذهب بابی تصور نموده و الان هم بهمین تصور باقی هستند (اینشخص)
برخواست و دست خان را بوسه داد و نشست که اقا از این اخبار را هم خیلی
برای من میخواندند (یاتی بکتاب جدید علی العرب شدید) من هم عامی
از دستم جز وسوسه و تزلزل چه بر می اید الان یقین کردم که بابیها دروغ
میگویند و اصل مذهب انها مذهب دروغ است از باب تا محر ایشان امنت
من هم رفتم دست خان را بوسه دادم از حجره بیرون امدم هیجان عمومی هم
خیلی کم بود اغلب رفته بودند (میرزا عبد الباقی) اقا سید حسین بفرمائید
به بینم اسم عموی سرکار اقا سید جعفر نبود (سید حسین) چرا
(میرزا) در محله حصار خانه نداشت سید چرا (میرزا) شما در
مدرسه حاجی اقا محسن حجره نداشتید (سید حسین) چرا (میرزا)
خاطر داری یک روز طرف عصری در مدرسه چای دم کردی بعد
معلوم شد عقرب در قوری رفته بوده شما هم ملتفت نشدید اب روی
قوری گرفتید عقرب پاکیزهٔ قا دم کردند قاه قاه قاه (سید حسین)
بلکه شما خدمت اندرویشی (میرزا) بله بله سلام علیکم احوال شریف .
(سید حسین) خدا حافظ شما سایهٔ شما کم نشه عجیب لا اله الا الله چه
دنیائی است چه روزگاری شما در پانزده سال قبل از حالا خیلی پیر تر بودی
(میرزا) بله هر گز نمیرد انکه دلش زنده شد بعشق خوب جناب حاجی
محمد حسین ازروز در مدرسه میرزا جعفر وقتی ملا رمضان علی
رفت چاهی درست کند ملتفت شدی اقای فاضل با و چه فرمودند (حاجی
محمد حسین) !!! میرزا حسن طهرانی بابی تو بودی عجیب لا اله الا الله
ازروز ریش بلندی سبیل بلندی ابروهای کلفتی داشتی (میرزا)

هر لحظه بشکلی بت عیار درآید وادی وادی عشق است اما خدا طول عمر
بفاضل دهد خیلی مرد خوبی است حقیقةً عالم با اخلاقی است (مشهدی علی)
از این قرار میترسم رفیقهٔ مدرسه صدر هم خودت باشی سیاهی
چشمهای او نگاه کردنت باو میماند (میرزا) دستت را بده اینجا ای والله
خدشه یادت هست وقتی که آقا شیخ عبدالحسین محلاتی وارد حجره شد
ونشست گوشهٔ عبایش بکوزهٔ آب گرفت کوزه ریخت مبانی از حجره ترشد
خان گفت نشستن تو هم غیر از نشستنها است در این اثناء تیلی از سقف در
همان نقطهٔ که آب ریخته افتاد و بواسطهٔ آب نتوانست حرکت کند او را
گرفتند و کشتند اشیخ عبدالحسین گفت هنوز بکرامت من ایمان نیاوردی
خان خندید و گفت چرا ولی کرامت از پرتو هدایت خلق است
(مشهدی علی) او یادم آمد خوب رفیق باهم اشنا ئیم احوال شریف
تو کجا اینجا کجا چه میکنی در این مدت کجاها را سیر کردی عجب خصوصیات
مجالس را حفظ کردی (احمد جواد) این رتیل را من کشتم پس این
عجوزه عروس هزار داماد است نمك هر آش وقاشوق هر دیگی شنیده بودیم
اما ندیده بودیم الحق جناب میرزا با این همه مجالس مباحثه و مذاکره
و این همه جواب های شافی وکافی از زیر ننك بابیه خودرا فارغ نکردهٔ
واصرار باین مذهب بی اساس خود یکی از غرائب عالم است و در هر صورت
مرد است که سر حرف خود مردانه بایستد اگر جواب داری بده والا
تفصیل حال خود ترا بگو (میرزا عبدالباقی) برادر عالم عالم دوستی است
من که باهم رفیق وجان در یك قالبیم تفصیل حال خودرا خواهم گفت
ولی بشرطها وشروطها اول باید بنجف برویم برگردیم آسوده خاطر
مرفه البال شرح حال خود و مذهب خودرا من ازله الی خره عرضه دارم
(احمد جعفر) واقعاً دامنهٔ مذاکره و صحبت ما باندازهٔ وسیع و دنباله

دار شد که از همه چیز مانده ایم اخر شب جمعه است وقت یك عربانه بیش نمانده دیشب نرفتید بهوای امشب اگر رفتنی هستید یا علی (حاجی محمد حسین) من هرگز نمی خواهم از حوزهٔ رفقا جدا گردم ولی اگر هم کسی از شما امشب خیال نجف نداشته باشد من بشکرانهٔ فهم کنه بر اهین بابیها بزیارت مولی الموالی در این شب جمعه شرفیاب خواهم شد (اسید زین العابدین) من هم بهمین ملاحظه بر خود واجب میدانم البته در خدمت بود شما هستم (احمد جواد) امشهدی علی راهم خواهیم برد (مشهدی یعلی) بنده هر شب جمعه نجف مشرف میشوم و باکاری سه از شب بر میگردم حضرت اقایان هم بر میگردند یا همانجا تهیهٔ جاتی کرده اند (همه خیر ماهم بر میگردیم) همگی تجدید وضو نمودیم رو بسمت عربانه رفتیم ساعت یك بغروب مانده عربانه تازه حرکت کرده یکساعت دیگر باید معطل شد (یارقلی) تشرف نجف اشرف و فیض بزیارت استانهٔ علوی اهم مدارج سعادت بشری است ولی اگر کار میرزا یکسره گردد و تفصیل حال خود را بگوید و فی الحقیقه مثل این چنین شخصی که در پای مذهب باب زحمتها کشیده سفرها کرده صدمها خورده حالا در این مجمع از مذهب خود استعفا گوید وحقیقهٔ از روی ایمان و خلوص پا بدائرهٔ مذهب صحیح و دین صحیح معقول گذارد انوقت باید میرزا را بهیئت جمعی در حرم محترم مولی الموالی طواف دهیم و همه بکلمهٔ واحده عرضه داریم بلبلی از فیض گل اموخت سخن ورنبود § اینهمه شعر و غزل تعبیه در منقارش پرتو توفیق زیارتت رفیق راه هدایت ما گشته تا یك مجاهد که گشتهٔ در تیه ضلال بشاهراه مذهب حق و دین حق اوردیم پس هر چند امشب شب جمعه و فضل زیارت جای خود دارد ولی از انجام دادن این نتیجه بسیار بزرك هم غفلت نکنید که مسلما در پیشگاه قدس حضرت منور از زیارتش

مطلوب تراست امشب را بخاتمهٔ اینمطلب می پردازیم فردا بشکرانه اش زیارت مشرف میشویم (میرزا عبد الباقی) بنده هم حاظرم ولی بشرطی که مطلب پیش هریك محرمانه باشد واین راهم بدانید که اگر کشف سر من شود جان من درمعرض خطر است گذشته ازاینکه رشتهٔ معاش من بکلی قطع میشود وباید گدائی کنم (رفقا باو اطمینان دادند) برگشتیم بمنزل سماور وغلیان تجدید شد مشهدی علی برای دستور شب رفت کار خود را انجام داد وبرگشت کم کم غروب شد اداء فریضهٔ مغرب وعشارا نموده (میرزا عبد الباقی) بکرسی صحبت نشست

تفصیل سرگذشت میرزا عبد الباقی

(میرزا عبد الباقی) باید همهٔ شماها بالای پشت بام حضرت امیر راضامن بدهید که این مذاکره درجائی اظهار نشود هیچکس برمذاکرات امشبهٔ بالخصوص مامطلع نگردد (امیرزا کریم) همه بجان حاضریم ولی اهتمام شما بسری بودن این مذاکره خودسری است عجیب

(میرزا عبد الباقی) کمترین وبال کشف سرمن برفرض حیات گدائی است والا جانم درمعرض مخاطر قطعی است (یارقلی) شخص باشرف که تخلف از گفتهٔ خود را لکهٔ عالم انسانیت پندارد حاجتی بقسم ندارد واگر بشرافت قول خود اعتنا نکند بقسم او هم اعتباری نباشد قسم مایهٔ اطمینان وقاطع دعوی است نه صندوق سر وقفل دهن شما اطمینان کامل داشته باشید که اعضاء این مجمع تماما تخلف از گفتهٔ خود نکنند

(میرزا عبد الباقی) آقایان همگی مردانه قول بشرف میدهید که سر مرا فاش نکنید (رفقا) بله بله بله (احمد جواد) بشرط اینکه حکمت او را بیان کنید (میرزا) بچشم بندهٔ کمترین اسم اصلیم حسن پدرم حاجی حبیب الله منجیلی از تجار معتبر رشت مالیهٔ او تقریبا یك کرور ونیم بود

سه پسر و دو دختر از او بیادگار ماند در اواخر عمر بمرض سینه درد از پا
افتاد ادارهٔ تجارت بدو برادر بزرگ من دائر بود روز بیست و یکم ماه رمضان
اظهار میل نمود که در مسجد جامع از تماشای دسته جات سینه زن و عزاچند
قطرهٔ اشکی برای خاموشی اتش جهنم ذخیره نماید هرچه ماالحاح نمودیم که
بان جمعیت و ان ازدحام و این ضعف و این نقاهت از حیز امکان خارج است
قبول نکرد کثرت الحاح ما بر شدت اصرار او افزود بالاخره گفت جدا همهٔ
شمارا عاق میکنم اگر این ارزوی مرا انجام ندهید مجبور اما برادرها باتفاق
دو عمو و یک دائی و دو داماد مرحوم را بمسجد بردیم پهلوی منبر محلی اسوده
از صدمهٔ زاحم برای او معین کردیم نشست وقتیکه دستهٔ سینه زن امد نوحه
خوان انها بمنبر رفت مسجد ازکلیهٔ اصناف مردم باندازهٔ جمعیت شده که محال
است سوزن بزمین بیفتد دیدم مرحوم والد میخواهد برخیزد بزحمتی
او را معاونت نمودیم تا برخواست بپلهٔ دویم منبر رفت همهٔ ماها در بهت
و حیرت که این پیر از حال رفته چه میخواهد عموم مردم از این منظره افتان
و خیزان پیره مرد باین ضعف و مرض در بالای منبر واله و حیران شش دانك
حواس خود را بمنبر دوخته اند مرحوم والد از نوحه خوان درخواست
نمود که دو دقیقه راحت نماید مراحاجتی است فورا ساکت شد حالت سکوتی
عجیب در تمام فضای مسجد که اقلا از ده هزار نفر مملو بود حکم فرما شد
گفت ایها الناس مرا از این مرض خلاصی نیست همهٔ شماها شاهد باشید
که من اگر مردم هیچکس وصی من نیست تمام اموالم علی مافرضه الله فیمابین
سه پسر و دو دختر تقسیم کردم و تولیه هم بنظارت دو دامادم در تحت تصرف
اولاد ذکور من است که در مصارف مخصوص صرف نمایند یکدینار هم
باحدی بدهکار نیستم هرکس بعد از من مدعی طلبی شد دروغ است دروغ
است دروغ اگر کسی پس از مرگ من مدعی وصایت شد دروغ است

دروغ است دروغ از همهٔ شما التماس دعا دارم و از همگی حلالیت میطلبم
هرگاه غیبتی تهمتی افترائی نسبة بهر یك از شما از من سرزده شمارا قسم میدهم
بحق آنکسی که امروز شهید شده ذمهٔ مرا بری نمائید خداحافظ شما از منبر
پائین آمد اورا بخوانه بردیم در عصر روز ۲۴ رمضان سنه ۱۳۰۳ وفات نمود
زمزمهٔ شیون که از خانه بلند شد هنوز مشغول بستن پا و دهن و چشم
آنمرحوم بودیم دیدم شخصی از طرف حکومت آمد که حضرت اشرف
سلام میرسانند سرسلامتی میدهند و میفرمایند جماعتی از گرگان که ظاهر
بلباس میش مایبسند مضبطه تمام کرده اند که مرحوم حاجی کلیه مستقلات
خودرا وقف جناب سید الشهداء نمودند و تولیت هم با رئیس آنها است
اگر بیست هزار تومان نقد بمن دادنی هستید مضبطه آنهارا باطل و گرنه
امضاء خواهم نمود و از هما نها همین قدر خواهم گرفت حالا به بینید که بر ماها
چه گذشته عرض کردیم جائی که سرپرستی مثل حضرت اشرف داشته باشیم
فوت پدر اهمیت ندارد خداوند سایهٔ بلند پایهٔ بندگان حضرت اشرف را
از سر ما کم و کوتاه نفرمایند ولی هنوز کاملاً از حیات این مرحوم مایوس
نشدیم رفت جنازهٔ مرحوم را بغسال خانه بردیم در انجا دو نفر از وکلاء
معتبر وشت اخوی بزرگرا در گوشهٔ بردند که فلان کس وصایت نامهٔ
تمام کرده بهر هر کس که بخواهید و میترسیم بالاخره کاررا از پیش
ببرد و شماهارا از مال پدر محروم نماید اگر ده هزار تومان
حق الزحمه بما میدهید وصایت نامهٔ اورا باطل خواهیم نمود و این هم که
شمارا در این موقع اطلاع دادیم محض خصوصیت با مرحوم والد بود حالا
خود دانید اخوی بزرگ برآشفت که چه محشریست روز روز بیست و یکم
با آن همه جمعیت آنمرحوم ان اعلان کذائی راداد که پس از چند سال دیگر
صدائی از جائی بلند نشود یك ساعت از فوت او نگذشته نعش او روی

سنك مردشور خانه است هنوز بخاك نرفته این بازیهارا دراورده اند
وصی یعنی چه وقف یعنی چه اینحرفها کدام مگر شهر هرته اندونفر
گفتند جانم تغیر بیموقع سودی ندارد از دهنت بوی شیر میاید سردوگرم
دنیارا نچشیدهٔ نمیدانی ازمرتهم قدری بالاتر است جنازهٔ مرحوم را
برداشتیم بهرطور بود دفن کردیم برگشتیم بمنزل دیدیم هرجا میرویم
قفل است انهم نه یك قفل سه قفل یکی از طرف حکومة یکی از طرف همان
اشخاص یکی از طرف قونسل روس مختصر انشب که شب اول قبر پدر ما
بود ما سه پسر باعیال واطفال درخانهٔ دامادها خوابیدیم مالك یك پول
سیاه نبودیم شش وصیت نامه چهار وقف نامه پانزده طلبکار که پنج
نفر از انها تبعهٔ روس وچهار نفر تحت حمایت وشش نفر ایرانی خالص
بمهر وامضاء هرکس که تصور شود بیرون امده ویك مضبطهٔ متفق الکلمه
از تمام اوصیا ومدعیان تولیت وطلبکارها دردست همه است که حاجی
میرزا حبیب الله منجیلی بمرض جنون ازدنیا رفت اولاد او منحصر بپسر
بزرك او است ودو پسر ودو دختر دیگر از او نیستند بجهه اینکه درسنه
۱۲۷۸ که بمرض بواسیر مبتلا شد ودر معالجه از انمرض ازمردی افتاد
واین بچها بعد از این تاریخ متولد شده اند وپسر او هم کافر است ارثیه از پدر
مسلمان بکافر نمیرسد وجمعی هم بکفر او شهادت داده اند واین فعل
حاجی در بیست ویکم ماه مستند بجنون ودیوانکی او بود که همین بچها اورا
چیز خور کرده بودند که اوقاف واموال ووصایای انمرحوم را از بین ببرند
مختصر چه عرض کنم ازهشتصد هزار تومان ارث پدر چیزی که بما رسید
همان لباسهائی بود که پوشیده بودیم ودو برادر من بروسیه رفتند بمعدن
نفت حمله شدند ودرسالیکه روسها راه آهن سبیریارا کشیدند این دو برادر
باهزار ودویست نفر ایرانی فلك زده از قفقاز بانجا رفتند که من دشان زیاد تر

بود و درز بر کوه ماندند اما خودم وقتی دو سه ما امتیاز شوسهٔ راه رشت
تا طهران را گرفتند در تمام این راه عمله بودم و چون از من امانت و صداقت
دیده بودند رئیس بر پنجاه عمله بودم پس از اتمام راه من ششصد تومان پول
نقد داشتم شکر الهی را بجا آوردم و با این پول در طهران اخر بازار امیر
دکان عطاری باز کردم با احدی انسی نداشتم پس از چندی با شیخ عبد
الحسین که اصلا اهل تفریش و سالها در طهران ساکن است طرح الفت
انداختم شبها اغلب در حجرهٔ او میخوابیدم فقر و فلاکت این بیچاره بحدی
بود که فوق او متصور نبود خواهری داشت عیال میرزا محمود مستوفی
که گاه گاهی از برادر دستگیری میکرد علاقهٔ مالیهٔ خواهر از مجموع خانه
و مهریه بچهار هزار تومان میرسید وفات نمود در همان شب وفات بعضی از
رفقای شیخ که مرکزشان همان مدرسه بود شیخ را از وفات خواهر
مسبوق نمودند از قضا خواهر هم وارثی ندارد غیر از شیخ و رفقایش
گفتند که جناب شیخ باید یك سور معتبری همین امشب بدهی شیخ
بیچاره گفت من هنوز خبر نشده ام نرفته ام نمیدانم راست است یا دروغ
گذشته از این همه شما میدانید که من قادر بر یك فلس سیاه نیستم سور شما
سی نفر آدم اقلا کمتر از بیست تومان نمیشود از کجا تهیه کنم گفتند چهار
هزار تومان مال مفت بیسور محال است اینها گفتند شیخ گفت اینها
گفتند شیخ گفت اقا اراده برای شب نشینی بمدرسه امد او هم با اینها همدست
شد بنای اصرار گذاشتند شیخ بیچاره خیال کرد شوخی است بعد دید
خیر جدی است بنای تغیر گذاشت که اخر ای مسلمانان الآن پیش از خبر
مرگ خواهر چیزی بمن نرسیده یك فلس سیاه ندارم شخص ماتم زده عزادار که
جنازه مرده اش هنوز بزمین است یعنی چه سور بدهد حیا خوب چیزیست
یکی از انها امد شیخ را بکناری کشید و گفت این را شما بدانید که امشب

همه ما ها صابون یک چلو کباب مفصل ازاین مال بشکم زده ایم اگر دادی
فیها والا شخصی فی المجلس حاظر است ده چلو کباب بدهد که همه مال
خواهرت باو داده شود حالا خود میدانی ازاین پیش نهاد عجیب شیخ
براشفت که یعنی چه مگر ارثیه هم خرید و فروش میشود این حرفها کدام
است حیائی از خدا شرمی از پیغمبر مبهوت و مبهوت و متحیر که دراین
مکان این اشخاص این دار الخلافه این صحبت برملا و اشکار که شخصی
حاضر است ده چلو کباب بدهد و مالیه خواهرت را ببرد یعنی چه مختصر
صبح از خواب برخواستیم شیخ بیچاره تا عصری مشغول کفن و دفن
جنازه خواهر بود وقتیکه برگشت یک مصالحه نامچه بطول یک ذرع و عرض
نیم ذرع باو نشان دادند در تاریخ سه سال قبل حاظر شده در محضر شرع
مطاع علیا مخدره محترمه فلانه زوجه مرحوم فلان درکمال صحت و اختیار
مصالحه نمود تمام مایملک خود را ازخانه و مهریه و نقد و جنس حتی الوتد
فی الجدار بجناب مستطاب سلمان العصر و الزمان العالم الفاضل همان اقازادهٔ
رشتی ۰ ۰ ۰ ۰ بمال المصالحه موجود معین مقبوض فی المجلس یکی از
رؤساء معتبر طهران هم رقم فرموده (قد وقعت المصالحه بمحضری)
ممهور بمهر دویست و هشتاد نفر از رجال و اعیان و علما که (قد اعترفت
دامت عفتها بتمام ما فی الورقه) و آدم های اقازاده رفتند تمام مایملک ضعیفه
را تصرف کردند شیخ بیچاره وقتی اینرا دید دیوانه وار بخانه اقا دوید بنای
داد و بیداد گذاشت اقا از اندرون بیرون تشریف اوردند از عرض
شیخ مسبوق شدند فرمودند عجیب (سبحانك اللهم الا اله الا انت یا من
اسمه دواء و ذکره شفاء بسیار خوب این صحبت دعوائی است برمیت
(استغفر الله و اتوب الیه اعاذنا الله و ایاکم من شرور انفسنا وفقنا الله و ایاکم
لما یحب و یرضی) اثبات فساد مصالحه از روی موازین قضا که بینه عاله

باشد هر وقت بشود تکلیف شرعی این خادم شریعت مطهر است که بر
طبق ان حکم رأید هر چند ظهور این حرکات وقیحانه ناشایسته تایید
میکنند والله العالم بحقایق الامور انچه را که جمعی از ثقات مؤمنین هم برای
این اقل الخلیقه صحبت از حالات تو سرا خبر داده اند و بظنی الغالب بل اظن
ظنا متاخما بالعلم بل علما عادیا که امروز هم این مرحومه از دست تو خالی
از شکایت نبود برخیز برخیز پیش از این مانع از ذکر قلبی من مباش شیخ
بیچاره از انجا بیرون شد هر جا رفت فریادرسی ندید شب امد بحجره خوابید
صبح جنازه اش را بردیم دفن کردیم صدمه ئی که از این واقعه بمن رسید
بمراتب بیش از صدمهٔ قضیهٔ مرحوم پدرم بود امروز مثل دیوانها در
خیابانهای طهران میگشتم اصلا التفات باینکه کجا میروم که را میبینم نداشتم
یك مرتبه دیدم بیرون دروازهٔ قزوین رفته ام آفتاب نزدیك غروب
است گرسنه و تشنه قدری نان خشك گرفتم رفتم بقهوه خانه یك استکان
چائی طلبیدم مشغول خوردن بودم دیدم کسی بکسی میگوید شاید مال
کسی را خورده در فکر ندادن است او گفت نه شاید ورشکسته باشد که
اینقدر از خود بیخود شده فهمیدم مرا میگویند گفتم خیلی ببخشید نه ور
شکسته ام نه مال کسی را خورده ام پیش امد عجیبی که عقل و روح مرا باخته
اینست تفصیل حال شیخ مرحوم را گفتم یکدفعه هر دو زدند بخنده بهم
چشمکی زدند ان یکی گفت باید امیدوار شد دیگری گفت البته البته
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد) داداش جان مگر حضرتعالی شیعه
مذهب نیستید (چرا) مگر ائمه پیشین بما خبر نداده اند که بایست پیمانهٔ
عالم پر از ظلم و جور و فساد گردد تا مظهر عدل الهی طلوع فرماید (چرا)
مگر بما نگفته اند تلقین نکرده اند یاد نداده اند شیوع رشوه و رواج حکم
زور ظهور علماء سوء اضمحلال حق علامت اخر الزمان است (چرا)

بسیار خوب پس بموجب اخبارات صادقهٔ مصدقه بایست تمام این واقعات ناگوار واقع شود تا طلعت رشیده و غرهٔ حمیده ظاهر گردد (رنج راحت دان چه مطلب شد بزرك گرد گله توتیای چشم گرك) ای اقا ما کجا طلعت رشیدهٔ حضرت حجة کجا عمرهای ما کجا باندوات الهی وصال میدهد افتاب نزدیك غروب است نماز هم نخوانده ام برخیزم نماز بخوانم به بینم سرگذشت امشب چه خواهد شد سرگذشت امشب شما خیلی بخیر خواهد بود امشب اشعهٔ انوار هدایت از اسمان حقیقت کرهٔ قلبت را روشن خواهد نمود امشب برای العین خواهید دید که رخسارهٔ جمال جانان دیر زمانیست که افاق وانفس را منور فرموده و همین اشخاص دیو سیرت شیطان صورت بتدلیس و تلبیسات شیطانی از ظهور این مانع و در انظار جهان الملك رده اوراق بر الساعه قلم داده اند بهمان شیطنتی که اعلان عمومی مرحوم و لدت را و شیخ بیچاره را با انضمام صد هزار قضایای دیگر که ابده من الشمس فی رابعه النهار است بسرعتی تند تر از سیر برق در بوته خفا گذاشتند اشعهٔ این شمس الهی اهم همین طور از شیطنت در پس پرده خفا پنهان داشته اند یعنی حضرت حجة ظاهر شده بله بله بله حضرت نقطهٔ اولی روح من فی الابداع فداه صاحب لواء (یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید و احکام جدید) ظاهر شده و ان کتاب تازه و دین تازه موعود را بر مجتمع انسانی عرضه داشته این همان دینی ست که حضرت روح الامین وحی الهی از ساق عرش اعظم بقلب اقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله وسلم نازل فرموده و در خواندان عصمت وطهارت یداً بید محفوظ بود و پس ان هزار و دویست و شصت سال از پشت پرده استتار بامر حضرت پروردگار ظاهر نسخهٔ اصل دست نخوردهٔ دین مقدس اسلام در همان اوراقی که از شجرهٔ سدرة المنتهی معرفت بید قدرت حضرت

حق عز اسمه الاعلی ترقم شده و در عرش نفوسی که هدایت را لایق و ارشاد را قابل بوده و هستند سار لمن الملك الیوم لله الواحد القهار نواخت (میرزا عبد الباقی) پس اثار و علائم ظهور انحضرت که در اخبار وارد شده کو (همه انها) تمام اثار و علائم بطور واتم واکمل بمرحله خارج قدم گذارده ولی پرده جهل حایل و دسیسهٔ همین اشخاص دیو سیرت شیطان صورت مانع است (دارم امید که انهم زمیان برخیزد) حضرت اجل عالی را اگر زحمت نباشد امشب را بمنزل ما تشریف اورده لقمهٔ نان و پنیری در خدمت بود عالی صرف نموده یکشب هزار شب نیست تا تمام اثار و علائم ظهور را از روی فهرست اخبار در کمال وضوح به بندگان اجل عالی تحویل شود واین خرابی حال اسف اشتمال انجناب بیك ابادی روحانی مبدل گردد ساعت دیدم پنج دقیقه بغروب مانده برخواستم نمازی بعجله هرچه تمامتر خواندم ولی چه نمازی از مسئله شیخ بیچاره واقعهٔ پدر را فراموش کرده ام حال خود را اصلا ملتفت نیستم جاذبهٔ اخلاق اینها چنان مرا ربوده حلاوت گفتار اینها چنان در قلب من تاثیر نموده از هیچ جا هم خبر ندارم دو بشك شده ام احتمال وقوع مسئله را هم میدهم چارم بهیچ طرفی نیستم

(یکی از انها پیش امد و گفت) اگر مرخص فرمائید بنده روم احباب را از مقدم عالی مسبوق نمایم (گفتم) بفرمائید (رفت) من هم باسه نفر دیگر یواش قسم زنان از قهوه خانه بیرون امده میرویم روم بقهوه چی پول بدهم دستهارا بسینه چسبانید و تعظیم کرد که حضرت اجل عالی مهمان احباب بودید و در عالم محبت و نشانهٔ عشق شهادت بکلمهٔ مسارات اول شرط سالك است تعجب کردم که اینها کیانند از جنس ادمهائی که من دیده ام نیستند رفیم نیم ساعت از شب گذشته بخانه رسیدم بسیار ظریف

در دهلیز خانه پله‌ٔ است منتهی میشود ببالاخانه خیلی باشکوه در تمام در
ودیوار وستونهای این بالاخانه لوحهای بزرك باخطهای خیلی مرغوب
نصب کرده‌اند (الله ابهی) (یابهاء‌الله) (یابهی الابهاء) صدر مجلس
عکسهائی نیم قد بزرك خیلی مرتب ومزین زده‌اند بیست نفر بالای
کرسی نشسته‌اند معانیهٔ قالب بیروح که بورود من قالب روح خودرا پیدا
کرده نمیدانند از شوق چه کنند دراستقبال ومصافحه ومعانقه بامن ازجان
ودل بیکدیگر سبقت میکنند حدقهٔ چشم هریك چنان از روی شوق ومحبت
بصورت من متوجه ودوخته شده که خیال میکنی مرچشمی روزنه صدساله
دوسق مورنی است شربت وچای وشیرنی دوخانیاترا دراین مجلس
قدر وقیمتی نیست دراین اثناء شخصی باکمال انسانیت ازاهل مجلس
عموما وازشخص من خاصه معذرت میخواهد که من حسب الامر
حضرت عبدالبهاء باید بماموریت خود قیام نمایم برخواست پشت میز
مخصوص که جای او بود مشغول خطابه شد امر اعلی ازمصدر اشرف
قدرت اولی شرف صدوریافته که عما قریب لوحهٔ جهالت را ازصفحهٔ عالم
محو نمایم ونور نیر ناثر منور انور متنور علم را درفضای بی منتهای کره
محسوس وغیرمحسوس ازشرق مشرق مستشرقین اشراق سازم رایت
بی درایت ظلمت ایت بهمیت ساحت ساختمان حیوانیت کبری وقیامت
صغری را ازبیخ وبن براندازم ؟ بقدریك ساعت تمام ازاین الفاظ وکلمات
بهم زنجیره کرد وگفت تمام این بیست نفر بطوری فریفتهٔ دهن این شخص
شده‌اند که حقیقتا اگر شمشیر بیدنشان فرو کنند خون بیرون نمی اید
واشکی ازیکی پرسیدم این شخص که بود وچه گفت جوابداد که این
وجود محترم ازجانب سفی الجوانب حضرت عبدالبهاء بریاست این انجمن
متفحر اند واین گفتار معجز اثار فرمایش حضرت صاحب الامر عبدالبهاء

بود که باید محض زدودن زنگهای دل احباب هر شبه قرائت شود. گفتم
ما را از کوچکی بطوری تربیت کرده‌اند که بابیها را ردیف جن و غول گرگ
میدانستم حالا فهمیدم که اگر محفلی قابل انس تصور شود همان محفل بابیها
خواهد بود گفت بله آقا حق است این خود یکی از علایم ماثوره است که رایت
حق ملعون و مطعون باشد و عامهٔ مردم براو دشنام و ناسزا گویند واین
خود بالاترین دلیلی است که حضرت نقطهٔ اولی صاحب همان رایتست (اذا
ظهرت رایة الحق لعنها اهل المشرق والمغرب وبرهان قاطع حتمی تی
جزمی دیگر که از لسان ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم بما رسیده عداوت و طرفیت
و خصومت اخوندها است بانحضرت چنانچه میفرماید (واکثر اعدئه
العلماء) و می بینید که علماء و فقهاء مایهٔ دکان خودرا لعن وطرفیت
باریه حق وحضرت حق قرار داده‌اند و همین طور هم باید باشد چه این
علماء مظهر ارادت شیطانند و حضرت نقطهٔ اولی و بهاالله و عبدالبهاء
مجالی اسماء و صفات ذوالجلال رحمانند والبته شما واین وحشتی که در
اذهان ساده لوحان بیچاره از بابیها متمکن شده وانها را کافر و مرتد و بی
دین و مناقض اسلام می پندارند واین پروانهای شمع حق را میسوزانند
ومیکشند و باسیری میبرند از اثرات همین علماء سوء است و ائمه پیشین تمام
این مطالب را بنص صریح در کمال وضوح و اشکار خبر داده‌اند چنانچه در
کافی میفرماید (علیه کمال موسی و بهاء عیسی وصبر ایوب فیذل اولیائه
فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترك والدیلم فیقتلون ویحرقون
ویکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشو الویل
والرنه فی نسائهم اولئك اولیائی حقا) ودر اربعین میفرماید (یظهر
صبی من بنی هاشم ذو احکام جدید فیدعو الناس فلم یجبه احد واکثر اعدائه
العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقول هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین

الحدیث) شما خودتان ملاحظه فرمائید به بینید ایا ذلتی از برای پروانهای شمع حق بیش از این کسی دیده و شنیده است که سرهای انها از مازندران و زنجان و تبریز بهدیه برای طهران فرستند ابدان مطهر انهارا شمع آجین کنند اجساد طیبهٔ انهارا بسوزانند وهرچه فریاد میزنیم که مائیم انصار صاحب الزمان مائیم اصحاب حجهٔ بالغهٔ الهیه میگویند اینها مخالف اعجزهائیست که بما رسیده از ائمه هدی ای برادر عزیز اگر تصدیع نباشد از اولین نقطهٔ دار هستی که حضرت آدم باشد تا اخرین نمونهٔ صنع اشرف ایزدی که خاتم باشد هرچه امده اند ورفته اند از این ظهور اقدس وابداع اعلی خبر داده اند ولی این اخوندهای دیو سیرت شیطان سریرت چنان بیچاره عوام را اکراه کرده اند وقلبهای سادهٔ ساده لوحان را معکوس نموده اند که دوا را درد نور را ظلمه تریاق برء الساعه را سم مهلك پنداشته اند مختصر اقایان چه عرض کنم باندازهٔ بن اظهارات قلب مرا از جا کنند و عقیده مرا متزلزل ساخت که یقین کردم مذهب ومسلك انها محض حق و حق محض خواهد بود ساعه هم سه از شب گذشته مرخصی خواستم که برخیزم مشهدی علی اکبر فورا دوید وامد و گفت که اشیخ میزبان شما که فوت شده منزل و ماوای درستی ندارید باید کلبه محقر مرا بقدوم میمنت لزوم قرین شرف فرمائید (گر خانه محقر است وتاریك بر دیدهٔ روشنت نشانم) بنده منزل بعد روکرد بحاضرین که از یمن تابش نور هدایت در افق قلب این برادر زنگهای جهل وضلالت از صفحهٔ فؤاد مبارك ایشان زدوده شده الان کسی را مانند که حمام رفته وظاهر تن خود را از کثافتهای دیرینه پاك کرده خیلی مایل بخواب وتمدد اعصاب هستند بنده را با ایشان مرخص فرمائید بلکه امشب را راحت فرمایند ودر رختخواب اسوده بخوابند (همه انها) باتفاق گفتند شخص حضرت عالی در رفتن

و ماندن مختارید ولی فیض خدمت این مهمان عزیز حق خاص شما باشد
ترجیح بلا مرجح قبیح است هر یك از ما حاضریم که مقدم ایشانرا
بجان بپذیریم مشاجرهٔ دوستی خیلی با مزه برای بردن لحاف ملا نصر الدین
فیما بین حضرات بالا گرفت بالاخره قرار بر این شد که طوق حاکمیت قرعه را
بگردن نهند و فال قرعه بنام هر کس در امد امشب را میزبان من باشد واز
طرف دست راست او گرفته هر شب نوبت یکی تا تمام اهل مجلس در این
فیض عظیم بالمساوات شرکت کرده هیچ یك را بر دیگری مزیتی و خصوصیتی
نباشد قرعه زدند بنام حکیم باشی قزوینی بیرون امد واز طرف راست او
بترتیب شمردند رفیق مهمان دار اولی ما اخر همه افتاد خیلی گرفته شد
ولی چارهٔ ندارد مجلس متفرق شد ما با حکیم باشی روانه منزل شدیم ورود
من بخانه حکیم باشی معاینه سیری از عالم بهشت بود که در جنة الماوی بر
ارواح اقوام مرحومه خود وارد شدم خواهر و زن و پسر و دختر
و خدمتکار حکیم باشی از بشاشت ورود من در پوست خود نمی گنجیدند
همه بدور من پروانه وار میگردیدند نشاهٔ انشب من از انعام الفتی که دیدم
قابل بیان نیست حکیم باشی مثل اینکه صاحب اصلی خانه منم واو امین من
بوده جمیع خانه و ما فی الخانه را از اثاث البیت ذخیرهٔ اکل و شرب مفصلا
بمن نشان داد کلید صندوق پولی که در ان پنجهزار تومان پول نقد بود تسلیم
من نمود که این خانه و این مایه این بنده شام خوردیم و خوابیدیم نیم ساعة
بعد از افتاب از خواب برخواستیم مسئله بیرونی و اندرونی و کسی نباشد
نامحرم است مهمانست در کار نیست شخص خود حکیم باشی بالنسبة از
زنش بمن کمتر میجوشید نسبة ان زن بمادر حکیم باشی همین طور همه با هم
میجوشیم مغایرت و دوئیت کجا در این اثناء اقایان احباب رفقاء دیشبه
تماما باضافه عدهٔ دیگری بدیدن ما امدند و چطور حکیم باشی را از سعادت

مهمانداری من تبریك میگویند من حقیقة دین ودل وعقل وجان خود را در قمار محبت این صدر نشینان بزم عشق چنان باخته ام که واقعه فجیعهٔ والد مرحوم وشیخ بیچاره را از این جهة که مقدمهٔ وصول من باین فیض عظیم بود تبریك میگفتم

(یارقلی) البته معلوم است بهترین مصیدها برای جلب قلوب عوام حسن اخلاق وبالاترچیزی برای تنفر وانزجار خلق سوء اخلاق است بابی ها بتعلیم رئیس خود حسن سلوك وخوشی رفتاری را پیشه خود کرده واز همه طرف نگرانند که یك مسلمان بدبخت بیچاره ایرا که بسوء اخلاق مبتلا شده وزندکی او بدین سبب از هم ریخته پیدا کنند وبخوش اخلاقی اورا بربایند ان مسلمان عامی بیچاره هم در این گیرودار از کجا حواس دارد که یاد دلیل وبرهان بیافتد وتصور کنند که فقط حسن سلوك دلیل صحت مذهب نباشد در هر مذهبی خوش اخلاق وبداخلاق پیدا میشود در طبیعی مذهب ها که بکلی منکر خدا میباشند چه بسا مردمان خوش اخلاق پیدا میشوند که بخوش سلوکی مردم عوام را بطرف خود مایل میکنند وبعضی از تشکیکات وزبان بازیهای مذهبی بان ضم کرده دین عامی بیچاره را از بین میبرند (حالا اقایان رفقا) زبان بازی ونادرستی را ملاحظه کنید کسی که از جانب عبد البهاء بریاست ان انجمن مفتخر بوده دلیل میاورد برای اینکه نقطه اولی رایت او رایت حق است باینکه در حدیث است (اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل المشرق والمغرب) یعنی اهل شرق وغرب با نقطه اولی بد بودند پس رایت او رایت حق است اولا نقطه اولی (در شیراز صدائی بلند کرد واز انجا باصفهانش بردند تا بتبریز منتهی شد ورؤسای مسلمین که در خط سیر او بودند پس از انکه حرفهای واهی او را دیدند اورا تکذیب کردند تا در تبریز کشته شد دیگر اهل مشرق ومغربی در بین نیامد که اورا

تکذیب و لعن کنند یا نکنند این عبارت در حق کسیست که مقابل همه اهل عالم
قیام کند و صیت او بهمه جا برسد و در عوض تصدیق او را لعن کنند نه کسی
که در بعضی از بلاد ایران دعوائی کرد و رؤسای ان بلاد دعوای او را قابل
تصدیق ندیدند و او را اعدام کردند و الی الان که زیاره از هشتاد سال از مبدء
صدای او میگذرد اغلب اهل عالم از وجود او خبردار نشدند تا او را لعن کنند
یا نکنند از این گذشتیم این حدیث گفت رایت حق را اهل مشرق و مغرب
لعن کنند و البته همین طور است عالم که از جور و ظلم پر شده باشد و صاحب
الزمان که عدل مطلق و حق صرف است در مقابل انها قیام کند که ظلم انها را
محو و نابود کند البته همه او را لعن خواهند کرد اما این حدیث نگفت که هر
کس اهل مشرق و مغرب او را لعن کنند او صاحب الزمان است بمثل
معروف هر گردوئی گرد است نه هر گردی گردو است صاحب الزمان که در
مقابل عالم برای نشر عدل قیام کند اهل عالم همه با او طرفند نه اینکه هر کس که
عالم با او طرفند صاحب الزمان است پس این همه دعاوی باطله که در عالم ظاهر
شد و از بین رفت و انچه فعلا موجود است و مردم از اینها اعراض دارند
پس باید همه صاحب الزمان باشند (دلیل دیگر) او که گفت در حدیث است
اکثر اعدائه العلماء و نقطهٔ اولی که همه علما با او بد بودند پس باید که صاحب
الزمان باشد (احمق) این حدیث گفت صاحب الزمان که ظاهر شود علما با او
بد باشند و البته همین طور است دورهٔ ظهور دورهٔ احاطهٔ ظلم و جور است
و لا بد آنوع علمائی که در ان دوره اند گرك بلباس میش و صاحبان اغراض
فاسده اند که وجود انحضرت با اغراض انها منافی است لذا با او دشمن خواهند
بود اما این حدیث نگفت که هر کس علما با او بد بند او صاحب الزمان است
پس از ابتدای غیبت کبری که هزارها دعاوی باطله ظاهر شد و علما با انها بد
بودند بایست صاحب الزمان باشند ! بی حیا محض این که علماء با علی محمد

وحسین علی و پسرش عباس بدند و اینها از دست آوزید شیطان میدانند این دلیل شود که اینها مجالی اسماء و صفات ذو الجلالند پس در هر دوره علما با هر مدعی باطلی بد بودند پس انها مظهر اسماء و صفاتند (احمق) صاحب الزمان که عالم را بجمال خود روشن کند دلیل او بر مدعای خود همه آیات و بیناتی است که در همه انبیاء و اولیاء بوده او مظهر کل است پس ظهور همه معجزات بدست اوست چنانچه این مطلب در اخبار و احادیث پراست و در این بین هم مردم که اهل ظلم و جورند و علماء سوء که در ان دوره میباشند قهراً از جهة اختلاف مسلك و مباینت مشرب با او بدند نه اینکه دلیل حضرت بر صدق دعوای خود بدی انها با او بوده باشد و اما مسئله مظلومیترا که دلیل اورد پس جواب ان گذشت

والحمد لله علی الفتح والختم



محل فروش قیصریه حاجی علی اقا دکان سید محمد کتاب فروش عاملی

قیمت جلدین یك روبیه

نجف اشرف : در مطبعه مبارکه علوی طبع گردید

۱۳۴۵

